صحیفهٔ امام هادی علیه‌السلام

تألیف:

جواد قیومی اصفهانی

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

صحیفه امام هادی علیه‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : علی‌بن محمد(ع ، امام دهم ق۲۵۴ - ۲۱۲
عنوان قراردادی : [صحیفه الهادیه و التحفه المهدیه فارسی - عربی
عنوان و نام پدیدآور : صحیفه امام هادی علیه‌السلام مولف جواد قیومی اصفهانی مشخصات نشر : قم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۸۱.
مشخصات ظاهری : ص ۴۳۱
فروست : (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی۷۸۸)
شابک : 964-470-086-۴۲۰۰۰۰ریال ؛ 964-470-086-۴۲۰۰۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ص ۴۲۵ - ۴۲۳
عنوان دیگر : صحیفه الهادیه والتحفه المهدیه فارسی - عربی موضوع : دعاها
موضوع : علی‌بن محمد(ع ، امام دهم ۲۵۴ - ۲۱۲ق -- کلمات قصار
شناسه افزوده : قیومی اصفهانی جواد، ۱۳۴۲ - ، مترجم شناسه افزوده : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره : BP۲۶۷/۱/ع۸۴ص ۴۱ ۳۰ ۱۳۸۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۹۸۱۲

مقدمه‌ی ناشر

یکی از الطاف بسیار بزرگ خداوند متعال به جوامع بشری، ارسال انبیا، اوصیا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام جهت ارشاد و راهنمایی آنان است؛ پیامبران عظیم‌الشأن الهی، هر یک، به نیکی وظایف دینی خویش را به انجام رساندند تا این که پس از ختم نبوت، امامت، جای نبوت قرار گرفت و خداوند متعال دوازده امام معصوم را یکی پس از دیگری برای هدایت مردم برانگیخت که یکی از این ستارگان آسمان ولایت و امامت؛ حضرت امام هادی علیه‌السلام است. امام هادی علیه‌السلام در سال 212 در مدینه‌ی منوره متولد و در سن حدود شش سالگی به امامت رسید. امام علیه‌السلام در طول حیات پربار خود، با چند خلیفه‌ی عباسی به نام‌های: معتصم، الواثق بالله، متوکل، منتصر، مستعین و معتز، معاصر بود. متوکل خلیفه‌ی ستمگر عباسی، آن حضرت را به بهانه‌های مختلف مورد اذیت و آزار قرار می‌داد؛ چنانچه روزی به متوکل خبر رسید که حضرت، مشغول جمع‌آوری اسلحه و مهمات است و احتمال شورش و [صفحه 6] قیام از سوی امام علیه‌السلام وجود دارد. متوکل فورا دستور دستگیری حضرت را صادر نمود و مأموران خلیفه به خانه‌ی حضرت یورش برده و امام را نزد متوکل آوردند. خلیفه که سرمست و لایعقل بود. به حضرت گفت برایم شعری بخوان. ولی حضرت از خواندن شعر، سر برتافت. متوکل گفت اجبارا باید شعری بخوانی. حضرت اشعاری سرود که هوش از سر متوکل رفت و در حضور امام، به گریه افتاد سپس دستور داد امام علیه‌السلام را با احترام خاص به منزلش بازگردانند. آری. متوکل همان است که در زندان، برای ترساندن حضرت، قبری کنده بود. و همو دستور داد تا بارگاه ملکوتی اباعبدالله علیه‌السلام را تخریب نمایند، اما از مسلمانان کسی حاضر نشد فرمان خلیفه را اجرا کند لذا خلیفه از یهودیان به رهبری شخصی منفور به نام «دیزج» استفاده کرد و حرم امام حسین علیه‌السلام را تخریب کرد. متوکل، در حیف و میل بیت‌المال شهره بود، چنانچه نقل است که وی تا بیست کاخ با شکوه ساخته بود و در عیاشی و کارهای خلاف، کم نظیر بوده است تا این که توسط فرزندش منتصر، به طرز فجیعی به قتل رسید. امام هادی علیه‌السلام سرانجام، در ماه رجب سال 254 هجری در حالی که 41 سال و شش ماه بیش نداشت، به دستور معتز (معتمد) به وسیله‌ی سم به شهادت رسید و در سامرا در منزل خودش به خاک سپرده شد. مدت امامت آن حضرت 33 سال و نه ماه و مدت اقامتش در سامرا بیست سال و چند ماه بود. [صفحه 7] مؤلف محترم، در این مجموعه، ادعیه و کلام آن حضرت در توحید خدای بزرگ، تسبیح و

مناجات امام را با استفاده از منابع و مصادر مختلف، جمع‌آوری و تحت عنوان صحیفه‌ی امام هادی علیه‌السلام تهیه و تنظیم نموده است. این دفتر پس از بررسی و اصلاحاتی چند، اثر فوق را طبع و در اختیار علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار می‌دهد. امیدواریم که مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد. در خاتمه، از خوانندگان محترم تقاضا داریم که هرگونه انتقاد و یا پیشنهادی دارند، به آدرس قم: صندوق پستی 749، دفتر انتشارات اسلامی، بخش تحقیق و بررسی فارسی، ارسال دارند. با تشکر. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم [صفحه 9]

مقدمەی مؤلف

در سال 212 هجری معصوم دوازدهم و امام دهم در شهر مدینه از مادری بزرگوار به نام سمانه یا ماریه به دنیا آمد، اگر چه سال تولد ایشان مورد اتفاق اکثر مورخان است، اما درباره‌ی ماه و روز ولادت آن حضرت اختلافاتی وجود دارد، عده‌ای آن را در روز سیزدهم یا سوم یا دوم ماه رجب می‌دانند، و عده‌ای بیست و هفتم ماه ذیحجه را ذکر کرده‌اند، و دعای وارده از ناحیه‌ی مقدسه‌ی صاحب الزمان علیه‌السلام تصریح به ولادت آن حضرت در ماه رجب دارد. تولد آن حضرت در زمان خلافت مأمون عباسی اتفاق افتاد، پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال 218 هجری، با این که در آن وقت شش سال و چند ماه داشت به امامت رسید. در ایام امامت با چند خلیفه‌ی عباسی معاصر بود که عبارتند از: 1 - معتصم، که از زمان پدر بزرگوارش خلیفه بود و باقیمانده‌ی زمان خلافتش را در زمان امام به پایان رسانید. 2 - الواثق بالله، که حدود 5 سال و 7 ماه خلافت نمود. 3 - المتوکل بالله، که 14 سال خلافت کرد، و در چهارم شوال سال 237 در هفدهمین سال از زندگی آن حضرت به قتل رسید. 4 - محمد بن جعفر المنتصر، که 7 ماه خلافت کرد، و درگذشت. [صفحه 10] 5 - احمد بن محمد بن المعتصم، که به المستعین معروف بود و زمان خلافتش 3 سال و 9 ماه به طول انجامید، و از خلافت خلع گردید. 6 - معتز بن المتوکل، که اسمش را زبیر ذکر کرده‌اند، و 8 سال و 6 ماه خلافت نمود. آن حضرت در ماه رجب سال 254 هجری، و در حالی که 41 سال و شش ماه (یا به قولی 40 سال) بیش نداشت به دستور معتز (یا معتمد) به وسیله‌ی سم به شهادت رسیده و در سامرا در منزل خودشان به خاک سپرده شدند. مدت امامت آن حضرت 33 سال و نه ماه (و به قولی 33 سال)، و مدت اقامت ایشان در شهر سامرا 20 سال و چند ماه بود.

نام و لقب آن حضرت

از باب تیمن و تبرک پدر بزرگوارش نام آن حضرت را همانند اجداد طاهرینش «علی» قرار داد، کنیه‌ی ایشان ابوالحسن است، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، امام کاظم علیه‌السلام، و امام رضا علیه‌السلام نیز همین کنیه را داشتند. از آنجا که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیشتر به نام مبارکشان مخاطب قرار گرفته و در روایات نیز با توجه به فاصله‌ی زمانی بین آنان اشتباهی پیش نمی‌آید، اما بین سه امام دیگر با توجه به فاصله‌ی کم زمانی، محدثین و روات برای تفکیک میان این سه بزرگوار صفتی به ابوالحسن افزوده‌اند، امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را ابوالحسن الاول یا ابوالحسن، امام رضا علیه‌السلام را ابوالحسن الثانی یا ابوالحسن الرضا، و امام هادی علیه‌السلام را ابوالحسن الثالث می‌خوانند. [صفحه 11] در روایات، لقب‌های متعددی برای ایشان شمرده شده است، علت این امر به زمانی که آن حضرت می‌زیسته‌اند بازمی‌گردد، چون حاکمان وقت می‌خواستند از تولد امام مهدی علیه‌السلام جلوگیری شود آن حضرت و فرزندش را سخت مورد آزار قرار می‌دادند، و به خاطر وجود تقیه و دفع خطر از وجود ایشان اصحاب آن حضرت را با القاب گوناگونی می‌نامیدند، همانند النقی، الهادی، الفقیه، العالم، الامین، المتوکل، الناصح، الطیب، العسکری، الوفی، الخالص، ولی مشهورترین آنها النقی و الهادی می‌باشد.

امامت آن حضرت در سن کودکی

شیعه اعتقاد دارد که ائمه علیهم‌السلام دانش و سایر ملکات نفسانی خود را از خدای متعال گرفته‌اند، و از آغاز کودکی در آنان وجود داشته و هرگز نیازی به اکتساب آنها از مردم جامعه ندارند، از این رو تفاوتی بین سن امامت آن پیشوایان نمی‌باشد و در هر سنی حائز این مقام رفیع گردند تمام آنچه مقام امامت بدان نیاز دارد را دارا می‌باشند، اما آنان که بر اساس امور عادی تفکر می‌کنند نمی‌توانند این معانی را درک نمایند. بدین جهت در جریان امامت امام جواد علیه‌السلام معتصم از عمر بن فرج خواست به مدینه رفته و معلمی برای امام که در آن وقت شش سال و چند ماه داشت انتخاب کند، و تأکید کرد که معلم باید از دشمنان اهل بیت و مخالفین آنان باشد، تا امام را با کینه‌ی اهل بیت پرورش دهد، عمر در اجرای دستور معتصم به مدینه رفت و با مشورت والی شهر قرار شد که جنیدی که یکی از دشمنان اهل بیت بود را به عنوان معلمی برگزینند، او کار خود را آغاز کرد لیکن از آنچه مشاهده کرد شگفت زده شد. [صفحه 12] روزی محمد بن جعفر او را دید و پرسید: این کودک تحت تعلیم، چگونه است؟ جنیدی از این تعبیر برآشفته و گفت: می‌گویی: این کودک و نمی‌گوئی: این پیر، تو را به خدا کسی را داناتر از من نسبت به علم و ادب در مدینه می‌شناسی، محمد پاسخ منفی داد، گفت: به خدا من بحثی را در ادبیات مطرح می‌کنم و آنگونه که شایسته است بسط می‌دهم بعد می‌بینم او بر گفته‌های من مطالبی را می‌افزاید، مردم گمان می‌کنند که من به او درس می‌دهم لیکن به خدا این من هستم که از او درس می‌آموزم، بالاخره همین جنیدی که دشمن اهل‌بیت علیهم‌السلام بود از برکات انفاس قدسی امام راه مستقیم را یافت و در زمره‌ی محبان اهل بیت قرار گرفت و به امامت آنان اعتراف کرد. [1] .

وقار آن حضرت

محمد بن حسن اشتر علوی گوید: همراه پدرم با جمعی از مردم از بنی‌عباس و غیر آنها در درگاه متوکل حاضر بودیم، ناگهان امام هادی علیه‌السلام وارد شد و آهنگ در قصر خلیفه را نمود، تمامی حاضران بدون استثنا از مرکبهایشان فرود آمده و ادای احترام نمودند، تا آن حضرت وارد کاخ شد، مردی از آن گروه از این گرامیداشت به خشم آمده و گفت: این تشریفات برای کیست؟ چرا برای این جوان این همه احترام بگذاریم؟ او نه از ما بالاتر است و نه بزرگسال‌تر، به خدا قسم هنگام خروج دیگر از جای برنخواهیم خاست و از اسب فرود نمی‌آئیم، ابوهاشم جعفری به او گفت: به خدا سوگند با ذلت و کوچکی به او احترام خواهی گذاشت. [صفحه 13] لحظاتی بعد امام از قصر خارج شد و دوباره همه به ایشان احترام گذاردند، ابوهاشم مردم را مخاطب قرار داد و گفت: مگر شما نبودید که تصمیم داشتید به حضرت احترام نگذارید. گروهی از آن میان حقیقت معنا را این گونه بیان کردند: به خدا قسم نتوانستیم خودمان را کنترل کنیم و بی‌اختیار از اسب فرود آمده به ایشان احترام گذاردیم. [2] .

تنها مسلمانان نبودند که نهایت احترام را برای آن حضرت به جا می‌آوردند، بلکه اهل کتاب که تحت تأثیر نفوذ معنوی ایشان قرار می‌گرفتند بی‌اختیار چنین می‌کردند. هبة الله بن ابی‌منصور موصلی گوید: یوسف بن یعقوب مسیحی از دوستان پدرم بود، روزی به خانه‌ی ما در بغداد به عنوان میهمان آمد و انگیزه‌ی سفرش را چنین بیان داشت: متوکل عباسی مرا خواسته ولی علت آن را نمی‌دانم، از این رو صد دینار آورده‌ام تا برای علی بن محمد علیه‌السلام به هدیه ببرم تا جانم به خطر نیفتد، چندی بعد بغداد را ترک کرد و به سامرا رفت، چند روز بعد با خوشحالی بسیار بازگشت و ماجرای خود را این گونه بیان کرد: اولین بار بود که به سامرا می‌رفتم، می‌خواستم قبل از رفتن نزد متوکل صد دینار را به ابن‌الرضا علیه‌السلام برسانم، ولی هر چه از خانه‌ی ایشان سؤال کردم گفتند متوکل مانع خروج حضرت از خانه است و ایشان در [صفحه 14] خانه تحت نظر می‌باشد، و جرأت بیان محل خانه‌ی ایشان را نداشتند، من نیز از پرسش خودداری کردم، به ذهنم خطور کرد که در شهر گشت بزنم شاید منزل ایشان را بیابم. بر مرکب سوار شده کوی‌ها را یکی پس از دیگری گذشتم به در خانه‌ای رسیدم احساس کردم منزل امام است، به غلامم گفتم: بپرس اینجا خانه‌ی کیست؟ پاسخ آورد که خانه‌ی ابن‌الرضا علیه‌السلام است، در را زد، غلامی آمد و مرا به اسم خود خواند و داخل منزل نمود و مطالبه‌ی صد دینار را کرد، سکه‌ها را به او دادم، مرا وارد اتاق امام علیه‌السلام کرد، با مهر و محبت فرمود: آیا وقت آن رسیده که به راه راست بیایی و هدایت شوی، گفتم: دلائل روشنی دیده‌ام، فرمود: تو اسلام نخواهی آورد ولی فرزندت بزودی مسلمان شده و یکی از شیعیان ما می‌شود، ای یوسف! گروه‌هایی گمان دارند دوستی و ولای ما سودی به حال کسانی مانند تو ندارد به دیدار متوکل برو که خواسته‌ات انجام می‌پذیرد، به نزد متوکل رفتم و به مقصودم رسیدم. هبة الله گوید: فرزند یوسف را دیدم که گفت: پدرم بر دین مسیحیت مرد ولی من مسلمان و از شیعیان هستم. [3] .

آن حضرت همچون پدران بزرگوارش اصحاب را از همنشینی با کسانی که خود را صوفی می‌خواندند و با اظهار پارسائی و مقدس مآبی به فریب و گمراهی ساده‌لوحان می‌پرداختند برحذر می‌داشت. [صفحه 15] حسین بن ابی‌خطاب گوید: نزد آن حضرت در مدینه در مسجد النبی صلی الله علیه و اله به همراه بعضی از اصحاب نشسته بودم، ناگهان عده‌ای از صوفیان وارد مسجد شدند و گوشه‌ای نشسته و به گفتن اوراد خود و تکبیر و تهلیل پرداختند، آن حضرت رو به اصحاب کرده فرمودند: به این فریبکاران و هم پیمانان شیطان و ویرانگران بنیادهای اسلام توجه نکنید، زیرا آنان برای آسایش چشمشان پارسائی می‌کنند و شب زنده‌داری آنان برای به دست آوردن غذاهای چرب و شیرین است، عمری را به سختی می‌گذرانند تا آن که فرصتی به دست آورند و به گناهکاری بپردازند، گرسنگی می‌کشند تا آن که به سفره‌های رنگین دست یابند، ذکر آنان فقط برای فریب مردم است و جلب قلوب احمق‌ها، افراد ساده را شیفته و فریفته‌ی خود ساخته بار خود را بر دوش آنان می‌نهند و آنان را در چاه‌های گمراهی می‌اندازند، اورادشان رقص و کف زدن است، و ذکرشان نغمه و آوازه‌خوانی، جز بیخردان و افراد گول خورده کسی از آنان پیروی نمی‌کند، و متاعشان جز در بازار احمقان فروش ندارد، هر کسی به دیار و زیارت مرده یا زنده‌ی آنان برود مانند آن است که به زیارت شیطان و بت‌پرستان رفته باشد، و هر که به آنان یاری رساند در حقیقت ابوسفیان و معاویه و یزید را یاری کرده است. یکی از حاضران پرسید: اگر چه به امامت شما معتقد و معترف باشد، امام قاطعانه فرمود: این تصورات را از خود دور ساز، هر کس به امامت و حق ما معترف باشد برخلاف رضای ما گام برنمی‌دارد، آیا نمی‌دانی آنان پست‌ترین طایفه‌ی صوفیه هستند و همه‌ی فرقه‌های صوفیه مخالف ما می‌باشند و راه آنان با ما مغایرت دارد، آنان مسیحیان یا مجوس [صفحه 16] این امت هستند، و همیشه در تلاشند تا چراغ برافروخته‌ی خدا را با دهانشان خاموش کنند، هر چند خداوند پرتو افشانی چراغ توحید را علیرغم خواست کافران تضمین کرده است [4] .

امام در زمان متوکل

همانطور که گفتیم آن حضرت در مدینه به دنیا آمد، زندگی ایشان نیز در همان شهر که زادگاه خود و پدرانش بود سپری می‌شد، دانش آن حضرت که از معدن کلام الهی منشأ می‌گرفت سیراب کننده‌ی تشنگان این وادی بود، و به راستی منبع اصیل علمی و فکری آن دوران بود، و از سوی دیگر پشتوانه‌ای برای فقیران و درماندگان و سایر افراد نیازمند به شمار می‌رفت. اما همواره گروهی هستند که چشمانشان قدرت دیدن درخشش نور الهی را نداشته، و گوششان یارای درک مفاهیم ارزشمند معارف بلند آسمانی نبوده، و قلبشان به خاطر فرورفتن در منجلاب فساد و تباهی در پرده‌هایی از تاریکی و گمراهی فرورفته است. یکی از این افراد عبدالله بن محمد بود، که امام جماعت و سرپرست امور جنگی شهر مدینه از طرف متوکل بود، او نامه‌ای به متوکل نوشت و متذکر شد که گروه بسیاری کنار آن حضرت گرد آمده‌اند و اموال و هدایای سنگینی از نقاط مختلف جهان اسلام به دست امام می‌رسد، و احتمال شورش ویرانگر از طرف امام بعید نیست. [صفحه 17] امام از ماجرای نامه خبردار شد و قبل از آن که متوکل دست به اقدامی بزند به او نامه‌ای نوشت و توطئه‌ی عبدالله بن محمد را افشا کرد، متوکل در جمادی الاول سال 243 در پاسخ به نامه‌ی امام، نامه‌ای برای ایشان نوشت و ایشان را از بر کنار ساختن عبدالله با خبر نمود، و از ایشان خواست به سامرا بیاید. [5] . آنگاه نامه را به دست یحیی بن هرثمه داد و از او خواست به مدینه رفته و امام را همراه خود به سامرا بیاورد، و درباره‌ی صحت و سقم ادعاهای عبدالله بن محمد مبنی بر قصد خروج امام علیه حکومت تحقیق کند، یحیی نیز با سرعت و بی‌درنگ به مدینه رفت و به دقت خانه‌ی امام را بازرسی کرد و چیزی در آنجا نیافت که بتواند ادعاهای عبدالله بن محمد را اثبات کند. امام به ناچار به همراه خانواده مدینه را ترک و به سوی سامرا حرکت کرد، یحیی امام را همراهی می‌نمود. یعقوبی در تاریخش نقل می‌کند [6] ، همین که امام به یاسریه رسید اسحاق بن ابراهیم حاکم بغداد به دیدار امام نائل شد و چون علاقه‌ی مردم به ایشان را مشاهده کرد از حضرت خواست شب را در بغداد به سر برد، حاکم بغداد یحیی را از گفتن کلامی که موجب آزار متوکل به ایشان گردد برحذر داشت. [صفحه 18] پس از رسیدن امام به سامرا یحیی شتابان خود را به وصیف ترکی که از سران حکومت بود رساند و او را از رسیدن امام آگاه ساخت، وصیف نیز او را از نقل سخنانی که موجب رسیدن گزندی به امام گردد بر حذر داشت [7] . برای کاستن از مقام امام ایشان را در آغاز ورود در کاروان‌سرایی پست

جای دادند، یحیی نزد متوکل رفت و از بازرسی خانه‌ی امام و عدم یافتن چیزی دال بر شورش خبر داد، خلیفه با امام ملاقات نمود و نهایت احترام را برای ایشان گذارد و مجبور به اقامت در سامرا نمود، امام خانه‌ی دلیل بن یعقوب نصرانی را خرید و همراه خانواده‌ی خود در آن اقامت گزیدند. [8] .

متوکل و رجوع به امام در مشکلات علمی

زمامداران معاصر ائمه علیهم‌السلام هر گاه به مشکلی برخورد می‌کردند که قابل حل برایشان نبود راهی جز رجوع به آنان نداشتند، متوکل نیز از این قاعده مستثنی نبود، در این جا به چند مورد اشاره می‌کنیم: 1 - متوکل بیمار گشت و نذر کرد اگر از بیماری رهایی یابد دینار بسیاری را صدقه بدهد، پس از بهبودی قصد انجام نذرش را داشت اما نتوانست مقدار بسیار را معین کند، هر یک از فقهای زمان مقداری را تعیین کردند، ناچار به امام متوسل شد، امام فرمود: باید 83 دینار بدهی، فقها از [صفحه 19] متوکل خواستند که از امام مبنای فتوا را درخواست کند، امام فرمود: خداوند در قرآن فرموده: «خداوند شما را در مواقف بسیاری یاری کرد» [9] ، و همه‌ی خاندان ما روایت کرده‌اند که مواقفی که در جنگ‌ها و غزوات خداوند پیامبرش را در آنها یاری کرد 83 موطن بوده است. [10] . 2 - متوکل نویسنده‌ای مسیحی داشت که احترام بسیاری برای او می‌گذاشت و به خاطر علاقه‌اش او را با کنیه‌ی ابونوح صدا می‌زد، عده‌ای از درباریان گفتند نباید کافر را با کنیه صدا زد، متوکل از فقها استمداد کرد گروهی جائز و گروهی منع نمودند، متوکل از امام استفتا کرد، امام در پاسخ نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم - تبت یدا ابی‌لهب و تب»، با این پاسخ امام ضمن جائز بودن عمل وقوع آن را در قرآن بیان کردند. 3 - متوکل از یعقوب بن اسحاق مشهور به ابن‌سکیت خواست از امام سؤالی کند که در پاسخ بماند، او در حضور بزرگان از امام پرسید: چرا خداوند هر پیامبری را به نوعی از معجزه اختصاص داد؟ امام بلافاصله حکمت اختلاف معجزات را چنین بیان کرد: خداوند موسی را با معجزه‌ی عصا و ید بیضا در زمانی مبعوث ساخت که سحر عنصر غالب جامعه بود، لذا خداوند با همین معجزه او را برانگیخت تا سحر آنان را مقهور اعجاز خود کند و آنان را مبهوت و درمانده کرده و حجت را بر آنان ثابت نماید، بر همین اساس عیسی را با اعجاز درمان برص و کوری و زنده کردن مردگان به اذن خدا در زمانی مبعوث کرد [صفحه 20] که پزشکی بر جامعه غالب بود، همچنین خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و اله را با قرآن و شمشیر در زمانی فرستاد که شعر و شمشیر بر جامعه مسلط بود، پیامبر نیز با قرآن تابان و شمشیر بران شاعران را مبهوت و قدرتمندان را نابود ساخت، و حجت حق را برایشان ثابت نمود، خداوند متعال پیامبران خود را با معجزاتی هم سنخ و همگون با جامعه تقویت و تأیید می‌کرد تا بدان وسیله ناتوانی مخالفان و منکران نبوت را آشکار سازد و دلیل راستی ادعای برگزیدگان حق باشد.

در روایات متعدد از ائمه علیهم‌السلام نقل شده که خداوند در عوض شهادت امام حسین علیه‌السلام به ایشان سه چیز عطا فرمود: شفا در تربت پاک او می‌باشد، دعا در حرم آن حضرت مستجاب می‌گردد، ائمه علیهم‌السلام از فرزندان ایشان می‌باشند، در این زمینه حکایتی از ایشان نقل شده است: ابوهاشم جعفری گوید: امام هادی علیه‌السلام را تب شدیدی فراگرفت و ایشان بیمار و بستری بودند، به عیادتشان رفتم، فرمود: کسی را به حائر حسینی بفرستید، ابوهاشم گوید: بعدها ماجرا را با علی بن بلال در میان گذاشتم و او گفت: حضرت که نیازی به حائر ندارد و خودشان حائر می‌باشند، من هم به سامرا رفته خدمت ایشان رسیدم، حضرت فرمودند: بنشین، هنگامی که می‌خواستم برخیزم توجه ایشان را که به خود دیدم به یاد گفته‌های علی بن بلال افتادم و آنها را به ایشان بازگو کردم، امام فرمودند: آیا به او نگفتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله کعبه را طواف می‌کرد [صفحه 21] و حجرالاسود را می‌بوسید در حالی که حرمت ایشان و مؤمنان از کعبه بیشتر است، خداوند به پیامبر دستور داد در عرفه توقف کرده و دعا نماید، زیرا آنجا از مکان‌هایی است که خداوند دوست دارد در آنجا او را بخوانند و یاد کنند، من نیز دوست دارم مرا در جایی دعا کنند که خدا دوست دارد در آنجا او را بخوانند و از او درخواست کنند، و حائر حسینی نیز از آن مواضع است. [11] .

یورش به خانه‌ی امام

امام در شهر سامرا به سر می‌برد اما شیطان صفتان بیکار ننشستند و نزد متوکل از امام سعایت و بدگویی نمودند که در خانه ایشان اسلحه و اموال بسیاری از شیعیان وجود دارد و احتمال دارد امام دست به قیامی مسلحانه علیه حکومت عباسی بزند، متوکل هراسان دستور داد شبانه گروهی از ترکان مسلح به خانه‌ی امام هجوم برده و ایشان را دستگیر نمایند، آنان به منزل آن حضرت هجوم آوردند، در حالی که در اتاقی در بسته در حالی که میان او و زمین جز شن و سنگریزه فرشی نبود، و امام مشغول تلاوت این آیه بود: «ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سوآء محیاهم و مماتهم سآء ما یحکمون». [12] . [صفحه 22] «آیا گناهکاران پنداشتند زندگی و مرگشان را مانند مؤمنان و صالحان قرار می‌دهیم، چقدر نادرست داوری می‌کنند». مأموران حضرت را با همین حالت نزد متوکل بردند، و او که سرمست از خوشگذرانی بود همین که ایشان را دید جام شرابی به طرف آن حضرت دراز کرد، امام فرمود: به خدا سوگند هرگز شراب با خون و گوشتم آشنا نشده است. متوکل از امام خواست شعری بخواند و اصرار نمود، امام این اشعار را خواند که شادی متوکل را به اندوه مبدل کرد: «بر قله‌های بلند خانه کردند و مردانی به نگهبانی آنان مشغول شدند، لیکن قله‌ها به آنان سودی نبخشید، پس از سرفرازیها با خفت از آن جایگاه‌های استوار به زیر کشیده شدند و در گورهایی - که چه بد منزل و مسکنی است - جای داده شدند، بعد از خاکسپاری منادی بانگ زد: آن تاجها، زیورها و پوشش‌ها و تجمل‌ها به کجا رفت، آن چهره‌های نازپرورده که همواره در پس پرده و حجاب پنهان شده بودند چه شدند، عاقبت گورها سرنوشت شوم آنان را نشان دادند و چهره‌های کرم خورده آنان را به نمایش گذاشتند، مدت درازی خوردند و آشامیدند و اینک پس از خوردن‌ها خورده شدند». متوکل تکان خورده و مستی از سرش پرید و گریست، و دستور داد جام‌های شراب را برچیدند، و با فروتنی گفت: آیا وامی به گردن داری، فرمود: آری، و متوکل دستور داد وام آن حضرت را پرداخته و با احترام فراوان ایشان را به منزل فرستادند. [صفحه 23]

تلاشی دیگر

مورخان نقل کرده‌اند که متوکل را دمل‌های چرکینی بیمار ساخت و تا مرحله‌ی هلاکت نزدیک کرد، فتح بن خاقان که وزیر او بود توصیه کرد پیکی نزد امام فرستاده و بیماریش را بگوید شاید آن حضرت دارویی تجویز کند که مفید باشد، متوکل نیز پیکی نزد آن حضرت فرستاد و حضرت دارویی تجویز کرد که متوکل بهبود یافت. مادر خلیفه که از بهبودی فرزندش شاد شده بود ده هزار دینار در کیسه‌ای گذارده و سر آن را با انگشترش مهر کرد و برای حضرت فرستاد، محمد بن قاسم بطحاوی نزد متوکل سخن چینی کرد که اموال بسیاری نزد امام روانه شده است، خلیفه هراسان شد و سعید حاجب را فرمان داد شبانه به خانه‌ی امام یورش برند و هر چه پول و سلاح است را با خود بیاورند، او به سرعت به خانه‌ی امام رفت و به وسیله‌ی نردبان بر بام قرار گرفت اما به دلیل تاریکی بسیار نتوانست پایین بیاید، در حیرت بود که ناگهان صدای امام را شنید که می‌فرمود: ای سعید همانجا بایست تا شمعی برایت بیاورند، شمعی آوردند و او فرود آمد و داخل اتاق شد، امام بر سجاده‌ای نشسته بود، آنان تمام اتاق‌ها را جستجو کردند لیکن جز همان کیسه چیزی را نیافتند، آن را نزد متوکل بردند. همین که خلیفه مهر مادرش را بر کیسه دید ماجرا را پرسید، او گفت: نذر کردم که اگر بهبودی پیدا کنی هدیه‌ای برای او بفرستم، خلیفه شرمنده شد و بر کیسه‌ی مادر کیسه‌ی دیگری افزود و آن را نزد امام فرستاد، سعید نزد [صفحه 24] امام آمد و عذرخواهی نمود، ولی امام این آیه را تلاوت کرد: «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» [13] ، «بزودی ستمگران در خواهند یافت که چه فرجام شومی در انتظار آنان است».

تلاش‌های متوکل در جهت آزار امام

متوکل بر اثر سخن چینی‌های اطرافیان دستور بازداشت آن حضرت را صادر کرد، چند روز پس از بازداشت صقر بن ابی‌دلف که یکی از اصحاب آن حضرت بود نزد زندانبان آمد و خواستار دیدار ایشان شد، و خود را دوستدار متوکل معرفی نمود، اما زندانبان او را شناخت و چون خود نیز دوستدار امام بود اجازه‌ی ملاقات داد، نزد امام رفت دید ایشان بر حصیری نشسته و در برابرش قبری که به دستور متوکل برای ترساندن امام کنده شده قرار داشت، صقر با مشاهده‌ی این وضع گریه‌ی شدیدی نمود، امام فرمود: ای صقر نگران مباش آنان نمی‌توانند به ما گزندی برسانند، او آرام گرفت و سؤالات خود را با امام مطرح ساخت و پس از اندک زمانی امام آزاد گردید. این امور متوکل را قانع نمی‌ساخت، چون می‌دید همه جا سخن از علم و زهد و تقوای ایشان است و همه‌ی شیعیان پروانه‌وار دور این شمع می‌گردند، این مسائل او را بر آن داشت که برای قتل ایشان تدبیری بیندیشد، لیکن توطئه‌اش نافرجام ماند. [صفحه 25] فضل بن احمد کاتب از پدرش نقل می‌کند: من و پدرم که کاتب معتز بود نزد متوکل رفتیم، او بر تختی نشسته و از خشم به خود می‌پیچید و بر سر فتح بن خاقان فریاد می‌زد: او همان کسی است که این همه از او دفاع می‌کنی، و فتح می‌کوشید از خشمش بکاهد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین این گفتارها دروغ بوده و به او تهمت می‌زنند، لیکن متوکل بدون توجه به گفته‌های او می‌گفت: به خدا او را می‌کشم او ادعاهای دروغین دارد و حکومت مرا ناحق می‌داند، سپس به چهار تن از غلامان شمشیری داد که به مجرد ورود امام به داخل قصر او را به قتل رسانند، خود همچنان به تهدید می‌گفت: به خدا سوگند پس از کشتن جسدش را آتش خواهم زد. در همان حال نگهبانان امام را وارد ساختند، چشم متوکل که به حضرت افتاد هیبت او سراسر وجودش را فراگرفت، و با سرعت از جایگاهش برخاست و به استقبال ایشان آمد و با فروتنی گفت: ای آقایم چه شده که در این هنگام نزد ما آمده‌ای؟ فرمود: پیک تو آمد و گفت متوکل شما را می‌خواهد، گفت: آن حرامزاده دروغ می‌گوید، ای آقایم از همان راه که آمده‌اید بازگردید، سپس به وزیر و فرزندانش رو کرد و گفت: آقایتان را بدرقه کنید. [14] . از سوی دیگر متوکل برای خرد کردن شخصیت امام و ممانعت از گسترش آوازه‌ی حضرت به راه‌هایی متوسل گردید، از جمله از این راه‌ها، آن بود که دستور داد در نیمروزی بسیار گرم تمام لشکریان و امام پیاده از روبروی او حرکت کنند، امام به شدت خسته شده بودند، یکی از دربانان [صفحه 26] متوکل نزد امام رفت و ایشان را در جایی نشانید و برای تسکین امام

گفت: پسر عمویت با همه‌ی بزرگان چنین کرد و تنها شما منظور او نبودید، آن حضرت او را نگریست و فرمود: این سخنان را از خود دور کن. سپس این آیه را تلاوت کردند: «تمتعوا فی داركم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب» [15] »، «سه روز از زندگی بهره‌مند شوید و این تهدیدی است قطعی و تردید ناپذیر»، دربان متوکل گوید: سه روز موعود به پایان نرسیده بود که خلیفه هلاک شد و من بر اثر کرامت امام راه درست را یافته و به امامت آن حضرت معتقد شدم [16] .

هلاکت متوکل

در ادعیه‌ی آن حضرت نفرین ایشان بر متوکل خواهد آمد، و در قسمت قبل پیش‌گوئی ایشان در مورد مرگ متوکل را ذکر کردیم، توطئه قتل متوکل به وسیله‌ی پسر او منتصر به همراه وصیف ترک و بغای ترک انجام گرفت، متوکل منتصر را بسیار تحقیر می‌نمود، تا آنجا که روز قبل از مرگ او را از ولایتعهدی خلع کرد، از این رو تصمیم گرفتند شبانه بر او هجوم برده و او و وزیرش فتح بن خاقان را به قتل برسانند، و در میان مردم شایع کنند که فتح قصد کودتای نظامی را داشت و ما او را کشتیم. این امر در شب چهارم شوال سال 247 هجری انجام شد، و ترکان در حالی که متوکل مست و مدهوش بود بر او حمله بردند و او و وزیرش را [صفحه 27] تکه تکه کردند، و سپس با منتصر بیعت نمودند، خبر هلاکت متوکل که یکی از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود با استقبال فوق العاده‌ی شیعیان مواجه شد. [17] .

منتصر بر خلاف متوکل سیاستی عادلانه در برابر شیعیان اتخاذ کرد، از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: بازگرداندن فدک به علویان، رفع ممنوعیت از اوقاف آنان و باز پس دادن آنها به متولیان اصلی که اهل بیت بودند، برکنار کردن صالح بن علی والی مدینه که علویان را می‌آزرد، و تعیین والی جدیدی برای آنجا به نام علی بن حسن و توصیه به او مبنی بر خوش رفتاری با علویان [18] ، آزادی زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام که متوکل ممنوع ساخته بود، آزادی زیارت مرقد مطهر امام حسین علیه‌السلام که متوکل مجازاتهای سنگینی را برای زائر ایشان مقرر کرده بود. اما حکومت او که قلب مؤمنان را شاد کرده بود زود به پایان رسید، و اکثر مورخین مرگ او را طبیعی نمی‌دانند و گویند: ترکان از ترس آن که خلیفه آنان را نابود سازد او را مسموم نمودند، و هنگامی که او بیمار شده بود به ابن‌طیفور پزشک سی هزار دینار جائزه دادند تا او را به قتل برساند، و او نیز با تیغی زهرآلود دستور خونگیری داد و او در دم جان سپرد. این امر در تاریخ شنبه چهارم ربیع الاخر سال 248 هجری اتفاق [صفحه 28] افتاد، و او در جوسق بخاک سپرده شد [19] ، اما تاریخ در مورد ملاقات او با امام سخنی به میان نیاورده است.

پس از درگذشت منتصر در روز یکشنبه پنجم ربیع الاخر سال 248 هجری مستعین به عنوان خلیفه زمام امور حکومت را به دست گرفت، اما در حقیقت بازیچه دست ترکان بود، او تمامی آنچه خلفای گذشته طی سالیان متمادی گرد آورده بودند را به باد فنا داد و با اسراف و تبذیر خود اثری از آنها به جا نگذاشت. هنگامی که مستعین به سوی بغداد می‌رفت ترکان از او خواستند بازگردد اما بازنگشت و ترکان معتز را خلیفه معرفی کردند، و با او بیعت نمودند، و لشکری مهیا ساختند و با مستعین به جنگ پرداختند، و هیچ یک پیروز نشد، و قرار شد معتز خلیفه شده و مستعین امان نامه دریافت دارد، معتز مستعین را زندانی کرد و پس از چندی او را به قتل رسانید.

نگرشی بر حکومت عباسیان در زمان حکومت متوکل

در دوران آن حضرت قدرت سیاسی عباسیان در سراشیبی سقوط و انحطاط بود، امنیت و آرامش از جامعه رخت بربسته بود و هرج و مرج وحدت جامعه را از هم گسیخته بود، دیگر خبری از حکومت نیرومند [صفحه 29] زمان منصور و هارون و مأمون نبود. علل انحطاط را در چند امر می‌توان بیان داشت: فساد حکومت و شیوع رشوه‌خواری، خود مختاری حکام و خرید و فروش مناصب حکومتی، نفرت مردم از حکومت عباسیان. تسلط ترکان بر ارکان اصلی حکومت و جهل آنان نسبت به زمامداری، آنان که از زمان معتصم کم‌کم به داخل حکومت رخنه کرده بودند کم‌کم به جائی رسیدند که عزل و نصب خلیفه به دست آنان بود، و خلیفه به عنوان بازیچه ای در دست آنان قرار داشت. سیاست‌های ضد دینی حکومت و سرکوبی شیعیان، از پست‌ترین سیاست‌های آنان بود که در زمان متوکل به نهایت درجه رسید، و تأکید خاصی بر نابودی اهل بیت و حتی آثار قبور آنان را داشت، او شیعیان را در محاصره‌ی اقتصادی قرار داد و رسما هرگونه کمک و نیکی به آنان را ممنوع ساخت، و این امر پیامدهای سنگینی برای آنان در بر داشت. همچنین تبلیغات علیه علویان در زمان متوکل رو به افزایش نهاد، شاعران بسیاری را اجیر می‌نمود و به آنان هدیه‌های فراوان می‌داد تا در مدح او و این که خلافت سزاوار او است نه اهل بیت شعر بگویند، از طرفی دیگر به بازداشت گسترده‌ی علویان دست زد، و گروه گروه آنان را به جرم حق گویی و حق خواهی در زندان‌های مخوف به بند می‌کشید، عده‌ای از علویان از ترس متوکل پنهان شدند که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین نام آنان را ذکر کرده است. [20] . در زمان مستعین بر اثر فشارهای دوره‌ی متوکل یکی از علویان به نام [صفحه 30] یحیی بن عمر بن حسین بن زید علیه ظلم و ستم عباسیان قیام کرد، گروه‌های مختلفی از اهل کوفه به او پیوستند، محمد بن طاهر در رأس لشکری انبوه برای کشتن او روانه شد و پس از جنگی هولناک یحیی را به شهادت رسانید، و پس از آن در کوفه بار عام داد و مجلس گرفت که در آن به او تبریک گویند.

ویرانی بارگاه امام حسین

دیگر مصیبت آن دوران دستور متوکل به ویران کردن قبر امام حسین علیه‌السلام بود، او می‌دید قبر اجداد او در بیابان‌های بی‌آب و علف دستخوش بادهای شمال است اما قبر سیدالشهداء کعبه آمال همه شده دل انسان آتش گرفته و خونش به جوش می‌آمد، از این رو دستور داد قبر آن حضرت را ویران کنند، کارگران مسلمان از انجام خواسته‌اش سرباز زدند. از این رو از یهودیان و در رأس آنان دیزج خواست تا مقصودش را برآورند، آنان در سال 237 هجری قبر امام و هر چه اطراف آن بود را ویران کرده و حدود دویست جریب پیرامون آنجا را شخم زدند و آب را بر آن رها کردند، لیکن آب گرداگرد محل قبر امام متوقف شد و آنجا همچنان خشک ماند، و از آن پس آن موضع حائر نامیده شد. [21] . او می‌خواست قبر آن حضرت را محو و آثارش را زائل سازد، اما تلاشش نافرجام و کوششش تباه گردید، او رسما زیارت امام حسین علیه‌السلام را ممنوع کرد، و با ایجاد پاسگاه‌ها و مراکز نگهبانی و کنترل به جلوگیری از زیارت آن حضرت و تعقیب زائران و مجازات آنان پرداخته، لیکن با این همه مسلمانان تمام مخاطرات را به جان خریده عزم زیارت او می‌نمودند. [صفحه 31]

اوضاع اقتصادی زمان متوکل

اوضاع اقتصادی در زمان متوکل آشفته و به هم ریخته بود، هرج و مرج اقتصادی حاکم و بزرگان کشور تمامی منابع را به خود اختصاص داده بودند، بخشش‌های متوکل از بیت المال به حدی بود که مسعودی گوید: در هیچ زمانی بخشش‌های خلفا به پای عطاهای متوکل نرسیده بود. [22] . مهمترین افرادی که مشمول این بخشش‌ها می‌شدند عبارت بودند از: رقاصان و کنیزان دربار، و دلقک‌ها و شاعرانی که با دریافت هدایا اشعاری علیه اهل بیت علیهم‌السلام می‌سرودند، برگزاری مراسم‌های پرخرج از جمله میهمانی بزکوار، که یکی از بزرگترین و پرخرج‌ترین میهمانی‌های عالم عرب و اسلام شد، و به عنوان ختنه سوران یکی از فرزندان متوکل بود که مبالغ هنگفتی هزینه در بر داشت، در تاریخ دوشنبه اول ماه محرم سال 236 هجری برای بیعت گرفتن از مردم برای سه فرزندش محمد ملقب به منتصر، زبیر ملقب به معتز، و ابراهیم ملقب به مؤید در کاخ جعفری واقع در سامرا جشن عظیمی به پا کرد و مبالغ بسیاری را خرج نمود. یکی از کارهای او در حیف و میل بیت المال ساخت قصرهای مختلف بود که تعداد آنها را بیست کاخ گفته‌اند. [23] . [صفحه 32]

امام و بدعتگران

یکی از مشکلاتی که امام علیه‌السلام در عصر خود با آن مواجه بود وجود افرادی بود که در حق ایشان غلو کرده و تا سر حد خدایی آن حضرت را بالا می‌بردند و خود را باب یا پیامبر ایشان معرفی می‌نمودند، و تبلیغات بسیاری را در بین شیعه به انجام رساندند، در موارد متعدد، شیعیان از امام کسب تکلیف می‌کردند که در مقابل این چه باید بکنیم، امام آنان را لعنت می‌نمود و از ایشان بیزاری می‌جست، مهمترین آنان عبارتند از: علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، حسن بن محمد بن بابا قمی، محمد بن نصیر نمیری. از طرف دیگر تمام محرمات الهی را حلال و واجبات را از پیروان خود ساقط می‌کردند تا بدین وسیله افراد را جلب خود نمایند، امام شیعیان خود و دیگر مسلمانان را از این غلات برحذر داشت، و دستور داد با آنان قطع رابطه کنند. حضرت در قسمتی از نامه‌اش به عبیدی چنین فرمود: «من از فهری و حسن بن محمد بابای قمی به خداوند پناه برده و از آنان بیزاری می‌جویم، و تو و تمام پیروانم را از آنان برحذر می‌دارم، و آن دو را لعنت می‌کنم، لعنت خدا بر آنان باد، به نام ما از مردم پول می‌گیرند و از اسم ما سوء استفاده می‌کنند و به فتنه‌انگیزی مشغول و ما را می‌آزارند، خداوند آزارشان دهد، و بر آنان لعنت فرستد و آنان را در فتنه‌ای پایان‌ناپذیر دراندازد. [صفحه 33] ابن‌بابا می‌پندارد که من او را مبعوث کرده‌ام و او واسطه است، لعنت خدا بر او باد که شیطان او را دست انداخته و فریفته است، هر که این سخن را از ابن‌بابا بپذیرد لعنت خدا بر او باد، ای محمد اگر دستت رسید سرش را به سنگ بکوبی این کار را بکن، او مرا آزار داده است خداوند او را در دنیا و آخرت آزار دهد». [24] . آن حضرت از شیعیان خواست که فارس بن حاتم را بکشند و برای قاتل او بهشت را ضمانت کرد، همچنین کشتن غلات را مباح دانست و خونشان را حلال کرد. انگیزه‌های آنان را می‌توان در چند امر دانست: 1 - صدور معجزات و کراماتی از امام، و آنان به خاطر کمی اعتقادشان این مسائل را به حساب خدایی گذاردند، یا می‌فهمیدند و می‌خواستند مردم را به نادانی وادارند. 2 - آزادی از تکالیف الهی و بی‌بند و باری و حلال دانستن تمام محرمات الهی، که دلیل دیگری برای اعتقاد به غلو بود. 3 - طمع در کسب اموال مردم، چرا که بدین وسیله و ادعای واسطه بودن یا پیامبر بودن از طرف امام هادی علیه‌السلام می‌توانستند خمس و زکات و سایر هدایای مردم به آن حضرت را به سوی خود متوجه سازند، و از این راه مبالغ هنگفتی را به دست آورند. [صفحه 34]

عباسیان برای دور کردن مردم از کارهای حکومتی و اشتغال ذهنی جامعه به امور بی‌ارزش و سرگرم ساختن آنان به راه‌هایی متوسل شدند. از جمله ی آن راه‌ها مطرح ساختن بحث‌های کلامی بود که هر چند گاه به آن دامن می‌زدند، یکی از آنها بحث خلق قرآن بود که آیا قدیم است همچون خدا و یا حادث است و مخلوق او، سالیان درازی گروهی به خاطر قدیم بودن قرآن جان باختند، و زمانی دیگر بر سر حادث بودن آن کشته شدند. امام با بینش الهی خود شیعیان را از فرورفتن در این فتنه برحذر داشت و بحث در آن را کلا ممنوع ساخت، در سال 227 هجری در نامه‌ای به احمد بن اسماعیل بن یقطین نوشته‌اند: «بسم الله الرحمن الرحیم خداوند ما و تو را از فتنه مصون دارد و عصمتی دهد که اگر چنین کند نعمت و لطف خود را بزرگ کرده و اگر نکند نتیجه‌اش هلاکت است، ما جدال درباره‌ی قرآن را بدعتی می‌دانیم که پرسشگر و پاسخگو هر دو به یکسان در آن شریک هستند، پرسشگر آن را می‌خواهد که او را سزاوار نیست، و پاسخگو مشقتی را متحمل می‌گردد که بر او نیست، تنها خداوند متعال خالق می‌باشد و هر چه جز او، آفریده و مخلوق است و قرآن کلام الهی است از نزد خود نامی بر آن مگذار که از گمراهان خواهی بود، خداوند ما و تو را از کسانی که از خدا در نهان بیمناکند و از روز قیامت ترسانند قرار دهد» [25] . [صفحه 35]

امام در دوران معتمد

مراقبت‌های ویژه و تحت نظر گرفتن امام از زمان متوکل آغاز شد، او ایشان را از مدینه به سامرا آورد تا تحت نظر مستقیم او باشد، این کارها تا در زمان معتمد ادامه یافت. تا این که برای او دیگر امام قابل تحمل نبود، آنگاه که همه‌ی راهها را بسته دید همانند گذشتگان مطرود از درگاه الهی‌اش، آخرین تیر در ترکش خود را بیرون کشید و ناجوانمردانه حضرت را مسموم ساخت، و ایشان بستری گردید، مسمومیت در امام پیشرفت کرد و او را دردی جانکاه فراگرفت، تا این که در روز دوشنبه پنج شب مانده به پایان جمادی الاخر سال 254 هجری روح پاک آن حضرت در حالی که مشغول تلاوت کتاب الهی بودند به ملکوت اعلی شتافت. جنازه آن حضرت با حضور گروه بسیاری از مردم تشییع شد و مجددا آن را به خانه‌شان بازگرداندند تا در همانجا به خاک سپرده شود، سلام و درود الهی بر او در روزی که متولد شد، و در روزی که به دیدار حق شتافت، و در روزی که مبعوث می‌گردد.

زیارت، تجلیل از فضیلت‌های بزرگان، و تجلیل از ارزش‌های آنان، و گرامیداشت خاطره‌ی آن اسوه‌های انسانیت و نمونه‌های پاکی‌ها است، مسلمانان از صدر اسلام تا کنون نسل در نسل از همه‌ی طبقات و اقشار قبرهایی را که در بردارنده‌ی پیامبری، یا امام پاکی، یا ولی صالحی، یا بزرگی [صفحه 36] از بزرگان دین بوده است را زیارت می‌کرده و گرامی داشته‌اند. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته، و ان من تمام الوفاء بالعهد زیارة قبورهم، فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعاءهم یوم القیامة» [26] . «برای هر امامی بر گردن شیعیان و هوادارانش پیمانی است، و از جمله‌ی وفا به این پیمان زیارت قبور آنان می‌باشد، پس هر کس از روی رغبت و پذیرش آنان را زیارت کند امامان در روز قیامت شفیع آنان خواهند بود». بر اساس همین وفای به عهد است که شیعه همواره در احیای نام و یاد و زیارت و مزار اولیای دین چه رنج‌ها که کشیده و چه شهیدها که داده است، و هم اکنون نیز این خط ایثار و شهادت تداوم دارد. یکی از پرارزشترین زیارت‌های وارده از معصومین علیهم‌السلام که می‌توان با آن تمامی یا یکایک آن پیشوایان را زیارت کرد، زیارت جامعه‌ی کبیره است که از امام هادی علیه‌السلام نقل شده است، مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه [27] - که تنها چیزهایی را نقل می‌کند که بین خدا و او حجت تلقی می‌شود - آن زیارت را تفصیلا نقل کرده است، و در عیون الاخبار [28] آن [صفحه 37] را با ذکر سند آورده است. علامه‌ی مجلسی پس از نقل آن زیارت و بحث در خصوص معانی الفاظ و بعضی از مفاهیم آن می‌گوید: «این زیارت را با تفصیل مطرح کردیم اگر چه حق آن را ادا ننمودیم، چرا که در بین زیارات دارای بهترین سند هست و برای تمامی ائمه علیهم‌السلام قابل خواندن است، و فصیح‌ترین الفاظ و بلیغ‌ترین معانی را دارد، و والاترین مرتبه را حائز گردیده است». [29] . در آغاز آن امام ذکر صد بار تکبیر را بیان نمودند، و شاید - همانگونه که علامه مجلسی قدس سره - احتمال داده‌اند به جهت آن است که مفاهیم زیارت انسان را به غلو نیندازد، و بداند ائمه علیهم‌السلام در هر مرتبه که باشند باز مخلوق خداوند هستند. این زیارت دو نقل مختلف دارد که یکی در کتب صدوق آمده، و همان مشهور می‌باشد، و دیگری مرحوم کفعمی در بلدالامین و از آن در مستدرک الوسائل نقل شده است [30] ، که ذکر منابع آن در باب زیارت می‌آید. یکی دیگر از دلائل ارزشمند بودن دعا بلاغت آن است، و راوی از امام خواستار بلیغ‌ترین زیارت می‌گردد، توجه به

این نکته ضروری می‌نماید که اگر چه ائمه علیهم‌السلام معادن علم و حکمت الهی هستند و خود بیانگر موازین اصول سخنوری می‌باشند، اما لازم نیست در همه‌ی موارد کلمات بلیغ بر زبان آورند، و بلاغت را نشانه‌ی صحت حدیث و عدم بلاغت [صفحه 38] را نشانه‌ی عدم صحت آن بدانیم، زیرا همانگونه که آیات کریمه‌ی قرآن همه اگر چه در مرتبه اعجاز هستند اما در خود اعجاز بودن دارای مراتب زیادی هستند، گاه در اعلا مرتبه و گاه غیر آن، روایات و ادعیه و زیارات وارده از معصومین علیهم‌السلام نیز چنین می‌باشد، اما بلیغ بودن خود تأییدی بر این امر قلمداد می‌شود. از جهت اهمیت این زیارت شرح‌های مختلفی بر آن نگاشته شده، که بعضی از آنها که شیخ آغابزرگ در الذریعه نقل فرموده چنین است: 1 - شیخ احمد بن زین‌الدین احسائی متوفی سال 1243 یا 1241، و شرح او چاپ شده است. 2 - شرح محمد تقی مجلسی پدر علامه‌ی مجلسی مؤلف کتاب بحار. 3 - شرح سید حسن بن محمد تقی همدانی، بنام الشموس الطالعة. 4 - شرح سید عبدالله شبر حسینی، و نام آن الانوار اللامعة، که به چاپ رسیده است. 5 - شرح سید میرزا علی نقی بن مجاهد طباطبائی حائری. 6 - شرح میرزا محمد علی بن محمد نصیر چهاردهی رشتی. 7 - شرح سید محمد بن محمد باقر حسینی نائینی مختاری. 8 - شرح سید محمد بن عبدالکریم طباطبائی بروجردی به نام الاعلام اللامعة. [31] . و شرحی نیز بر این کتاب به وسیله‌ی یکی از علمای معاصر حجة الاسلام شیخ جواد کربلائی به همین نام در چهار جلد به چاپ رسیده است. [صفحه 39] از آن حضرت چندین زیارت نقل شده که هر یک حاوی ارزش‌های فراوانی است، یکی از آنها زیارت روز غدیر ایشان است، اما مشهورترین زیارتی که از ایشان نقل شده زیارت جامعه کبیره است، اگر چه ایشان زیارت جامعه دیگری نیز دارند که به تفصیل در باب زیارت به همه‌ی آنها اشاره می‌گردد. خداوند ما و شما را در پیروی از آن پیشوایان معصوم علیهم‌السلام موفق داشته، و در این دنیا زیارتشان و در سرای دیگر شفاعتشان را شامل حالمان گرداند، انه سمیع مجیب. جواد قیومی اصفهانی 1 / 8 / 1377

نیایش‌ها و ادعیه‌ی آن حضرت

ادعیه‌ی آن حضرت در حمد و ثنای الهی

دعاؤه فى التوحيد لله تعالى

اشاره

الهی تاهت اوهام المتوهمین، و قصر طرف الطارفین، و تلاشت اوصاف الواصفین، و اضمحلت اقاویل المبطلین عن الدرک لعجیب شأنک، او الوقوع بالبلوغ الی علوک. فانت فی المکان الذی لا یتناهی، و لم تقع علیک عیون باشارة و لا عبارة، هیهات ثم هیهات، یا اولی، یا وحدانی، یا فردانی، شمخت فی العلو بعز الکبر، و ارتفعت من وراء کل غورة و نهایة بجبروت الفخر.

دعای آن حضرت در توحید خدای بزرگ

خدایا! اوهام توهم کنندگان در تو حیران گردیده، و دیده‌ی بینندگان از دیدار تو کوتاه شده، و اوصاف توصیف گران در توصیفت در هم ریخته، و گفتارهای خطا روندگان از درک منزلت والایت و رسیدن به جایگاه برترت به نابودی گرائیده است. تو در جایگاهی هستی که نهایتی برای آن نبوده، و دیدگان را یارای احساس تو با اشاره و عبارت نیست، و دور باد و دور باد، ای آغازگر ای یکتا ای یگانه، به عزت و بزرگواری در مقام والایی قرار گرفتی و با افتخار و قدرت در ورای هر نهایت و پایانی در منزلت برتری استوار یافتی.

دعاؤه فى التسبيح لله تعالى فى اليوم الرابع عشر و الخامس عشر من الشهر

اشاره

سبحان من هو دائم لا یسهو، سبحان من هو قائم لا یلهو، سبحان من هو غنی لا یفتقر، سبحان الله و بحمده.

پاک و منزه است آن که جاودانه بوده و سهو و خطا ندارد، پاک و منزه است آن که پابرجا بوده و غفلتی ندارد، پاک و منزه است آن که بی‌نیاز بوده و فقر و تهیدستی در او راه ندارد، پاک و منزه است خدا و او را می‌ستایم.

دعاؤه فى التسبيح لله سبحانه

اشاره

سبحان من لا یحد و لا یوصف، و لا یشبهه شیء، و لیس کمثله شیء، و هو السمیع البصیر.

دعای آن حضرت در تسبیح خدای سبحان

پاک و منزه است آن که تعریف و توصیف نمی‌شود، و شبیهی ندارد، و چیزی همانند او نیست، و او شنوا و بیناست.

دعاؤه فى التسبيح لله سبحانه

اشاره

سبحان من ليس كمثله شیء، لا جسم و لا صورة.

پاک و منزه است آن که همانندی برای او نیست، و جسم و صورتی ندارد.

دعاؤه فى تمجيد الله قبل ذكر الدعاء

اشاره

عنه علیه‌السلام: من قدم هذا الدعاء امام دعائه استجیب له: ماشاءالله توجها الی الله، ماشاءالله تعبدا لله، ماشاءالله تلطفا لله، ماشاءالله تذللا لله، ماشاءالله استنصارا بالله، ماشاءالله استکانة لله، ماشاءالله تضرعا الی الله، ماشاءالله استعانة بالله، ماشاءالله استغاثة بالله، ما شاء الله، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

دعای آن حضرت در تمجید خدا قبل از ذکر دعا

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر که این دعا را پیشاپیش دعاهایش بخواند خواسته‌اش اجابت می‌شود: آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که به خدا روی می‌کنم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که خداوند را پرستش می‌کنم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که از خداوند انتظار لطف و رحمت دارم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که در برابر خداوند اظهار ذلت و خواری می‌کنم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که از خداوند طلب یاری می‌نمایم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که از خداوند آرامش می‌خواهم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که در برابر خداوند خضوع می‌کنم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که در برابر خداوند زاری می‌نمایم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که از خداوند یاری می‌جویم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که از خداوند فریادرسی می‌طلبم، آنچه خداوند بخواهد تحقق می‌یابد در حالی که نیرو و توانی جز به خدای برتر و والاتر نمی‌باشد.

دعاؤه فى مناجاة الله

اشاره

الهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخیب مسعاه، و ارحمه و اغفر له خطاه.

دعای آن حضرت در مناجات خدا

خدایا! گناهکاری بر تو وارد شده، و نیازمندی قصد تو را نموده، تلاشش را ناامید مساز، و او را رحم کن، و خطایش را ببخشای.

ادعیه‌ی آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد

دعاؤه فى القنوت

اشاره

مناهل کراماتک بجزیل عطیاتک مترعة، و ابواب مناجاتک لمن امک مشرعة، و عطوف لحظاتک لمن ضرع الیک غیر منقطعة، و قد الجم الحذار، و اشتد الاضطرار، و عجز عن الاصطبار اهل الانتظار [32] ، و انت اللهم بالمرصد من المکار، اللهم و غیر مهمل مع الامهال، و اللائذ بک امن، و الراغب الیک غانم، و القاصد اللهم لبابک سالم. اللهم فعاجل من قد استن فی طغیانه، و استمر علی جهالته لعقباه فی کفرانه، و اطمعه حلمک عنه فی نیل ارادته، فهو یتسرع الی اولیائک بمکارهه، و یواصلهم بقبائح مراصده، و یقصدهم فی مظانهم باذیته، اللهم اکشف العذاب عن المؤمنین، و ابعثه جهرة علی الظالمین. اللهم اکفف العذاب عن المستجیرین، و اصببه علی المغترین [33] ، اللهم بادر عصبة الحق بالعون، و بادر اعوان الظلم بالقصم. اللهم اسعدنا بالشکر، و امنحنا النصر، و اعذنا من سوء البدء و العاقبة و الختر.

سرچشمه‌های کرامت‌هایت با عطاهای بسیارت گشوده است، و درهای سخن گفتن با تو برای آن که تو را بخواهد باز است، و عنایت‌های بی‌دریغت برای کسانی که رو به تو آورند قطع نمی‌گردد، بیم و هراس مهار شده، و اضطرار شدت یافته، و منتظران از صبر و بردباری ناتوان گردیده‌اند، و خدایا تو در کمینگاه مکرکنندگانی، و خدایا با این که مهلت می‌دهی، اما مهمل و بی‌هدف رها نمی‌سازی، و پناهنده‌ی به تو ایمن بوده، و روی آورنده به تو پیروز، و خدایا کسی که هدفش درگاه تو باشد تندرست است. خدایا! تعجیل کن درباره‌ی آن که در نافرمانی تو عمری را گذرانده، و بر اثر جهالتش نسبت به آخرت در کفران و ناسپاسی‌اش استمرار بخشیده، و بردباریت او را در رسیدن به هدفش حریص نموده است، زیرا او نسبت به دوستانت در مزاحمتهایش تسریع نموده، و در کمینگاههایش زشتیهایش را به آنان رسانده و در جایگاه‌های دوستانت آنان را آزار داده است، خدایا از مؤمنان عذاب را رفع کرده و آن را آشکارا بر ستمگران وارد کن. خدایا! عذاب را از پناهندگان به خودت بازدار، و بر مغروران قرار بده، خدایا بزودی گروه حق را یاری فرما و ستمکاران را نابود ساز. خدایا! ما را به سپاسگزاری سعادتمند گردان، و یاری را به ما ببخش، و ما را از بدبختی در آغاز و انجام زندگی و مکر پناه ده.

دعاؤه فى حال القنوت

اشاره

يا من تفرد بالربوبية، و توحد بالوحدانية، يا من اضاء باسمه النهار، و اشرقت به الأنوار، و اظلم بامره حندس الليل، و هطل بغيثه وابل السيل. يا من دعاه المضطرون فاجابهم، و لجأ اليه الخائفون فامنهم، و عبده الطائعون فشكرهم، و حمده الشاكرون فاثابهم، ما اجل شانک، و اعلى سلطانک، و انفذ احکامک. انت الخالق بغير تکلف، و القاضى بغير تحيف، حجتک البالغة، و کلمتک الدامغة. بک اعتصمت و تعوذت من نفثات العندة و رصدات الملحدة، الذين الحدوا فى اسماءک، و رصدوا بالمکاره لاولياءک، و اعانوا على قتل انبيائک و اصفياءک، و قصدوا لاطفاء نورک باذاعة سرک، و کذبوا رسلک، و صدوا عن اياتک، و اتخذوا من دونک و دون رسولک و دون المؤمنين وليجة رغبة عنک، و عبدوا طواغيتهم و جوابيتهم بدلا منک. فمننت على اوليائک بعظيم نعمائک، و جدت عليهم بکريم الائک، و اتممت لهم ما اوليتهم بحسن جزائک، حفظا لهم من معاندة الرسل و ضلال السبل، و صدقت لهم بالعهود السنة الاجابة، و خشعت لک بالعقود قلوب الانابة. اسألک اللهم باسمک الذى خشعت له السماوات و الأرض، و احييت به موات الأشياء، و امت به جميع الأحياء، و جمعت به کل متفرق، و فرقت به کل مجتمع، و اتممت به الکلمات، و اريت به کبرى الايات، و تبت به على التوابين، و اخسرت به عمل المفسدين، فجعلت عملهم هباء منثورا، و تبرتهم تتبيرا، ان تصلى على محمد و ال محمد و ان تجعل شيعتى من الذين حملوا فصدقوا، و استنطقوا فنطقوا، امنين مأمونين. اللهم انى اسألک لهم توفيق اهل الهدى، و اعمال اهل اليقين، و مناصحة اهل التوبة، و عزم اهل الصبر، و تقية اهل الورع، و کتمان الصديقين، حتى يخافوک اللهم مخافة تحجزهم عن معاصيک، و حتى يعملوا بطاعتک لينالوا کرامتک، و حتى يناصحوا لک و فيک خوفا منک، و حتى يخلصوا لک النصيحة فى التوبة حبا لک، فتوجب لهم محبتک التى اوجبتها للتوابين، و حتى يتوکلوا عليک فى امورهم کلها حسن ظن بک، و حتى يفوضوا اليک امورهم ثقة بک. اللهم لا تنال طاعتک الا بتوفيقک، و لا تنال درجة من درجات الخير الا بک، اللهم يا مالک يوم الدين، العالم بخفايا صدور العالمين، طهر الأرض من نجس اهل الشرک، و اخرس الخراصين عن تقولهم على رسولک الافک. اللهم اقصم الجبارين، و ابر المفترين، و ابد الأفاکين الذين اذا تتلى عليهم ايات الرحمان قالوا اساطير الأولين، و انجز لى وعدک انک لا تخلف الميعاد، و عجل فرج کل طالب مرتاد انک لبالمرصاد للعباد. و اعوذ بک من کل لبس ملبوس، و من کل قلب عن معرفتک محبوس، و من کل نفس تکفر اذا اصابها بؤس، و من واصف عدل عمله عن العدل معکوس، و من طالب للحق و هو عن

صفات الحق منکوس، و من مکتسب اثم باثمه مرکوس، و من وجه تتابع النعم علیه عبوس، اعوذ بک من ذلک کله، و من نظیره و اشکاله و اشباهه و امثاله، انک علیم حکیم.

دعای آن حضرت در حال قنوت

ای آن که در پروردگاری، یگانه بوده و در یگانگی یکتاست، ای آن که روز با نام او روشن، و انوار به او نورانی شده‌اند، و به امر او نیمه‌های شب تاریک گردیده، و به باران او سیل‌ها جاری شده است. ای آن که بیچارگان او را خواندند و اجابت کرد، و بیمناکان به او پناه بردند و ایمنی‌شان بخشید، و فرمانبرداران بندگی او را کردند و سپاس گزاردند، و سپاسگزاران او را ستودند و آنان را پاداش داد، مقامت چه برتر و فرمانروائیت چه والا و حکمهایت چه نافذ است. تو آفریدگاری بدون آن که به رنج افتی، و حکم کننده‌ای بدون آن که ظلم نمائی، حجتت رسا و عذابت درهم کوبنده است. و به تو چنگ زده، و از وسوسه‌های کینه‌ورزان و کمینگاه‌های کافران به تو پناهنده می‌گردم، آنان که در نامهایت خدشه روا داشتند، و کمینگاه‌هایی را برای آزار رساندن به دوستانت ایجاد نمودند، و بر کشتن پیامبران و برگزیدگانت یاری کردند، و با افشای اسرار تو تصمیم به خاموشی نورت گرفتند، و به خاطر روی گردانی از تو در برابر تو و پیامبر و مؤمنان دوستان دیگری را برگزیدند و به جای تو طاغوت‌ها و رهبران ستمگر خود را پرستش نمودند. پس بر دوستانت به نعمت‌های بزرگت منت گذارده، و به عطاهای کریمانه‌ات بر آنان بخشش نمودی، و آنها را به پاداش نیکویت کامل نمودی، برای محافظت آنان در مقابل دشمنان پیامبران و رهزنان راه هدایت، و وعده‌هایت به اجابت دعاها در مورد ایشان تحقق یافته، و قلب‌های زاری و تضرع به سبب گره‌هایی برای تو خاضع شده است. خدایا! به نامت که آسمان‌ها و زمین در مقابل آن خاشع گردیده، و بدان اشیاء مرده را زنده و تمام زندگان را می‌میرانی، و پراکندگان را با آن گردآوری و هر اجتماعی را پراکنده و موجودات را بدان پایان می‌بخشی، و بدان نشانه‌های بزرگ را نمایان ساخته و توبه‌ی توبه‌کنندگان را می‌پذیری، و عمل زیانکاران را تباه نموده، و اعمالشان را همچون پشم زده شده پراکنده کرده، و به شدت نابودشان می‌سازی، از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و شیعیانم را از کسانی قرار دهی که پذیرای دین گردیدند و تصدیق نمودند، و از آنان خواسته شد سخن گویند و سخن گفتند، در حالی که ایمن بوده و سلامتی یافته‌اند. خدایا! برای آنان از تو توفیق هدایت یافتگان، و اعمال به یقین رسیدگان، و پند توبه کنندگان، و تصمیم بردباران، و تقوای پرهیزکاران، و پوشاندن راستگویان را خواستارم، تا آن که خدایا از تو به گونه‌ای بترسند که ایشان را از نافرمانی بازدارد، و فرمانبرداریت را نمایند تا بزرگواریت شامل حالشان شود، و به جهت ترس از تو در راهت و برای تو پندپذیر باشند، و به جهت دوستی با تو صادقانه

توبه نمایند، و تو در مقابل، محبتی که برای توبه کنندگان مقرر داشتی را به آنان بدهی، و به جهت گمان نیکویشان به تو در کارهایشان بر تو توکل نمایند، و به جهت اعتماد بر تو امورشان را به تو واگذارند. خدایا! فرمانبرداریت جز با توفیقت حاصل نمی‌گردد، و مرتبه‌ای از مراتب نیکی جز به عنایتت میسر نیست، خدایا ای صاحب روز جزا، دانای به پنهانیهای قلب‌های جهانیان، زمین را از نجاست مشرکان پاک گردان، و زبان دروغگویان را از طرح تهمت بر پیامبرت لال نما. خدایا! ستمگران را نابود، و دروغگویان را از جا برکن، و تهمت زنندگانی که چون آیات الهی برایشان خوانده می‌شود گویند افسانه‌های پیشینیان است را هلاک نما، وعده‌ات را در مورد من تحقق بخش، به درستی که تو خلف وعده نمی‌کنی، و در گشایش هر خواستار اراده کننده‌ای تعجیل فرما، به درستی که تو در کمین بندگان هستی. و به تو پناه می‌برم از هر خطای پوشیده شده، و هر قلبی که در شناختت بازداشته شده، و از هر جانی که در مقابل مشکلات به تو کافر گردد، و از توصیفگر عدالتی که عملش برخلاف آن است، و از جستجوگر حقیقتی که صفت و ویژگی‌های حق در او نیست، و از طالب گناهی که از انجام گناه بازگشته، و از چهره‌ای که از پیاپی بودن نعمت‌ها بر او دلگیر گردیده، و از تمامی این‌ها به تو پناه می‌برم، و از نظائر آنها و همانندها و شبیه‌ها و گونه‌های دیگر آنها، بدرستی که تو دانا و حکیمی.

دعاؤه فی تعقیب الصلوات

اشاره

کتب محمد بن ابراهیم الی ابی‌الحسن علیه‌السلام: ان رأیت یا سیدی ان تعلمن دعاء ادعو به فی دبر صلواتی، یجمع الله لی به خیر الدنیا و الاخرة، فکتب: تقول: اعوذ بوجهک الکریم، و عزتک التی لا ترام، و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء، من شر الدنیا و الاخرة، و من شر الاوجاع کلها.

دعای آن حضرت در تعقیب نمازها

محمد بن ابراهیم به آن حضرت نوشت: ای سرورم اگر صلاح می‌دانی به من دعائی بیاموز که بعد از نمازهایم بخوانم، و خدا خیر دنیا و آخرت را برایم گرد آورد، امام نوشت: می‌گویی: به چهره‌ی کریمانه‌ات و عزتت که مورد سوء قصد قرار نمی‌گیرد و قدرتی که هیچ کس را یارای آن نیست پناه می‌برم از شر دنیا و آخرت و از شر تمامی بیماری‌ها.

دعاؤه فى الصباح

اشاره

يا كبير كل كبير، يا من لا شريک له و لا وزير، يا خالق الشمس و القمر المنير، يا عصمة الخائف المستجير، يا مطلق المكبل الاسير، يا رازق الطفل الصغير، يا جابر العظم الكسير، يا راحم الشيخ الكبير، يا نور النور، يا مدبر الامور، يا باعث من فى القبور، يا شافى الصدور. يا جاعل الظل و الحرور، يا عالما بذات الصدور، يا منزل الكتاب و النور و الفرقان و الزبور، يا من تسبح له الملائكة بالابكار و الظهور، يا دائم الثبات، يا مخرج النبات بالغدو و الاصال، يا محيى الاموات، يا منشىء العظام الدارسات. يا سامع الصوت، يا سابق الفوت، يا كاسى العظام البالية بعد الموت، يا من لا يشغله شغل عن شغل، يا من لا يتغير من حال الى حال، يا من لا يحتاج الى تجشم حركة و لا انتقال. يا من لا يشغله شأن عن شأن، يا من يرد بالطف الصدقة و الدعاء عن اعنان السماء ما حتم و ابرم من سوء القضاء، يا من لا يحيط به موضع و مكان، يا من يجعل الشفاء فيها يشاء من الاشياء. يا من يمسک الرمق من المدنف العميد بما قل من الغذاء، يا من يزيل بادنى الدواء ما غلظ من الداء، يا من اذا وعد وفى و اذا تواعد عفى، يا من يملک حوائج السائلين، يا من يعلم ما فى ضمير الصامتين، يا عظيم الخطر، يا كريم الظفر، يا من له وجد لا يبلى، يا من له ملک لا يفنى، يا من له نور لا يطفى، يا من فوق كل شىء عرشه. يا من فى البر و البحر سلطانه، يا من فى جهنم سخطه، يا من فى الجنة رحمته، يا من مواعيده صادقة، يا من اياديه فاضلة، يا من رحمته واسعة، يا غياث المستغيثين. يا مجيب دعوة المضطرين، يا من هو بالمنظر الاعلى، و خلقه بالمنزل الادنى، يا رب الارواح الفانية، يا رب الاجساد البالية. يا ابصر الناظرين، يا اسمع السامعين، يا اسرع الحاسبين، يا احكم الحاكمين، يا ارحم الراحمين، يا واهب العطايا، يا مطلق الاسارى، يا رب العزة، يا اهل التقوى و اهل المغفرة، يا من لا يدرک امده، يا من لا يحصى عدده، يا من لا ينقطع مدده. اشهد و الشهادة لى رفعة و عدة، و هى منى سمع و طاعة، و بها ارجو المفازة يوم الحسرة و الندامة، انک انت الله لا اله الا انت، وحدک لا شريک لک، و ان محمدا عبدک و رسولک صلواتک عليه و اله، و انه قد بلغ عنک و ادى ما كان واجبا عليه لک، و انک تعطى دائما، و ترزق و تعطى و تمنع، و ترفع و تضع، و تغنى و تفقر، و تخذل و تنصر، و تعفو و ترحم، و تصفح و تتجاوز عما تعلم، و لا تجور و لا تظلم، و انک تقبض و تبسط، و تمحو و تثبت، و تبدئ و تعيد، و تحيى و تميت، و انت حى لا تموت. فصل على محمد و اله و اهدنى من عندک، و افض على من فضلک، و انشر على من رحمتک، و انزل على من بركاتک، فطال ما عودتنى الحسن الجميل، و اعطيتنى الكثير الجزيل، و سترت على القبيح. اللهم

فصل على محمد و اله و عجل فرجی، و اقلنی عثرتی، و ارحم عبرتی، و اردنی الی افضل عادتک عندی، و استقبل بی صحة من سقمی، و سلامة شاملة فی بدنی، و نظرة نافذة فی دینی، و مهدنی و اعنی علی استغفارک و استقالتک قبل ان یفنی الاجل، و ینقطع العمل، و اعنی علی الموت و کربته، و علی القبر و وحشته، و علی المیزان و خفته، و علی الصراط و زلته، و علی یوم القیامة و روعته. و اسالک نجاح العمل قبل انقطاع الاجل، و قوة فی سمعی و بصری، و استعمال الصالح مما علمتنی و فهمتنی، انک انت الرب الجلیل و انا العبد الذلیل، و شتان ما بیننا، یا حنان، یا منان، یا ذاالجلال و الاکرام و صل علی من به فهمتنا و هو اقرب وسائلنا الیک ربنا محمد و اله و عترته الطاهرین.

دعای آن حضرت هنگام صبح

ای بزرگتر از هر بزرگ، ای آن که نه شریکی برای اوست و نه مشاوری، ای آفریدگار خورشید و ماه تابان، ای پناه بیمناک پناهنده، ای آزاد کننده‌ی اسیر در زنجیر، ای روزی دهنده‌ی کودک خردسال، ای جبران کننده‌ی استخوان شکسته، ای رحم کننده بر پیر مرد کهنسال، ای نورانی کننده‌ی نور، ای تدبیر کننده‌ی کارها، ای برانگیزنده‌ی آنچه در قبرهاست، ای شفا دهنده‌ی سینه‌ها. ای خالق سایه و حرارت، ای دانای به اسرار قلبها، ای نازل کننده‌ی کتاب و نور و فرقان و زبور، ای آن که فرشتگان برای او هر صبحگاه و هنگام ظهر تسبیح گویند، ای آن که جاودانه باقی است، ای آن که هر صبحگاه و شامگاه گیاهان را می‌رویاند، ای زنده کننده‌ی مردگان، ای ایجاد کننده‌ی استخوان‌های پوسیده. ای شنونده‌ی صداها، ای آن که هیچ چیز از او فوت نمی‌شود، ای پوشاننده‌ی استخوان‌های فرسوده بعد از مرگ، ای آن که کاری او را از کار دیگر مشغول نمی‌سازد، ای آن که از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کند، ای آن که نیازی به حرکت و انتقال ندارد. ای آن که امری او را از امر دیگر مشغول نمی‌سازد، ای آن که با کمترین صدقه و دعا از فراز آسمان آنچه از تقدیرات بد که حتمی ساخته و قطعی نموده را برمی‌گرداند، ای آن که جایگاه و مکانی او را احاطه نمی‌نماید، ای آن که شفا را در هر چه بخواهد قرار می‌دهد. ای آن که باقیمانده‌ی جان را در تن بیمار با اندک غذائی نگاه می‌دارد، ای آن که به اندک دوائی درد سنگین را زائل می‌سازد، ای آن که هر گاه وعده نمود وفا کرد و هرگاه تهدید کرد بخشید، ای آن که نیاز نیازمندان در اختیار اوست، ای آن که به اسرار افرادی که ساکتند آگاه هست، ای آن که ارزشش والا، و غلبه‌اش بزرگوارانه است، ای آن که چهره‌اش فرسودگی ندارد، ای آن که فرمانروائیش فنا نمی‌پذیرد، ای آن که نورش خاموش نمی‌گردد، ای آن که سلطنتش برفراز هر چیز می‌باشد. ای آن که قدرتش خشکی و دریا را فراگرفته، ای آن که عذابش در جهنم است، ای آن که رحمتش در بهشت نمایان گردیده،ای آن که وعده‌هایش صادق و نعمتهایش از جهت لطف و فضل اوست، ای آن که رحمتش گسترده است، ای فریادرس پناهندگان. ای اجابت کننده‌ی دعای بیچارگان، ای آن که در جایگاه برتر است و مخلوقاتش در تحت اختیار اویند، ای پروردگار روح‌های فانی شونده، ای پروردگار بدن‌های پوسیده شونده. ای بیناترین بینندگان، ای شنواترین شنوندگان، ای سریعترین حسابرسان، ای حاکمترین حاکمان، ای مهربانترین مهربانان، ای بخشاینده‌ی عطاها، ای آزاد کننده‌ی اسیران، ای پروردگار عزت، ای اهل تقوی و اهل بخشش، ای آن که نهایتش درک

نشده، و مخلوقاتش به شمارش درنیاید، و یاریش قطع نمی‌گردد. گواهی می‌دهم، و این گواهی برایم بزرگی به دنبال داشته و توشه‌ی من است، و آن پذیرش و فرمانبری است، و به آن امید موفقیت و رستگاری در روز قیامت که روز حسرت و ندامت است را دارم، (گواهی می‌دهم) که تو خدا هستی و معبودی جز تو نیست، یگانه بوده و شریکی نداری، و محمد بنده و پیامبر توست - درود تو بر او و خاندانش باد - و این که او پیامت را ابلاغ کرد و آنچه بر او واجب بود را ادا نمود، و این که تو همواره عطا کرده و روزی می‌دهی، و عطا کرده و منع می‌نمایی، و بالا برده و پائین می‌آوری، و بی‌نیاز کرده و فقیر می‌گردانی، و خوار نموده و یاری می‌نمایی، و بخشیده و رحم می‌کنی و از آنچه می‌دانی گذشته و چشم می‌پوشی، و ستم ننموده و زور نمی‌گویی، این که تنگ گرفته و می‌افزایی و محو نموده و اثبات می‌کنی، و ایجاد کرده و بازمی‌گردانی، و زنده کرده و می‌میرانی، و تو زنده‌ای هستی که نمی‌میری. پس بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از جانب خودت هدایت کرده، و از فضلت بر من بریز، و از رحمتت بر من بگستران، و از برکاتت بر من نازل کن، از مدت‌ها پیش به کارهای زیبایت عادت کرده‌ام، و بسیار بر من عطا نموده‌ای و کارهای زشتم را پوشاندی. خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و گشایش کارم را نزدیک نما، و از لغزشم درگذر، و بر اشکم رحم نما، و مرا به بهترین عادتت نزد من بازگردان، و برایم پیش آور سلامتی از بیماری، و تندرستی فراگیر در بدنم، و دید قوی در دینم، و مرا آماده نما، و بر آمرزش خواهی و نادیده گرفتن بر من قبل از مرگ و پایان عمل کمک کن و مرا در مرگ و سختی‌های آن، و در قبر و وحشت آن، و در هنگام رسیدگی به اعمال و خواری آن، و در صراط و لغزش آن، و در روز قیامت و هیبت و جلال آن، یاری فرما. و از تو می‌خواهم موفقیت در عمل قبل از پایان عمرم، و توانایی در گوش و چشمم، وعمل نیک از آنچه به من آموخته و فهمانده‌ای، به درستی که تو پروردگار بزرگ و من بنده‌ی ذلیل و خواری هستم، و فرق این دو چه بسیار زیاد است، ای مهربان، ای منت گذار، ای صاحب جلالت و بزرگواری، و درود فرست بر کسی که به وسیله‌ی او به ما فهماندی و او نزدیکترین وسیله‌ی ما نزد توست، پروردگارا، و او محمد و خاندان پاک او هستند.

دعاؤه فى سجدة الشكر

اشاره

راغما لک یا خالقی داخرا خاضعا.

دعای آن حضرت در سجده‌ی شکر

ای آفریدگارم سر بر خاک نهاده، در حالی که در برابرت خضوع و خشوع می‌نمایم.

ادعیه‌ی آن حضرت در مورد نکاح و آنچه به آن ارتباط دارد

دعاؤه لطلب الولد

اشاره

عن على بن محمد الصيمرى قال: تزوجت ابنة جعفر بن محمود الكاتب، فاحببتها حبا لم يحب احدا احدا مثله، و ابطأ على الولد، فصرت الى ابى‌الحسن على بن محمد الرضا عليهم‌السلام فذكرت ذلک له، فتبسم و قال: اتخذ خاتما فصه فيروزج، و اكتب عليه: رب لا تذرنى فردا و انت خير الوارثين [34] .

دعای آن حضرت برای داشتن فرزند

علی بن محمد صیمری گوید: با دختر جعفر بن محمود کاتب ازدواج کردم، به اندازه‌ای او را دوست داشتم که هیچ کس، کس دیگری را آن چنان دوست نمی‌دارد، اما صاحب فرزندی نمی‌شدم، نزد امام هادی - که بر او درود باد - رفتم و این موضوع را به ایشان گفتم، تبسمی کرد و فرمود: انگشتری بگیر که نگینش فیروزه باشد و روی آن بنویس: پروردگارا! مرا تنها نگذار که تو بهترین ارث برندگانی.

ادعیه‌ی آن حضرت در مورد قضای حوائج

دعاؤه فى قضاء الحوائج

اشاره

روی یعقوب بن یزید الکاتب الانباری، عن ابی‌الحسن الثالث علیه‌السلام قال: اذا کانت لک حاجة مهمة، فصم یوم الاربعاء، و الخمیس و الجمعة، و اغتسل فی یوم الجمعة فی اول النهار، و تصدق علی مسکین بما امکن، و اجلس فی موضع لا یکون بینک و بین السماء سقف و لا ستر من صحن دار او غیرها، تجلس تحت السماء، و تصلی اربع رکعات، تقرأ فی الاولی الحمد و یس، و فی الثانیة الحمد و حم الدخان، و فی الثالثة الحمد و «اذا وقعت الواقعة»، و فی الرابعة الحمد و «تبارک الذی بیده الملک»، و ان لم تحسنها فاقرأ الحمد و نسبة الرب تعالی «قل هو الله احد». فاذا فرغت بسطت راحتیک الی السماء، و تقول: اللهم لک الحمد، حمدا یکون احق الحمد بک، و ارضی الحمد لک و اوجب الحمد بک، و احب الحمد الیک، و لک الحمد کما انت اهله و کما رضیت لنفسک، و کما حمدک من رضیت حمده من جمیع خلقک. و لک الحمد کما حمدک به جمیع انبیائک و رسلک و ملائکتک، و کما ینبغی لعزک و کبریائک و عظمتک، و لک الحمد حمدا تکل الالسن عن صفته، و یقف القول عن منتهاه، و لک الحمد حمدا لا یقصر عن رضاک، و لا یفضله شیء من محامدک. اللهم لک الحمد فی السراء و الضراء، و الشدة و الرخاء، و العافیة و البلاء، و السنین و الدهور، و لک الحمد علی الائک و نعمائک علی و عندی، و علی ما اولیتنی و ابلیتنی، و عافیتنی و رزقتنی، و اعطیتنی و فضلتنی، و شرفتنی و کرمتنی، و هدیتنی لدینک، حمدا لا یبلغه وصف واصف، و لا یدرکه قول قائل. اللهم لک الحمد حمدا فیما اتیته الی [35] ، من احسانک عندی و افضالک علی، و تفضیلک ایای علی غیری، و لک الحمد علی ما سویت من خلقی، و ادبتنی فاحسنت ادبی، منا منک علی لا لسابقة کانت منی، فای النعم یا رب لم تتخذ عندی، و ای شکر لم تستوجب منی، رضیت بلطفک لطفا و بکفایتک من جمیع الخلق خلقا. یا رب انت المنعم علی، المحسن المتفضل المجمل، ذو الجلال و الاکرام و الفواضل و النعم العظام. فلک الحمد علی ذلک یا رب، لم تخذلنی فی شدیدة، و لم تسلمنی بجریرة، و لم تفضحنی بسریرة، لم تزل نعماؤک علی عامة عند کل عسر و یسر، انت حسن البلاء عندی، قدیم العفو عنی، امتعنی بسمعی و بصری و جوارحی و ما اقلت الارض منی. اللهم و ان اول ما اسالک من حاجتی، و اطلب الیک من رغبتی، و اتوسل الیک به بین یدی مسالتی، و اتقرب به الیک بین یدی طلبتی، الصلاة علی محمد و ال محمد، و اسالک ان تصلی علیه و علیهم، کافضل ما امرت ان یصلی علیهم، و کافضل ما سالک احد من خلقک، و کما انت مسؤول له و لهم الی یوم القیامة. اللهم فصل علیهم بعدد من صلی علیهم، و بعدد من لم یصل علیهم

و بعدد من لا یصلی علیهم، صلاة دائمة تصلها بالوسیلة و الرفعة و الفضیلة، و صل علی جمیع انبیائک و رسلک و عبادک الصالحین، و صل اللهم علی محمد و اله و سلم علیهم تسلیما. اللهم و من جودک و کرمک انک لا تخیب من طلب الیک و سالک، و رغب فیما عندک، و تبغض من لم یسالک، و لیس احد کذلک غیرک، و طمعی یا رب فی رحمتک و مغفرتک، و ثقتی باحسانک و فضلک هدانی علی دعائک و الرغبة الیک و انزال حاجتی بک. و قد قدمت امام مسالتی التوجه بنبیک الذی جاء بالحق و الصدق من عندک، و نورک و صراطک المستقیم، الذی هدیت به العباد، و احییت بنوره البلاد، و خصصته بالکرامة، و اکرمته بالشهادة، و بعثته علی حین فترة من الرسل صلی الله علیه و اله. اللهم و انی مؤمن بسره و علانیته و سر اهل بیته، الذین اذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهیرا، و علانیتهم، اللهم فصل علی محمد و اله و لا تقطع بینی و بینهم فی الدنیا و الاخرة، و اجعل عملی بهم متقبلا. اللهم دللت عبادک علی نفسک، فقلت تبارکت و تعالیت: «و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» [36] ، و قلت: «یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم» [37] . و قلت: «و لقد نادینا نوح فلنعم المجیبون» [38] ، اجل یا رب نعم المدعو انت و نعم الرب، و نعم المجیب، و قلت: «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی» [39] ، و انا ادعوک اللهم باسمائک [40] التی اذا دعیت بها اجبت، و اذا سئلت بها اعطیت، و ادعوک متضرعا الیک مسکینا، دعاء من اسلمته الغفلة، و اجهدته الحاجة، ادعوک دعاء من استکان و اعترف بذنبه و رجاک لعظیم مغفرتک و جزیل مثوبتک. اللهم ان کنت خصصت احدا برحمتک طائعا لک فیما امرته، و عمل لک فیما له خلقته، فانه لم یبلغ ذلک الا بک و توفیقک. اللهم من اعد و استعد لوفادة الی مخلوق رجاء رفده و جوائزه، فالیک یا سیدی کان استعدادی رجاء رفدک و جوائزک، فاسالک ان تصلی علی محمد و اله و ان تعطینی مسالتی و حاجتی. ثم تسال ماشئت من حوائجک، ثم تقول: یا اکرم المنعمین و افضل المحسنین صل علی محمد و اله و من ارادنی بسوء من خلقک فاحرج صدره، و افحم لسانه، و اسدد بصره، و اقمع رأسه، و اجعل له شغلا فی نفسه، و اکفنیه بحولک و قوتک، و لا تجعل مجلسی هذا اخر العهد من المجالس التی ادعوک بها متضرعا الیک، فان جعلته فاغفرلی ذنوبی کلها مغفرة لا تغادر لی ذنبا، و اجعل دعائی فی المستجاب، و عملی فی المرفوع المتقبل عندک، و کلامی فیما یصعد الیک من العمل الطیب، و اجعلنی مع نبیک و صفیک و الائمة صلواتک علیهم، فبهم اللهم اتوسل، و الیک بهم ارغب، فاستجب دعائی یا ارحم الراحمین، و اقلنی من العثرات و مصارع العبرات. ثم تسال حاجتک، و تخر ساجدا، و تقول: لا اله الا الله الحلیم الکریم، لا اله الا الله

العلی العظیم، سبحان الله رب السماوات السبع و رب الارضین السبع و رب العرش العظیم. اللهم انی اعوذ بعفوک من عقوبتک، و اعوذ برضاک من سخطک، و اعوذ بک منک، لا ابلغ مدحتک و لا الثناء علیک، انت کما اثنیت علی نفسک، اجعل حیاتی زیادة لی من کل خیر، و اجعل وفاتی راحة لی من کل سوء، و اجعل قرة عینی فی طاعتک. ثم تقول: یا ثقتی و رجائی لا تحرق وجهی بالنار بعد سجودی [41] لک یا سیدی من غیر من منی علیک، بل لک المن لذلک علی، فارحم ضعفی و رقة جلدی، و اکفنی ما اهمنی من امر الدنیا و الاخرة، و ارزقنی مرافقة النبی و اهل بیته علیه و علیهم‌السلام فی الدرجات العلی فی الجنة. ثم تقول: یا نور النور، یا مدبر الامور، یا جواد [42] یا واحد، یا احد یا صمد، یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد، یا من هو هکذا و لا یکون هکذا غیره، یا من لیس فی السماوات العلی و الارضین السفلی اله سواه، یا معز کل ذلیل، و مذل کل عزیز، قد و عزتک و جلالک عیل صبری، فصل علی محمد و ال محمد و فرج عنی کذا و کذا، و افعل بی کذا و کذا - و تسمی الحاجة و ذلک الشیء بعینه - الساعة الساعة یا ارحم الراحمین. تقول ذلک و انت ساجد ثلاث مرات، ثم تضع خدک الایمن علی الارض و تقول الدعاء الاخیر ثلاث مرات، ثم ترفع رأسک و تتخضع و تقول: و اغوثاه بالله و برسول الله صلی الله علیه و اله - عشر مرات. ثم تضع خدک الایسر علی الارض، و تقول الدعاء الاخیر، و تتضرع الی الله تعالی فی مسائلک، فانه ایسر مقام للحاجة، ان شاء الله و به الثقة.

دعای آن حضرت برای انجام حاجت‌ها

یعقوب بن یزید کاتب از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر گاه حاجت مهمی داشتی روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیر، در روز جمعه در آغاز روز غسل کن و به شخص فقیری به اندازه‌ای که می‌توانی صدقه بده، و در جائی که بین تو و آسمان سقف یا پوششی نداشته باشد همچون صحن حیاط یا جای دیگر بنشین، و زیر آسمان نشسته و چهار رکعت نماز بگذار، و در رکعت اول حمد و سوره‌ی یس، و در رکعت دوم حمد و سوره‌ی حم دخان، و در رکعت سوم حمد و سوره‌ی واقعه، و در رکعت چهارم حمد و سوره‌ی ملک را بخوان، اگر خواندن این سوره را بلد نیستی حمد و سوره‌ی توحید را بخوان. بعد از نماز دستهایت را رو به آسمان بگیر و این دعا را بخوان. خدایا! سپاس تو را سزاست، سپاسی که شایسته‌ترین ستایش برای تو و خشنودترین آنها، و سزاوارترین و محبوبترین آنها نزد تو باشد، و سپاس تو را سزاست همچنان که تو شایسته‌ی آنی و برای خودت بدان خشنود گردیده‌ای، و همچنان که گروهی از بندگانت به آن تو را ستودند و به ستایش آنها خشنود شدی. و سپاس تو را سزاست همچنان که تمامی پیامبران و رسولان و فرشتگان تو را به آن ستودند، و همچنان که شایسته‌ی عزت و عظمت و بزرگی توست، و سپاس تو را سزاست ستایشی که زبان‌ها از توصیفش لال، و گفتار از رسیدن به نهایتش باز مانده است، و سپاس تو را سزاست ستایشی که از خشنودیت نکاهد، و چیزی از ستودنی‌هایت از آن برتر نباشد. خدایا! تو را سپاس در آسایش و ناراحتی، و شدت و آرامش، و تندرستی و بلا، و سالها و روزگاران، و تو را سپاس بر نعمت‌ها و عطاهایت نزد من و برای من، و بر آنچه به من عنایت فرموده و ارزانی داشتی، و تندرستی عطا کردی و روزیم دادی، و عطا کرده و مرا برتر گرداندی، و شرافت بخشیدی و گرامی داشتی، و به دینت هدایت کردی، ستایشی که توصیف توصیفگر بدان نرسیده و گفتار گوینده به آن دست نیابد. خدایا! سپاس تو را سزاست ستایشی که در آنچه به من داده‌ای، از احسان‌هایی که نزد من بوده و عطاهایی که بر من روا داشتی، و برتری دادن من بر دیگران، و سپاس تو را سزاست بر کامل نمودن خلقتم، و ادب نمودن من به بهترین صورت، این امور به خاطر منتی است که بر من نهادی نه به خاطر سابقه‌ی خوبی که داشته‌ام، پروردگارا کدام نعمتهایم از آن تو نبوده و کدام شکر را تو سزاوار آن نیستی، به لطف و مهربانیت خشنود، و به کفایت نمودن از من در میان مردم دلشادم. پروردگارا! تو نعمت دهنده بر من هستی، نیکوکار و عطا کننده و آن که با زیبائی عطا می‌کند، صاحب جلالت و

بزرگواری و نعمت‌های بزرگی. پروردگارا! پس تو را بر این سپاس، در شدائد مرا خوار نکرده، و به خاطر گناه مرا رها نساختی، و به خاطر اشتباه مرا رسوا ننمودی، همواره در هر سختی و راحتی نعمتهایت بر من فرود آمده است: نعمتهایت نزد من نیکو، آمرزشت از من دیرینه می‌باشد، به گوش و چشم و اندام و آنچه زمین از من بر خود حمل کرده است بهره‌مندم ساز. خدایا! و اولین حاجتی که از تو خواسته و اولین انتظاری که از تو دارم، و در میان خواسته‌هایم در مورد آن به تو توسل جسته، و در میان نیازهایم به آن به تو نزدیکی می‌جویم، سلام و درود بر محمد و خاندان اوست، و از تو می‌خواهم که بر او و آنان درود فرستی همانند برترین چیزی که امر کردی برایشان درود فرستاده شود، و همانند برترین چیزی که یکی از بندگانت از تو خواست، و همچنان که تو برای او و آنان تا روز قیامت خوانده شده‌ای. خدایا! بر آنان درود فرست به اندازه‌ی کسانی که بر آنان درود فرستاده‌اند، و به اندازه‌ی کسانی که بر آنان درود نفرستاده‌اند، و به اندازه‌ی کسانی که بر آنان درود نمی‌فرستند، درودی جاودانه که به مقام و منزلت رفیع در بهشت متصل می‌گردانی، و بر تمامی پیامبران و رسولان و بندگان صالحت درود فرست، و خدایا بر محمد و خاندانش درود و سلام بفرست. خدایا! و از بخشش و بزرگواریت آن است که ناامید نمی‌گردانی آن که از تو خواست و به سوی تو آمد و به آنچه نزد توست میل نمود، و دشمن می‌داری آن که از تو طلب نیاز نمی‌کند و کسی همانند تو این گونه نیست، و پروردگارا طمعم در رحمت و بخشش توست و وثوقم به احسان و فضلت مرا به خواندنت و میل به سوی تو و فرود آمدن حاجتم بر تو راهنمائی کرد. و در پیشاپیش خواسته‌ام روی آوردن به پیامبرت را قرار دادم، آن که از جانب تو به حقیقت و صدق آمد، و نور تو و راه مستقیم توست، آن که بندگان را با او هدایت، و به نورش شهرها را زنده کردی، و به بزرگواری اختصاصش داده، و به شهادت بزرگوارش نمودی، و در هنگامی که پیامبری نبود او را فرستادی، درود خدا بر او و خاندانش باد. خدایا! و من به آشکار و نهان او و خاندانش ایمان دارم، آنان که پلیدی را از ایشان دور ساخته و پاکشان نمودی، خدایا پس بر محمد و خاندانش درود فرست و بین من و آنان را در دنیا و آخرت قطع مکن و عملم را به خاطر آنان بپذیر. خدایا! بندگانت را به خودت راهنمائی نمودی و فرمودی - که برتر و والاتری: «و هر گاه بندگانم از من سؤال کردند من نزدیکم دعای خواننده هنگامی که مرا بخواند را اجابت می‌کنم پس از من اجابت دعاهایشان را خواسته و به من ایمان آورند تا شاید راه راست را بیابند»، و فرمودی: «ای بندگانم که از حد خود تجاوز نمودید از رحمت الهی ناامید نگردید به درستی که خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد او آمرزنده و مهربان است». و فرمودی: «و نوح ما را خواند و ما بهترین

اجابت کنندگان بودیم»، آری: پروردگارا تو بهترین خوانده شده و بهترین پروردگار و بهترین اجابت کننده‌ای، و فرمودی: «بگو خدا، یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید خداوند دارای نامهای نیکوست، و خدایا من تو را می‌خوانم به نامهایت که هرگاه با آنها خوانده شوی اجابت می‌کنی، و هرگاه با آنها طلب نیاز کردی عطا می‌نمایی، و تو را می‌خوانم در حالی که به تو تضرع کرده و فقیر درگاه توأم، خواندن آن که غفلت او را تسلیم نموده، و نیاز او را به مشقت و سختی انداخته، تو را می‌خوانم خواندن آن که خضوع نموده و به گناهش اعتراف کرده و امید به بخشش بزرگ و پاداش بزرگتر دارد. خدایا! اگر کسی را به رحمتت اختصاص داده‌ای، که در اوامرت فرمانبردار توست و در آنچه برای آن خلق شده عمل می‌کند، با این همه این مقامها را به تو و با توفیق تو به دست آورده است. خدایا! هر که خود را آماده و مهیا نماید تا برای بهره‌مندی از عطا و جوائزی نزد مخلوقی برود، ای سرورم آمادگی برای کسب عطا و بخشش من به سوی توست، پس از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و حاجت و خواستم را عطا فرمایی. آنگاه حاجتهایت را می‌خواهی، سپس می‌گویی: ای بزرگوارترین نعمت دهندگان، و برترین نیکوکاران، بر محمد و خاندانش درود فرست و هر مخلوقی که قصد بدی به من دارد سینه‌اش را تنگ گردان، و زبانش را ساکت کن، و چشمش را ببند، و سرش را بر زمین کوب، و او را به خودش مشغول ساز، و به نیرو و توانت مرا از او کفایت کن، و این جایگاهم را آخرین جایگاهی که تو را با تضرع و زاری می‌خوانم قرار مده، و اگر چنین کردی تمامی گناهانم را بیامرز، آمرزشی که هیچ گناهی را وانگذارد، و دعایم را مستجاب فرما، و عملم را در اعمال بالا رونده و پذیرفته شده نزد خودت قرار ده، و کلامم را در میان اعمال پاکی که به سوی تو می‌آید مقرر دار، و مرا همراه پیامبر و برگزیده‌ات و امامان - که درود تو بر آنان باد - قرار ده، خدایا به ایشان توسل جسته و به آنان به سوی تو روی می‌آورم، پس ای مهربانترین مهربانان دعایم را اجابت کرده، و لغزش‌هایم و مواضعی که باعث گریستن من می‌شود را نادیده گیر. آنگاه حاجتت را گفته و سجده می‌کنی و می‌گویی: معبودی جز خدای بردبار و بزرگوار نیست، معبودی جز خدای برتر و والا نیست، پاک و منزه است خدا که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و پروردگار عرش بلند است. خدایا! پناه می‌برم به عفوت از عقوبتت، و به خشنودیت از غضبت، و به تو پناه می‌برم از خودت، به توصیف تو و مدح و ستایشت قادر نیستم، تو همانگونه هستی که خود را توصیف کرده‌ای، زندگیم را باعث افزایش هر چیز و مرگم را باعث راحتی از هر بدی قرار ده، و نور چشمم را در فرمانبرداریت قرار ده. آنگاه می‌گویی: ای مورد اعتمادم و امیدم و ای سرورم، چهره‌ام را با آتش مسوزان بعد از آن که

برای تو سجده کرده‌ام، بدون آن که منتی بر تو داشته باشم، بلکه در مقابل این کار، تو بر من منت نهاده‌ای، پس به ناتوانیم و نازکی پوستم رحم نما، و امور مهمم از دنیا و آخرت را کفایت کن، و مرا با پیامبر و خاندانش - که بر او و خاندانش درود باد - در درجات بالای بهشت همنشین گردان. آنگاه می‌گویی: ای نورانی کننده‌ی هر نور، ای تدبیر کننده‌ی کارها، ای بخشنده، ای یگانه، ای یکتا، ای بی‌نیاز، ای آن که نمی‌زاید و زائیده نشده و همانندی ندارد، ای آن که اینگونه بوده و غیر او اینگونه نیست، ای آن که در آسمان‌های برتر و در زمین‌های پست معبودی جز او نیست، ای عزیز کننده‌ی هر ذلیل، ای ذلیل کننده‌ی هر عزیز، سوگند به عزت و جلالت، صبرم به پایان رسیده پس بر محمد و خاندانش درود فرست و در این کارها بر من گشایش عطا کن، و این حاجاتم را بر آور - و حاجتت را شخصا ذکر می‌کنی - در این لحظه در این لحظه ای مهربانترین مهربانان. این دعای آخر را در حال سجده سه بار می‌گویی، آنگاه گونه‌ی راستت را روی زمین نهاده و همین دعای آخر را سه بار می‌خوانی، آنگاه سر برداشته و به حال خضوع می‌گویی: فریاد رسی می‌خواهم از خدا و پیامبر خدا که درود خدا بر او و خاندانش باد - ده بار. آنگاه گونه‌ی چپت را روی زمین نهاده و همین دعای آخر را می‌خوانی، و در خواسته‌ات به خدا تضرع و زاری می‌کنی، که بهترین وسیله برای حاجت خواهی است، اگر خدا خواهد، و اعتماد بر اوست.

دعاؤه فى المهمات من هم أو ضر أو عدو أو فقر

اشاره

روى اليسع بن حمزة القمى، قال: أخبرنى عمرو بن مسعدة وزير المعتصم الخليفة انه: جاء على بالمكروه الفظيع حتى تخوفت على إراقة دمى و فقر عقبى، فكتبت إلى سيدى أبى الحسن العسكرى عليه‌السلام أشكو إليه ما حل بى. فكتب الى: لا روع عليک و لا بأس، فادع الله بهذه الكلمات يخلصک الله وشيكا مما وقعت فيه و يجعل لک فرجا، فان آل محمد يدعون بها عند إشراف البلاء و ظهور الأعداء و عند تخوف الفقر و ضيق الصدر. قال اليسع بن حمزة: فدعوت الله بالكلمات التى كتب إلى سيدى بها فى صدر النهار، فوالله ما مضى شطره حتى جائنى رسول عمرو بن مسعدة، فقال لى: أجب الوزير. فنهضت و دخلت عليه، فلما بصر بى تبسم إلى و أمر بالحديد، ففک عنى و بالاغلال، فحلت منى و أمرنى بخلعة من فاخر ثيابه و أتحفنى بطيب، ثم أدنانى و قربنى و جعل يحدثنى و يعتذر إلى و رد على جميع ما كان استخرجه منى و أحسن رفدى، و ردنى إلى الناحية التى كنت أتقلدها و أضاف إليها الكورة التى تليها، قال: و كان الدعاء: يا من تحل باسمائه عقد المكاره، و يا من يفل بذكره حد الشدائد، و يا من يدعى بأسمائه العظام من ضيق المخرج الى محل الفرج، ذلت لقدرتک الصعاب، و تسببت بلطفک الأسباب، و جرى بطاعتک القضاء، و مضت على ذلک [43] الأشياء، فهى بمشيتک دون قولک مؤتمرة، و بارادتک دون نهيک منزجرة، و انت المرجو للمهمات، و انت المفزع للملمات، لا يندفع منها الا ما دفعت، و لا ينكشف منها الا ما كشفت. و قد نزل بى من الأمر ما فدحنى ثقله، و حل بى منه ما بهظنى حمله، و بقدرتک اوردت على ذلک، و بسلطانک وجهته الى. فلا مصدر لما اوردت، و لا ميسر لما عسرت، و لا صارف لما وجهت، و لا فاتح لما اغلقت، و لا مغلق لما فتحت و لا ناصر لمن خذلت الا انت، صل على محمد و ال محمد و افتح لى باب الفرج بطولک، و اصرف عنى سلطان الهم بحولک، و انلنى حسن النظر فيما شكوت، و ارزقنى حلاوة الصنع فيما سألتک، و هب لى من لدنک فرجا و حيا، و اجعل لى من عندک مخرجا هنيئا، و لا تشغلنى بالاهتمام عن تعاهد فرائضک و استعمال سنتک. فقد ضقت بما نزل بى ذرعا، و امتلأت بحمل ما حدث على جزعا، و انت القادر على كشف ما بليت به و دفع ما وقعت فيه، فافعل ذلک بى و ان كنت غير مستوجبه منک، يا ذا العرش العظيم و ذا المن الكريم، فانت قادر يا ارحم الراحمين، امين رب العالمين.

یسع بن حمزه قمی می‌گوید: عمرو بن مسعدة وزیر معتصم به من گفت: مشکلی بزرگ بر من عارض شد که ترسیدم بر اثر آن خونم ریخته شده و خاندانم فقیر و تنگدست شوند، به امام هادی - که بر او درود باد - نامه نوشته و شکایت حال بر او نموده و حالم را ذکر کردم. به من نوشت: ترسی نداشته باش و مشکلی نیست، با این کلمات خدای را بخوان به زودی از آنچه در آن قرار گرفته‌ای تو را رها کرده و گشایشی بر تو عنایت می‌نماید، خاندان پیامبر در هنگام نزدیک شدن بلا و غلبه دشمنان و هنگام ترس از فقر و تنگی سینه آن را می‌خواندند. یسع بن حمزه گوید: خدا را با کلماتی که سرورم برایم فرستاده بود در آغاز روز خواندم، سوگند به خدا که روز به نیمه نرسیده بود که فرستاده‌ی عمرو بن مسعدة آمد و گفت: وزیر تو را می‌خواند. برخاسته و بر او وارد شدم، هنگامی که مرا دید، آهن‌ها را از من باز کرد و زنجیر را گشود و یکی از لباس‌های گرانقیمت خود را به من داد و عطری به من تحفه داد، آنگاه مرا نزدیک خود ساخته و با من سخن می‌گفت و از من عذر می‌خواست، و تمامی آنچه از من گرفته بود را به من بازگرداند و با من خوشرفتاری نمود، و به محلی که سرپرستی آن با من بود مرا فرستاد، و منطقه‌ی دیگری که نزدیک آن بود را به آن ضمیمه نمود، و دعا این بود: ای آن که به نامهایش گره‌های ناگواریها باز می‌شود، و ای آن که به یاد او تیزی سختی‌ها و مشکلات شکسته می‌شود، و ای آن که برای رفتن از تنگی راه‌ها به محل گشایش نام‌های بزرگ او خوانده می‌شود، در برابر قدرتت کارهای دشوار آسان گردیده و به لطف تو وسایل قدرت اثرگذاری یافته‌اند، و قضا به فرمانبرداری تو جریان یافته، و موجودات بر همان اساس تحقق یافته‌اند، و آنان به اراده‌ی تو بدون آن که نیازی به گفتارت باشد فرمانبردارند، و به خواستت بدون آن که نیازی به نهی نمودن باشد باز داشته می‌شوند، و تو امید و آرزویی در کارهای مهم، و تو پناهگاهی در هر سختی و شدت، دفع این امور میسر نیست جز آن که تو دفع نمایی، و برطرف ساختن آنها مقدور نیست جز آنچه تو برطرف سازی. امری بر من واقع گردیده که سنگینی آن مرا وامانده ساخته، و امری بر من عارض شد که تحمل آن بر من بسیار دشوار است، و با قدرتت آن را بر من فرود آوردی و به توانائیت آن را بسوی من متوجه ساختی. برای آنچه وارد سازی برطرف کننده، و برای آنچه مشکل سازی آسان کننده، و برای آنچه متوجه سازی گرداننده، و برای هر چه ببندی بازکننده، و برای هر که خوار کنی یاور و کمک کننده‌ای جز تو نمی‌باشد، و بر محمد و خاندانش درود فرست، به فضلت در

گشایش را به رویم بگشا، و به توانائیت تسلط غم و اندوه را از من برطرف ساز، و در آنچه به تو شکایت کردم توجه نیکویت را مبذول فرما، و در آنچه از تو خواستم شیرینی عملکردت را روزیم نما، و از جانب خود گشایشی سریع را به من ببخش، و از جانب خودت راه رهایی را به من ارزانی، و مرا به تلاش در جهت رفع غم و اندوهم از انجام واجبات و عمل به اوامرت مشغول نساز. از آنچه بر من وارد ساخته‌ای سینه‌ام به تنگ آمده، و به تحمل آنچه بر من عارض شده طاقتم به پایان رسیده، و تو به برطرف ساختن آنچه بدان مبتلا شده‌ام و دفع آنچه در آن واقع گردیده‌ام توانائی، این کار را در حقم انجام ده و اگرچه سزاوار آن از تو نیستم، ای صاحب عرش بزرگ و صاحب منت کریمانه، و تو بر این امر توانائی ای مهربانترین مهربانان، ای پروردگار جهانیان اجابت کن.

دعاؤه فی انجاح المطالب و الفرج من المصائب

اشاره

روی ان بعض موالی الهادی علیه‌السلام یعلمه ما هو فیه من البلاء، و کان فی حبس المتوکل، فأمره علیه‌السلام بکتابة هذه القصة، فکتبها لیلا فی ثلاث رقاع و اخفاها فی ثلاثة اماکن: بسم الله الرحمن الرحیم، الی الله الملک الدیان، الرؤوف المنان، الاحد الصمد، من عبده الذلیل البائس المستکین فلان بن فلان. اللهم انت السلام، و منک السلام، و الیک یعود السلام، تبارکت و تعالیت یا ذاالجلال و الاکرام، و صلوات الله علی محمد و اله و برکاته و سلامه. اما بعد، فان من یحضرنا من اهل الاموال و الجاه، قد استعدوا من اموالهم و تقدموا بسعة جاههم فی مصالحهم، و لم شؤونهم، و تأخر المستضعفون المقلون من تنجز حوائجهم لابواب الملوک و مطالبهم. فیا من بیده نواصی العباد اجمعین، و یا مقرا بولایته للمؤمنین، و مذل العتاة الجبارین، انت ثقتی و رجائی، و الیک مهربی و ملجأی، و علیک توکلی، و بک اعتصامی و عیاذی. فالن یا رب صعبه، و سخر لی قلبه، و رد عنی نافره، و اکفنی بوائقه فان مقادیر الامور بیدک، و انت الفعال لما تشاء، لک الحمد و الیک یصعد الحمد. لا اله الا انت، سبحانک و بحمدک، تمحو ما تشاء و تثبت و عندک ام الکتاب، و صلی الله علی محمد و اله الطیبین، و السلام علیهم و رحمة الله و برکاته.

دعای آن حضرت در اجابت خواسته‌ها و گشایش سختی‌ها

روایت شده که یکی از دوستان آن حضرت به ایشان از مشکلی که داشت خبر داد و او در زندان متوکل بود، امام او را به نوشتن این دعا امر کرد، و آن را شبی در سه ورق نوشت و در سه محل پنهان نمود: به نام خداوند بخشنده مهربان، به خدای توانای جزا دهنده، مهربان منت گذار، یگانه‌ی بی‌نیاز از بنده‌ی ذلیل بیچاره فقیر فلانی پسر فلانی خدایا! تو ایمنی بخش بوده و ایمنی و امنیت از جانب توست، و به سوی تو بازمی‌گردد، بزرگ و والایی ای صاحب جلالت و بزرگواری، و درود و برکات و سلام خدا بر محمد و خاندانش باد. اما بعد، به درستی که ثروتمندان و مقام داران، برای کارهایشان و برطرف شدن مشکلاتشان اموال و آبرویشان را بکار برده و آماده نگاه می‌دارند، اما مستضعفان تهیدست از تحقق حوائجشان در درگاه پادشاهان عقب افتاده‌اند. پس ای آن که زمام امور تمامی بندگان به دست اوست، و ای آن که به ولایت خودش برای مؤمنان اقرار دارد، و ای ذلیل کننده‌ی کینه توزان ستمگر، تو مورد اعتماد من و امید منی، و بسوی تو گریخته و پناهگاه منی، و توکلم بر تو بوده، و بر تو چنگ زده و پناهم هستی. پروردگارا! پس سختی آن را مبدل به آسانی، و قلبش را مسخر من گردان، و تنفر او را از من دور دار، و آنچه در نظر دارد مرا کفایت کن، به درستی که تقدیر همه امور بدست توست و تو بر هر چه بخواهی توانائی، سپاس تو را سزاست، و ستایش بسوی تو بالا می‌آید. معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی و سپاس شایسته‌ی توست، هر چه را خواهی محو و اثبات می‌کنی و ام‌الکتاب نزد توست، و درود خدا بر محمد و تمامی خاندان پاک او باد، و سلام و رحمت الهی و برکات او بر آنان باد.

دعاؤه فى طلب الحوائج

اشاره

روی محمد بن أحمد بن عبید الله المنصوری، عن عم أبیه قال: قلت لسیدنا ابی‌الحسن علی صاحب العسکر علیه‌السلام: علمنی دعاء و خصنی به، فقال: قل یا أباموسی: یا عدتی دون العدد، و یا رجائی و المعتمد، و یا کهفی و السند، و یا واحد یا احد، یا من هو الله احد، اسألک بحق من خلقته من خلقک، و لم تجعل فی خلقک منهم احدا، ان تصلی علی جماعتهم و تفعل بی کذا و کذا. فانی قد سألت الله سبحانه و تعالی أن لا یخیب من دعا به.

دعای آن حضرت در درخواست حوائج

محمد بن احمد بن عبیدالله منصوری از عموی پدرش نقل کرده که گفت: به سرورمان امام هادی - که بر او درود باد - عرضه داشتم: دعائی به من بیاموز و مرا بدان مخصوص گردان، فرمود: ای اباموسی بگو: ای توشه‌ام در مقابل جهانیان، و ای امید و تکیه‌گاهم، و ای پناه و پناهگاهم، ای یگانه ای یکتا، ای آن که او خدای یکتاست، به حق کسانی از مخلوقاتت که آنان را خلق کردی و در میان موجوداتت همانند آنان را قرار ندادی از تو می‌خواهم که بر تمامی آنان درود فرستی و این حاجتم - که آن را ذکر می‌کنی - را برآوری. من از خدا خواستم اینکه ناامید نگرداند کسی را که او را این گونه بخواند.

دعاؤه فى طلب الحوائج

اشاره

روی ان صلاته رکعتین، تقرء فی الاولی الفاتحة و یس، و فی الثانیة الحمد و الرحمن، و الدعاء بعدها: یا بار یا وصول، یا شاهد کل غائب، و یا قریب غیر بعید، و یا غالب غیر مغلوب، و یا من لا یعلم کیف هو الا هو، یا من لا تبلغ قدرته. اسألک اللهم باسمک المکنون المخزون، المکتوم عمن شئت، الطاهر المطهر، المقدس النور التام، الحی القیوم، نور السماوات و نور الارضین، عالم الغیب و الشهادة، الکبیر المتعال العظیم، صل علی محمد و ال محمد.

دعای آن حضرت در درخواست حوائج

روایت شده که نماز آن حضرت دو رکعت است، در رکعت اول سوره‌ی حمد و پس و در رکعت دوم سوره حمد و الرحمن خوانده می‌شود، و دعای بعد از آن این گونه است: ای نیکوکار ای رساننده، ای شاهد هر غائب، و ای نزدیک که دور نیست، و ای پیروز که شکست نمی‌خورد، و ای آن که جز خودش به کیفیت او کسی آگاه نیست، ای آن که قدرتش احاطه نمی‌گردد. خدایا! به نام پوشیده و پنهانت که آن را از هر که بخواهی مخفی نگه داشته‌ای، نام پاک پاکیزه منزه، نورانی، کامل، زنده پابرجا، که نور آسمان‌ها و نور زمین‌ها است، دانای پنهان و آشکار، بزرگ و برتر و با عظمت است از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی.

ادعیه‌ی آن حضرت در پوشیده ماندن از دشمنان و بیماری‌ها

دعاؤه فى الاحتجاب

اشاره

و اذا قرأت القران جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا، و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی اذانهم وقرا، و اذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم، انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون. علیک یا مولای توکلی، و انت حسبی و املی، و من یتوکل علی الله فهو حسبه، تبارک اله ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، رب الأرباب و مالک الملوک، و جبار الجبابرة، و ملک الدنیا و الاخرة، رب ارسل الی منک رحمة یا رحیم،البسنی منک عافیة و ازرع فی قلبی من نورک، و اخبأنی من عدوک، و احفظنی فی لیلی و نهاری بعینک. یا انس کل مستوحش واله العالمین، قل من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمان، بل هم عن ذکر ربهم معرضون. حسبی الله کافیا و معینا و معافیا، فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم.

دعای آن حضرت در پوشیده ماندن از دشمنان

و هنگامی که قرآن خواندی بین تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند حجابی پوشاننده قرار دادیم، و بر قلبهایشان مانعی ایجاد کردیم که نفهمند و در گوشهایشان سنگینی است، و هنگامی که قرآن خواندی از شیطان رانده شده به خدا پناهنده شو، به درستی که او تسلطی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل نموده‌اند ندارد. ای مولایم! توکلم بر توست، و تو مرا کافی بوده و آرزوی منی، و هر که بر خدا توکل کند او را کفایت می‌نماید، بزرگ است معبود ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، پروردگار پروردگان، و فرمانروای پادشاهان، و قدرتمند زورمندان، و پادشاه دنیا و آخرت، پروردگارا از جانب خود رحمتی را بر من گسیل دار ای مهربان، از جانب خود تندرستی بر من بپوشان و از نورت در قلبم بکار، و مرا از دشمنت پوشیده‌دار، و در شب و روزم با توجهت مرا محافظت فرما. ای مونس هر بیمناک، و معبود جهانیان، بگو چه کسی شما را در شب و روز از خداوند محافظت می‌کند، بلکه آنان از یاد پروردگارشان روی می‌گردانند. خداوند مرا کافی است از جهت کفایت کردن و یاری نمودن و تندرستی عطا کردن، پس اگر روی گرداندند بگو خدا ما را کافی است معبودی جز او نیست بر او توکل کرده و او پروردگار عرش بزرگ است.

دعاؤه فی دفع کید الظالم

اشاره

ذكر السيد بن طاووس رحمه الله باسناده عن زرافة حاجب المتوكل و كان شيعيا انه قال: كان المتوكل يحظى الفتح بن خاقان عنده و قربه منه دون الناس جميعا و دون ولده و أهله، و أراد أن يبين موضعه عندهم، فأمر جميع مملكته من الاشراف من أهله و غيرهم و الوزراء و الامراء و القواد و سائر العساكر و وجوه الناس أن يزينوا بأحسن التزيين و يظهروا فى أفخر عددهم و ذخائرهم، و يخرجوا مشاة بين يديه و أن لا يركب أحد الا هو و الفتح بن خاقان خاصة بسر من رأى، و مشى الناس بين أيديهما على مراتبهم رجالة، و كان يوما قائظا شديد الحر، و أخرجوا فى جملة الاشراف أباالحسن على بن محمد عليهماالسلام و شق عليه ما لقيه من الحر و الزحمة. قال زرافة: فأقبلت إليه و قلت له: يا سيدى يعز والله على ما تلقى من هذه الطغاة و ما قد تكلفته من المشقة، و أخذت بيده فتوكأ على و قال: يا زرافة! ما ناقة صالح عند الله بأكرم منى - أو قال: بأعظم قدرا منى - و لم أزل اسائله و استفيد منه و احادثة، إلى أن نزل المتوكل من الركوب و أمر الناس بالانصراف، فقدمت اليهم دوابهم، فركبوا إلى منازلهم و قدمت بغلة له فركبها، و ركبت معه إلى داره، فنزل و ودعته وانصرفت إلى دارى. و لولدى مؤدب يتشيع من أهل العلم و الفضل، و كانت لى عادة باحضاره عند الطعام، فحضر عند ذلک و تجارينا الحديث و ما جرى من ركوب المتوكل و الفتح و مشى الاشراف و ذوى الاقدار بين أيديهما، و ذكرت له ما شاهدته من أبىالحسن على ابن محمد عليهماالسلام، و ما سمعته من قوله: ما ناقة صالح عند الله بأعظم قدرا منى. و كان المؤدب يأكل معى، فرفع يده و قال: بالله إنک سمعت هذا اللفظ منه؟ فقلت له: و الله انى سمعته يقوله، فقال لى: إعلم أن المتوكل لا يبقى فى مملكته أكثر من ثلاثة أيام و يهلک، فانظر فى أمرک و أحرز ما تريد إحرازه و تأهب لأمرک كى لا يفجؤكم هلاک هذا الرجل فتهلک أموالكم بحادثة تحدث أو سبب يجرى. فقلت له: من أين لک ذلک؟ فقال: أما قرأت القرآن فى قصة صالح عليه‌السلام و الناقة، و قوله تعالى: «تمتعوا فى داركم ثلاثة ايام ذلک وعد غير مكذوب» [44] ، و لا يجوز أن يبطل قول الإمام. قال زرافة: فو الله ما جاء اليوم الثالث حتى هجم المنتصر و معه بغا و وصيف و الأتراک على المتوكل، فقتلوه و قطعوه والفتح بن خاقان جميعا قطعا حتى لم يعرف أحد هما من الآخر، و أزال الله نعمته و مملكته. فلقيت الإمام اباالحسن عليه‌السلام بعد ذلک و عرفته ما جرى مع المؤدب و ما قاله، فقال: صدق، انه لما بلغ منى الجهد رجعت إلى كنوز نتوارثها من آبائنا هى اعز من الحصون و السلاح و الجنن، و هو دعاء المظلوم على الظالم، فدعوت به عليه فأهلكه الله، فقلت له: يا سيدى! ان

رأيت أن تعلمنيه، فعلمنيه، و هو: اللهم انى و فلان بن فلان عبدان من عبيدک، نواصينا بيدک، تعلم مستقرنا و مستودعنا، و تعلم منقلبنا و مثوانا، و سرنا و علانيتنا، و تطلع على نياتنا، و تحيط بضمائرنا. علمک بما نبديه کعلمک بما نخفيه، و معرفتک بما نبطنه کمعرفتک بما نظهره، و لا ينطوى عليک شىء من امورنا، و لا يستتر دونک حال من احوالنا، و لا لنا منک معقل يحصننا، و لا حرز يحرزنا، و لا مهرب يفوتک منا، و لا يمتنع الظالم منک بسلطانه، و لا يجاهدک عنه جنوده، و لا يغالبک مغالب بمنعة، و لا يعازک متعزز بکثرة، انت مدرکه اين ما سلک، و قادر عليه اين لجأ. فمعاذ المظلوم منا بک، و توکل المقهور منا عليک، و رجوعه اليک، و يستغيث بک اذا خذله المغيث، و يستصرخک اذا قعد عنه النصير، و يلوذ بک اذا نفته الافنية، و يطرق بابک اذا اغلقت دونه الابواب المرتجة، و يصل اليک اذا احتجبت عنه الملوک الغافلة، تعلم ما حل به قبل ان يشکوه اليک، و تعرف ما يصلحه قبل ان يدعوک له، فلک الحمد سميعا بصيرا لطيفا قديرا. اللهم انه قد کان فى سابق علمک، و محکم قضاءک، و جارى قدرک، و ماضى حکمک، و نافذ مشيتک فى خلقک اجمعين، سعيدهم و شقيهم، و برهم و فاجرهم ان جعلت لفلان بن فلان على قدرة فظلمنى بها، و بغى على لمکانها، و تعزز على بسلطانه الذى خولته اياه، و تجبر على بعلو حاله التى جعلتها له، و غره املاؤک له، و اطغاه حلمک عنه. فقصدنى بمکروه عجزت عن الصبر عليه، و تغمدنى بشر ضعفت عن احتماله، و لم اقدر على الانتصار منه لضعفى و الانتصاف منه لذلى، فوکلته اليک و توکلت فى امره عليک، و توعدته بعقوبتک، و حذرته سطوتک، و خوفته نقمتک، فظن ان حلمک عنه من ضعف، و حسب ان املاءک له من عجز، و لم تنهه واحدة عن اخرى، و لا انزجر عن ثانية باولى، و لکنه تمادى فى غيه، و تتابع فى ظلمه، و لج فى عدوانه، و استشرى فى طغيانه، جرأة عليک يا سيدى و تعرضا لسخطک الذى لا ترده عن الظالمين، و قلة اکتراث ببأسک الذى لا تحبسه عن الباغين. فها انا ذا يا سيدى مستضعف فى يديه، مستضام تحت سلطانه، مستذل بعنائه، مغلوب مبغى على مغصوب، وجل خائف مروع مقهور. قد قل صبرى، و ضاقت حيلتى، و انغلقت على المذاهب الا اليک، و انسدت على الجهات الا جهتک، و التبست على امورى فى دفع مکروهه عنى، و اشتبهت على الاراء فى ازالة ظلمه، و خذلنى من استنصرته من عبادک، و اسلمنى من تعلقت به من خلقک طرا، و استشرت، نصيحى فاشار الى بالرغبة اليک، و استرشدت دليلى فلم يدلنى الا عليک، فرجعت اليک يا مولاى صاغرا راغما، مستکينا عالما انه لا فرج لى الا عندک، و لا خلاص لى الا بک، انتجز وعدک فى نصرتى و اجابة دعائى. فانک قلت و قولک الحق الذى لا يرد و لا يبدل: «و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغى عليه لينصرنه الله» [45] ، و قلت جل جلالک و تقدست اسماؤک: «ادعونى استجب لکم»

[46] ، و انا فاعل ما امرتنى به لا منا عليک و کيف امن به و انت عليه دللتنى، فصل على محمد و ال محمد، فاستجب لى کما وعدتنى يا من لا يخلف الميعاد. و انى لاعلم يا سيدى ان لک يوما تنتقم فيه من الظالم للمظلوم، و اتيقن ان لک وقتا تأخذ فيه من الغاصب للمغصوب، لانک لا يسبقک معاند، و لا يخرج عن قبضتک منابذ، و لا تخاف فوت فائت، و لکن جزعى و هلعى لا يبلغان بى الصبر على اناتک و انتظار حلمک. فقدرتک يا مولاى فوق کل قدرة، و سلطانک غالب على کل سلطان، و معاد کل احد اليک و ان امهلته، و رجوع کل ظالم اليک و ان انظرته، و قد اضرنى يا رب حلمک عن فلان بن فلان و طول اناتک له و امهالک اياه، و کاد القنوط يستولى على لولا الثقة بک و اليقين بوعدک. فان کان فى قضاءک النافذ و قدرتک الماضية ان ينيب او يتوب، او يرجع عن ظلمى، او يکف مکروهه عنى، و ينتقل عن عظيم ما رکب منى، فصل اللهم على محمد و ال محمد و اوقع ذلک فى قلبه الساعة الساعة، قبل ازالة نعمتک التى انعمت بها على، و تکديره معروفک الذى صنعته عندى. و ان کان فى علمک به غير ذلک من مقام على ظلمى، فاسألک يا ناصر المظلوم المبغى عليه اجابة دعوتى، فصل على محمد و ال محمد و خذه من مأمنه اخذ عزيز مقتدر، و افجأه فى غفلته مفاجاة مليک منتصر، و اسلبه نعمته و سلطانه، و افضض عنه جموعه [47] و اعوانه، و مزق ملکه کل ممزق، و فرق انصاره کل مفرق، و اعره من نعمتک التى لم يقابلها بالشکر، و انزع عنه سربال عزک الذى لم يجازه بالاحسان، و اقصمه يا قاصم الجبابرة، و اهلکه يا مهلک القرون الخالية، و ابره يا مبير الأمم الطاغية، و اخذله يا خاذل الفئات الباغية، و ابتر عمره، و ابتز ملکه، و عف اثره، و اقطع خبره، و اطف ناره، و اظلم نهاره، و کور شمسه، و ازهق نفسه، و اهشم شدته، و جب سنامه [48] ، و ارغم انفه، و عجل حتفه. و لا تدع له جنة الا هتکتها، و لا دعامة الا قصمتها، و لا کلمة مجتمعة الا فرقتها، و لا قائمة علو الا وضعتها، و لا رکنا الا وهنته، و لا سببا الا قطعته، و اره [49] انصاره و جنده [50] عباديد بعد الالفة، و شتى بعد اجتماع الکلمة، و مقنعى الرؤوس بعد الظهور على الأمة. و اشف بزوال امره القلوب المنقلبة الوجلة، و الأفئدة اللهفة، و الأمة المتحيرة، و البرية الضائعة، و ادل ببواره الحدود المعطلة، و الأحکام المهملة، و السنن الداثرة، و المعالم المغيرة، و الايات المحرفة، و المدارس المهجورة، و المحاريب المجفوة، و المساجد المهدومة، و اشبع به الخماص الساغبة، و ارو به اللهوات اللاغبة، و الأکباد الظامية، و ارح به الأقدام المتعبة. و اطرقه بليلة لا اخت لها، و ساعة لا شفاء منها، و بنکبة لا انتعاش معها، و بعثرة لا اقالة منها، و ابح حريمه، و نغص نعيمه. [51] . و اره بطشتک الکبرى، و نقمتک المثلى، و قدرتک التى هى فوق کل قدرة، و سلطانک الذى هو اعز من سلطانه، و اغلبه لى بقوتک القوية، و محالک الشديد، و امنعنى منه

بمنعتک التی کل خلق فیها ذلیل. و ابتله بفقر لا تجبره، و بسوء لا تستره، و کله الی نفسه فیما یرید انک فعال لما ترید، و ابرئه من حولک و قوتک، و احوجه الی حوله و قوته، و اذل مکره بمکرک، و ادفع مشیته بمشیتک، و اسقم جسده، و ایتم ولده، و انقص اجله، و خیب امله، و ازل دولته، و اطل عولته. و اجعل شغله فی بدنه، و لا تفکه من حزنه، و صیر کیده فی ضلال، و امره الی زوال، و نعمته الی انتقال، و جده فی سفال، و سلطانه فی اضمحلال، و عاقبته الی شر مال [52] ، و امته بغیظه اذا امته، و ابقه لحزنه ان ابقیته، و قنی شره، و همزه و لمزه، و سطوته و عداوته، و المحه لمحة تدمر بها علیه، فانک اشد بأسا و اشد تنکیلا.

سید بن طاووس - که خداوند او را رحمت کند - با سندش -، از زرافه که دربان متوکل بود و از شیعیان بشمار می‌رفت نقل می‌کند که گفت: متوکل فتح بن خاقان را نزد خود بزرگ می‌شمرد و او را از تمامی مردم و فرزندان و خاندانش به خود نزدیکتر می‌دانست، و می‌خواست منزلت او را به تمامی مردم بنمایاند، از این رو دستور داد تمامی بزرگان کشور از خاندان خودش و دیگران و وزرا و امیران و رؤسای لشکر و دیگر لشکریان و بزرگان مردم با بهترین لباسهایشان و آنچه از تزئینات که دارند حاضر شده و از روبروی او پیاده حرکت کنند، و در شهر سامرا کسی جز او و فتح بن خاقان سوار بر اسب نباشد، و مردم در هر مرتبه پیاده از روبه‌روی آنان حرکت کنند، آن روز روزی بسیار گرم بود، در میان بزرگان امام هادی - که بر او درود باد - بیرون آمد، ایشان از شدت گرما و ازدحام بسیار ناراحت بود. زرافه گوید: به امام روی کرده و گفتم: ای سرورم به خدا سوگند آنچه از این ستمگر به تو می‌رسد و سختی‌هایی که متحمل آن می‌گردی بر من بسیار دشوار است، و دست او را گرفته و بر من تکیه داده و فرمود: ای زرافه شتر صالح نزد خداوند از من گرامی‌تر نیست - یا فرمود: با ارزشتر از من نیست - و مستمرا از امام سؤال کرده و استفاده می‌کردم و گفتگو می‌نمودم، تا این که متوکل از اسب پائین آمد و مردم را امر به بازگشت نمود، و اسبها را نزد بزرگان آوردند و آنان به منزل‌هایشان بازگشتند، و من استر امام را نزد ایشان بردم و آن حضرت سوار شد و همراه ایشان به خانه‌اش رفتم، امام فرود آمد و با ایشان وداع کردم و به خانه‌ام رفتم. فرزندم معلمی داشت که شیعه بود و از اهل علم بشمار می‌رفت، و من عادت داشتم هنگام صرف غذا از او نیز دعوت می‌کردم، او حاضر شد و با هم گفتگو کردیم، و سوار شدن متوکل و فتح بر اسب و پیاده راه رفتن بزرگان و اشراف شهر در پیشگاه آنان را ذکر کردم، و از امام و آنچه که فرموده بود که: شتر صالح نزد خدا از من با ارزش‌تر نیست، را به او بازگو کردم. و معلم فرزندم با من غذا می‌خورد، ناگهان دست برداشت و گفت: سوگند به خدا تو این کلام را از او شنیدی؟ گفتم: سوگند به خدا شنیدم که این کلمات را می‌گفت، معلم گفت: بدان از فرمانروایی متوکل سه روز بیشتر نمانده و هلاک می‌گردد، در کارهایت دقت کن و هر چه را می‌خواهی محافظت کنی را محافظت کن و خود را آماده نما تا هلاکت او به شما ضرر نرساند و اموالتان به سبب این حادثه یا حوادثی که از آن منجر می‌گردد نابود نشود. گفتم: این امر را از کجا دانستی؟ گفت: آیا قرآن را نخوانده‌ای که در داستان حضرت صالح و شتر چه گفته است، و خداوند می‌فرماید:

«در خانه‌هایتان سه روز زندگی کنید که این وعده‌ای است که تخلف برنمی‌دارد» و گفتار امام باطل نمی‌باشد. زرافه گوید: سوگند به خدا روز سوم نیامده بود که منتصر به همراه بغا و وصیف و سائر ترکها بر متوکل هجوم آوردند، او و فتح بن خاقان را کشته و قطعه قطعه نمودند، تا آنجا که از یکدیگر شناخته نمی‌شدند و خداوند نعمت و فرمانروائیش را زائل ساخت. بعد از این جریان امام هادی - که بر او درود باد - را دیدم، و جریان خود و معلم فرزندم را برای او ذکر کردم، فرمود: راست گفته است، هنگامی که طاقتم به پایان رسید، به گنج‌هایی که از پدرانمان به ما رسیده و آنها از قطعه‌ها و سلاح‌ها و پسرها عزیزتر است مراجعه کردم، و آن دعای مظلوم بر علیه ظالم است، و آن را خواندم و خداوند او را هلاک کرد، گفتم: ای سرورم اگر صلاح می‌دانی که آن را به من آموزش ده، و ایشان آن را به من فرمود، و آن دعا این است. خدایا! من و فلانی پسر فلانی دو بنده از بندگان تو هستیم، در اختیار تو بوده، محل استقرار حال و آینده، و جایگاه بازگشت نمودن و کنونی، و نهان و آشکارمان را می‌دانی، بر نیات ما آگاه و به ضمائرمان احاطه داری. دانشت به آنچه آشکار نموده‌ایم همانند دانشت به آنچه پوشیده داشته‌ایم می‌باشد، و علمت به آنچه پنهان نموده‌ایم همانند علمت به آنچه ظاهر ساخته‌ایم می‌باشد، و چیزی از کارهایمان از تو پوشیده نبوده، و حالی از حالاتمان از تو مستور نیست، و پناهی نداریم که از تو به آن پناه بریم، و پناهگاهی نداریم که بدان پناهنده شویم، و گریزگاهی نداریم که از دستت رهایی یابیم، و ستمگری نتواند که در قلعه‌هایش مرا از تو مستور دارد، و لشکریانش نتوانند که مرا از تو مخفی نمایند، و غلبه کننده‌ای بر تو غلبه نیافته، و ستیزه‌جویی با تو ستیزه نکند، هرجا برود در اختیار تو بوده، و به هرجا پناه برد بر او قادر و توانائی. پس پناه مظلوم از ما به توست، و توکل مورد ستم واقع شده بر تو، و بازگشتش به سوی توست، هرگاه فریادرسی به فریاد او نرسد از تو فریادرسی طلبد، و هرگاه یاوری او را یاری نکند از تو یاری خواهد، و هرگاه درها به رویش بسته شود به تو پناهنده گردد، و هرگاه درهای امید برویش بسته شود در خانه‌ات را بکوبد، و هرگاه پادشاهان غافل خود را از او پوشیده دارند به تو اتصال یابد، آنچه برایش اتفاق افتاد را قبل از اظهارش دانسته، و به آنچه او را اصلاح می‌گرداند قبل از خواستار شدن آگاهی، پس تو را سپاس ای آن که شنوا و آگاه، و دانا و خبیری. خدایا! در دانش گذشته و قضای محکم و مقدرات تحقق یافته، و امر نافذت، و مشیت جریان یابنده‌ات در میان تمامی جهانیان، شقاوتمند و سعادتمند، و نیکوکار و فاجرشان را مقدر کرده‌ای که فلانی پسر فلانی بر من قدرت یابد، و بدان وسیله بر من ستم ورزد، و بر من تجاوز نماید، و به قدرتی که به او اعطا کرده‌ای استکبار ورزید، و به برتری که به او ارزانی داشته‌ای افتخار نماید،

و به مهلت دادنت مغرور گردیده، و بردباریت او را به تجاوزگری واداشت. از این رو مرا دچار امر مشکلی کرد که توان صبر بر آن را ندارم، و شری را بر من عارض نمود که قدرت تحملش را ندارم، و به سبب ناتوانی قدرت مبارزه با او در من نیست، و به خاطر کوچکی‌ام قدرت گرفتن حقم را ندارم، پس امرش را به تو واگذار کرده و در مورد او بر تو توکل نمودم، و او را به عقوبتت تهدید، و از قدرتت برحذر داشته، و او را از غضبت ترسانیدم، گمان کرد که بردباریت از او از ناتوانیت سرچشمه گرفته، و مهلت دادنت از عجزت نشأت می‌گیرد، هیچکدام او را از عملش بازنداشت و گفتارم در او تأثیری نداشت، بلکه بر عکس در گمراهیش لجاجت، و بر ستمش استمرار بخشید، و در دشمنیش اصرار، و بر طغیان و سرکشی‌اش افزود، ای آقا و مولایم این به خاطر جرأتش بر تو، و اعتراض بر غضبت که آن را از ستمکاران بازنمی‌گردانی، و کم ارزش تلقی کردن عذابت که آن را از تجاوزگران منع نمی‌کنی بوده است. پس ای آقایم هم اکنون در مقابل او ضعیف و مظلوم بوده و زیر قدرت او ذلیلانه قرار گرفته‌ام، شکست خورده و مورد تجاوز قرار گرفته‌ام، ترسان، لرزان وحشت زده و خوار گردیده‌ام. صبرم کاهش یافته و چاره‌ای ندارم، راه‌ها جز راه به سوی تو، و همه‌ی راه‌ها و جهت‌ها جز آن که به سوی تو می‌آید، بر من بسته شده، در دفع مشکلاتش کارهایم به هم ریخته، و در از بین بردن ستمش عقاید و افکارم دچار سردرگمی شده، و آنان که من یاریشان کرده بودم مرا رها کرده، و کسانی از بندگانت که به آنان پناه بردم مرا به او واگذار کردند، با نصیحت کننده‌ام مشورت کردم، به من اشاره نمود که با رغبت به سوی تو آیم، و از راهنمایم خواستم مرا تنها به تو راهنمائی نمود، ای مولایم از این رو به سوی تو بازگشتم، در حالی که ذلیل و خوار و سرشکسته‌ام، می‌دانم که گشایش تنها در نزد توست و راه رهایی از مشکلات تنها به وسیله‌ی تو میسر است، امید به تحقق وعده‌ات در یاری و اجابت دعایم دارم. به درستی که فرمودی و سخنت حق است و بازگشت و تبدیلی در آن نیست «و هر که مورد ستم قرار گیرد خداوند او را یاری می‌گرداند»، و فرمودی - که ستایشت برتر و نامهایت نیکوست -: «مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را»، پس من فرمانبردار هر چه امر کرده‌ای هستم، و این منتی بر تو نیست، و چگونه بر تو منت گذارم در حالی که تو مرا بر آن دلالت فرموده‌ای، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و دعایم را اجابت کن همانگونه که وعده فرموده‌ای، ای آن که خلف وعده نمی‌کنی. و ای آقایم می‌دانم برای تو روزی است که در آن انتقام مظلوم را از ظالم می‌گیری، و برای تو وقتی است که حق مغصوب را از غاصب اخذ می‌کنی، چرا که دشمنی بر تو پیش نیفتاده، و مخالفی از تحت قدرتت خارج نمی‌گردد، و از گریختن کسی هراسی نداری، اما غم و اندوهم به اندازه‌ی صبرم بر مهلت

دادنت و انتظار کشیدن بردباریت نیست. ای آقایم قدرتت برتر از هر قدرت، و پادشاهیت بر هر پادشاهی غالب است، و بازگشت هر چیز به توست اگر چه او را مهلت دهی، و رجوع هر ستمگر به توست اگر چه او را در انتظار قرار دهی، و پروردگارا بردباریت از فلانی، و استمرار مهلت دادنت به او، و به انتظار گذاشتنش به من زیان وارد ساخته، و اگر اطمینان به تو و یقین به تحقق وعده‌ات نبود نزدیک بود که ناامیدی بر من غالب آید. پس اگر در تقدیر نافذت و قدرت جریان یافته‌ات آن است که او بازمی‌گردد و توبه می‌کند یا از ستم نمودنش به من دست می‌کشد، و از مشکل تراشی برایم بازمی‌ایستد، و از امور سختی که دامن گیرم نموده منصرف می‌شود، پس خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست و این امر را هم اکنون در قلبش بینداز، قبل از آن که نعمتی که به من داده‌ای را از بین ببرد، و نیکی‌هایی که در حقم انجام داده‌ای را زشت نماید. و اگر آگاهی‌ات به او به امر دیگری غیر از این امور گواهی می‌دهد و بر ستمگریش باقی می‌ماند، ای یاریگر ستمدیدگان مظلوم از تو می‌خواهم که دعایم را اجابت کنی، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و او را از جایگاهش برگیر گرفتن شخص قدرتمند، و در حال غفلتش او را نابود ساز نابود ساختن پادشاه یاریگر، و نعمت و قدرتش را از او بازگیر، یاوران و طرفدارانش را در هم شکن، و مملکتش را از هم پراکنده ساز، و دوستانش را متفرق نما، و او را از نعمتی که در برابرش شکر تو را نمی‌گذارد خالی گردان، و لباس عزتت که در مقابلش تو را سپاس نمی‌گوید را از او برگیر. و ای نابود کننده‌ی ستمگران او را نابود ساز، و ای هلاک کننده‌ی اقوام نابود شده او را هلاک گردان، و ای در هم شکننده امت‌های ستمگر او را در هم شکن، و ای خوارکننده‌ی گروه‌های طغیانگر او را خوار ساز، و عمرش را کاسته، و مملکتش را از او برگیر، و اثرش را زائل ساز، و خبرش را قطع، و آتشش را خاموش، و روزش را تاریک، و خورشیدش را تیره، و جانش را خارج ساز، و رونق بازارش را بشکن، و کوهان شترش را ببر، و دماغش را بخاک بمال، و مرگش را نزدیک گردان. و برای او سپری باقی مگذار جز آن که زائل سازی، و نه پایه‌ای را جز آنکه در هم شکنی، و نه اجتماعی را جز آنکه متفرق گردانی، و نه امر ارزشمندی را جز آنکه به پایین افکنی، و نه اساس و ستونی را جز آنکه سست گردانی، و نه سبب و وسیله‌ای را جز آنکه قطع نمائی، و یارانش را بعد از مجتمع بودن متفرق، و بعد از وحدت پراکنده، و بعد از تسلط بر ملتها سرافکنده بما بنمایان. و با نابود ساختن او قلبهای لرزان، و دلهای مضطرب، و ملت متحیر و مردم سرگردان را شفا بده، و با نابودی او حدود تعطیل شده، و سنتهای فراموش شده، و احکام مهمل گذارده شده، و معارف تغییر یافته، و آیات تحریف گردیده، و مدرسه‌های مهجور باقی

مانده، و محراب‌های خالی، مساجد و زیارتگاههای خراب شده را بازسازی گردان، و شکم‌های گرسنه را سیر و لب‌های خشکیده و کبدهای پاره پاره را سیراب گردان، و قدم‌های رنج کشیده را آسوده نما. و او را به بلائی که مشابهی ندارد، و به هلاکتی که راه رهایی از آن را ندارد، و به دردی که قدرت برخاستن از آن را ندارد، و به لغزشی که از آن آسوده نگردد، مبتلا نما، و احترامش را زائل و نعمت‌هایش را تیره ساز. و عذاب بزرگت و عقاب دردناکت، و قدرتت که برتر از آن قدرتی نیست، و پادشاهیت که از پادشاهی او گرامی‌تر است را به او بنمایان، و به قدرت برتر، و چاره‌سازی‌های نیرومندی مرا بر او غالب ساز، و با نیروی بازدارنده‌ات که تمامی موجوداتت در برابرش ذلیل هستند مرا از او بازدار. و او را به فقری که جبران نشود، و به بدی که پوشانده نگردد مبتلا ساز، و او را در آنچه می‌خواهد به خود واگذار، تو به آنچه بخواهی قادری، و او را از نیرو و توانت خالی گردان و به نیرو و توان خودش واگذار، و مکرش را به مکر خود زائل، و اراده‌اش را به اراده‌ات دفع نما، و جسمش را بیمار، و فرزندانش را یتیم، و عمرش را کوتاه، و آرزویش را ناامید، و پادشاهیش را نابود، و شیونش را طولانی گردان. و او را سرگرم به خود نما، و از حزن و اندوه خالی مگردان، و چاره‌جوئیش را به گمراهی، و امرش را به نابودی، و نعمتش را به دگرگونی، و کوششش را به فرومایگی، و سلطنتش را به نابودی، و عاقبتش را به بدترین سرانجام مبدل گردان، و اگر او را میراندی او را با خشم خودش بمیران، و اگر او را زنده نگاه داشتی همراه با حسرت و ندامت باشد، و شر و وسوسه و بدگوئی و بد زبانی، و قدرت و دشمنی او را از من بازدار، و اشاره‌ای نما تا بدان وسیله نابود گردد، بدرستی که سختگیری‌ات شدید و عقابت دردناک است.

دعاؤه للاحتراز من المخاوف

اشاره

عن أبی‌نواس قال: قلت للعسکری علیه‌السلام ذات یوم: یا سیدی قد وقع الی اختیارات الایام عن سیدنا الصادق علیه‌السلام - الی ان قال: - فی اکثر الایام قواطع عن المقاصد لما ذکر فیها من النحس و المخاوف، فتدلنی علی الاحتراز من المخاوف فیها، فانما تدعونی الضرورة الی التوجه فی الحوائج فیها، فقال علیه‌السلام بعد کلام: فثق بالله عزوجل و اخلص الولاء لائمتک الطاهرین علیهم‌السلام، و توجه حیث شئت و اقصد ما شئت، یا سهل اذا اصبحت و قلت ثلاثا: اصبحت اللهم معتصما بذمامک المنیع، الذی لا یطاول و لا یحاول، من شر کل غاشم و طارق، و من سائر ما خلقت و من خلقت، من خلقک الصامت و الناطق فی جنة من کل مخوف بلباس سابغة حصینة، و هی ولاء اهل بیت نبیک علیهم‌السلام. محتجبا من کل قاصد لی باذیة [53] بجدار حصین الاخلاص، فی الاعتراف بحقهم و التمسک بحبلهم، موقنا ان الحق لهم و معهم و فیهم و بهم، اوالی من والوا و اجانب من جانبوا، فاعذنی اللهم بهم من شر کل ما اتقیه، یا عظیم حجرت الاعادی عنی ببدیع السماوات و الارض، انا جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون. و قلتها عشیا ثلاثا: حصلت فی حصن من مخاوفک و امن من محذورک. فاذا اردت التوجه فی یوم قد حذرت فیه، فقدم امام توجهک الحمد لله رب العالمین، و المعوذتین، و آیة الکرسی، و سورة القدر، و آخر آیة من آل عمران [54] و قل: اللهم بک یصول الصائل، و بقدرتک یطول الطائل، و لا حول لکل ذی حول الا بک، و لا قوة یمتادها ذو قوة الا منک، بصفوتک من خلقک، و خیرتک من بریتک، محمد نبیک و عترته و سلالته، علیه و علیهم‌السلام. صل علیهم، و اکفنی شر هذا الیوم و ضره، و ارزقنی خیره و یمنه، و اقض لی من منصرفاتی، بحسن العاقبة، و بلوغ المحبة، و الظفر بالامنیة، و کفایة الطاغیة الغویة، و کل ذی قدرة لی علی اذیة، حتی اکون فی جنة و عصمة من کل بلاء و نقمة. و ابدلنی من المخاوف فیه امنا، و من العوائق فیه یسرا، حتی لا یصدنی صاد عن المراد، و لا یحل بی‌طارق من اذی العباد، انک علی کل شیء قدیر، و الامور الیک تصیر، یا من لیس کمثله شیء، و هو السمیع البصیر.

دعای آن حضرت در دور ماندن از امور ترسناک

ابونواس گوید: روزی به امام ابوالحسن عسکری - که بر او درود باد - عرض کردم: ای سرورم امور مربوط به ایام از امام صادق - که بر او درود باد - بدست من رسیده است - تا آنجا که گوید: - در بسیاری از ایام که نحس بوده و بعضی امور ترسناک وجود دارد انسان را از کارهای خود بازمی‌دارد، مرا بر حرزی راهنمایی کن که از این امور محافظت کند، چرا که گاه در آن روزها مجبورم تلاش نمایم، امام - که بر او درود باد - بعد از کلامی فرمود: به خدای عزوجل توکل کن و در دوستی‌ات با پیشوایان پاکت خالص شو، و هر کجا می‌خواهی و دنبال هر کار که مایلی برو، ای سهل هنگام صبح، سه بار این دعا را بخوان و هر چه خواستی قصد نما: خدایا! وارد صبح شدم در حالی که به پیمان فراگیرت که برتر از آن نبوده و مورد دست درازی قرار نمی‌گیرد چنگ زده‌ام، از شر هر ستمگر و شرور، از تمامی موجودات زنده و غیر زنده که خلق کرده‌ای، و از مخلوقات گویا و بی‌نیازت، در پوششی از هر ترساننده، به پوشش فراگیر ولایت خاندان پیامبرت - که بر آنان درود باد. در حالی که از هر که قصد آزار مرا دارد به پوشش فراگیر اخلاص، خود را در حجاب قرار داده‌ام، در اعتراف به حق آنان و تمسک به ریسمان آنان، در حالی که یقین دارم که حق برای آنان و با آنان و در آنان و به آنان است، با دوستانشان دوستی و از دشمنانشان دوری می‌گزینم، خداوندا به آنان مرا از شر هر که از آن می‌ترسم پناه ده، ای بزرگ از دشمنانم به وسیله خالق آسمان‌ها و زمین در پوشش قرار گرفتم، ما در پیشاپیش آنان و از پشت سر آنان موانعی ایجاد کردیم که آنان را فراگیرد و آنان نمی‌بینند. و آن را سه بار در شب بگویی، از آنچه می‌ترسی در پناه و از آنچه بیمناکی در امنیت واقع می‌شوی. هنگامی که می‌خواستی در روزی که برحذر داشته شدی کاری انجام دهی، قبل از انجام کار سوره‌ی حمد و ناس و فلق و آیة الکرسی و سوره‌ی قدر و آیه‌ی آخر سوره آل عمران را بخوان و بگو: خدایا! حمله کننده به وسیله‌ی تو حمله کرده، و به نیرویت قدرتمند توان می‌یابد، و نیرویی برای نیرومندی جز به تو نمی‌باشد، و نه توانی برای توانمندی جز از جانب تو میسر نمی‌گردد، به حق برگزیده‌ات از بندگانت و انتخاب شده‌ات از موجوداتت محمد پیامبرت و خاندان و دودمان او - که بر او و خاندانش درود باد. بر آنان درود فرست، و شر و ضرر این روز را از من کفایت کن و خیر و نیکی آن را روزیم نما، و در بازگشتهایم مرا بازگردان با تندرستی نیکو، و رسیدن به محبت، و موفقیت در آرزو و کفایت ستمگر گمراه، و هر قدرتمندی که قصد آزار مرا دارد، تا این که از هر بلا و عقاب در پوشش و حفاظت قرار

گیرم. و مواضع بیمناک را به امنیت، و مشکلات در آنها را به آسانی مبدل فرما، تا این که مانعی مرا از خواسته‌هایم بازندارد، و از بندگان آزار دهنده بر من فرود نیاید، به درستی که تو بر هر کار قادری و کارها به سوی تو بازگشت می‌کند، ای آن که همانند او چیزی نیست و او شنوا و بیناست.

دعاؤه فى الاحتراز

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم، یا عزیز العز فی عزه، ما اعز عزیز العز فی عزه، یا عزیز اعزنی بعزک، و ایدنی بنصرک، و ادفع عنی همزات الشیاطین، و ادفع عنی بدفعک، و امنع عنی بصنعک، و اجعلنی من خیار خلقک، یا واحد یا احد، یا فرد یا صمد.

دعای آن حضرت در دور ماندن از مشکلات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، ای گرامی و عزیز در عزتش، چه گرامی است آن که در عزت داشتنش گرامی و بزرگ است، ای گرامی مرا به عزتت گرامی بدار، و به یاریت تأیید فرما، و وسوسه‌های شیاطین را از من دور دار، و به برطرف ساختن خودت آن را از من دفع کن و به خلقتت مرا از آنان بازدار، و مرا از بهترین بندگانت قرار ده، ای یگانه ای یکتا ای تنها ای بی‌نیاز.

دعاؤه فى الاحتراز

اشاره

یا نور یا برهان، یا مبین یا متین، یا رب اکفنی شر الشرور و افات الدهور، و اسألک النجاة یوم ینفخ فی الصور.

دعای آن حضرت در دور ماندن از مشکلات

ای نور ای دلیل و برهان، ای آشکار ای محکم و پابرجا، پروردگارا شر شرها و آفات و بلاهای روزگاران را از من کفایت کن و از تو نجات در روزی که در صور دمیده می‌شود را خواهانم.

دعاؤه فى العوذة لوجع الرأس

اشاره

عن اسحاق بن ابراهيم، عن ابی‌الحسن العسکری علیه‌السلام قال: حضرته یوما و قد شکی الیه بعض اخواننا، فقال: یا بن رسول‌الله ان اهلی یصیبهم کثیرا هذا الوجع الملعون، قال: و ما هو؟ قال: وجع الرأس، قال: خذ قدحا من ماء و اقرء علیه: اولم یر الذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من المآء کل شیء حی افلا یؤمنون. [55] . ثم اشربه، فانه لا یضر ان‌شاءالله تعالی.

دعای آن حضرت در تعویذ برای درد سر

اسحاق بن ابراهیم از آن حضرت نقل می‌کند: روزی نزد ایشان بودم یکی از دوستانمان از بیماری خود سخن گفت و عرضه داشت: ای پسر پیامبر خدا خانواده‌ام به این بیماری ملعون بسیار دچار می‌شوند فرمود آن چیست؟ گفت: سردرد، فرمود: کاسه‌ای از آب بردار و این آیه را بر آن بخوان: آیا کافران نمی‌نگرند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم و از آب هر چیزی را زنده گرداندیم آیا پس ایمان نمی‌آورند. سپس آن را بنوش که اگر خدا بخواهد ضرر نمی‌رساند.

دعاؤه فى العوذة لريح امالصبيان

اشاره

کتب بعضهم الی ابی‌الحسن العسکری علیه‌السلام فی صبی له یشتکی ریح ام‌الصبیان، فقال: اکتب فی ورق و علقه علیه: بسم الله العلی العظیم، الحلیم الکریم، القدیم الذی لا یزول، اعوذ بعزة الحی الذی لا یموت من شر کل حی یموت.

دعای آن حضرت در تعویذ برای بیماری ام‌صبیان

یکی از اصحاب به آن حضرت نامه نوشت در مورد کودکی که بیماری ام‌صبیان او را آزار می‌دهد، فرمود: در برگه‌ای این را بنویس و بر او آویزان نما: به نام خدای برتر و بزرگ، بردبار و بزرگوار، دیرینه‌ای که زوال نپذیرد، پناه می‌برم به عزت زنده‌ای که نمی‌میرد از شر هر زنده‌ای که می‌میرد.

ادعیه‌ی آن حضرت در روزهای ماه

دعاؤه فى اول ليلة من شهر رجب

اشاره

یا نور النور، یا مدبر الامور، یا مجری البحور، یا باعث من فی القبور، یا کهفی حین تعیینی المذاهب، و کنزی حین تعجزنی المکاسب، و مونسی حین تجفونی الاباعد، و تملنی الاقارب، و منزهی بمجالسة اولیائه و مرافقة احبائه فی ریاضه، و ساقی بمؤانسته من نمیر حیاضه، و رافعی بمجاورته من ورطة الذنوب الی ربوة التقریب، و مبدلی بولایته عزة العطایا من ذلة الخطایا. اسالک یا مولای بالفجر و اللیالی العشر، و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر، و بما جری به قلم الاقلام بغیر کف و لا ابهام، و باسمائک العظام، و بحججک علی جمیع الانام علیهم منک افضل السلام، و بما استحفظتهم من اسمائک الکرام ان تصلی علیهم و ترحمنا فی شهرنا هذا و ما بعده من الشهور و الایام، و ان تبلغنا شهر الصیام فی عامنا هذا و فی کل عام، یا ذاالجلال و الاکرام و المنن الجسام و علی محمد و اله منا افضل السلام.

دعای آن حضرت در شب اول ماه رجب

ای نور هر نور، ای تدبیر کننده‌ی امور، ای جریان دهنده دریاها، ای برانگیزنده‌ی آنچه در قبرهاست، ای پناهم هنگامی که راه‌ها مرا به رنج اندازد، و ذخیره‌ام هنگامی که راههای کسب درآمد مرا ناتوان سازد، و مونسم زمانی که بیگانگان مرا از خود رانده، و نزدیکان از من ملول گردند، و خرسند کننده‌ام به همنشینی اولیائش و هم صحبتی دوستانش در باغ‌های بهشتش، و نوشاننده‌ام به سبب انس گیری‌ام به او از آب پاک و بالا برنده‌ام به سبب همنشینی با او از گرداب گناهان به بلندی نزدیکی با خودش، و تبدیل کننده‌ام به سبب ولایت و دوستی‌اش به عزت بخشش‌ها از ذلت خطاها. ای مولایم بحق سپیده‌ی صبح و شب‌های ده‌گانه، و نماز شفع و وتر و شب آنگاه که فرامی‌گیرد، و به آنچه قلم تقدیر بدون انگشت و کف دست بدان جاری گردید، و به حق نام‌های برترت، و به حق حجتهایت بر تمامی مردم - که برترین درودها از جانب تو بر آنان باد - و به حق آنچه از نام‌های بزرگت ایشان را محافظت کردی، از تو می‌خواهم که بر ایشان درود فرستی، و در این ماه و ماه‌ها و روزهای بعد از آن ما را مشمول رحمتت قرار دهی، و در این سال و هر سال ما را به ماه رمضان برسانی، ای صاحب جلالت و بزرگواری و عطاهای بزرگ، و از جانب ما برترین درودها بر محمد و خاندانش باد.

دعاؤه فى اول ليلة من شهر رجب

اشاره

الحمد لله الذی لا تنفد خزائنه، و لا یخاف امنه، رب ان ارتکبت المعاصی فذلک ثقة منی بکرمک، انک تقبل التوبة عن عبادک و تعفو عن سیئاتهم، و تغفر الزلل، و انک مجیب لداعیک و منه قریب، و انا تائب الیک من الخطایا و راغب الیک فی توفیر حظی من العطایا. یا خالق البرایا، یا منقذی من کل شدیدة، یا مجیری من کل محذور، وفر علی السرور، و اکفنی شر عواقب الامور، فانت [56] الله علی نعمائک و جزیل عطائک مشکور، و لکل خیر مذخور.

دعای آن حضرت در شب اول ماه رجب

سپاس خدای را سزاست که خزینه‌هایش زوال نپذیرد، و ایمنی گرفته از او بیمی ندارد، پروردگارا اگر مرتکب گناهان شدم به خاطر اعتمادم بر کرم و بزرگواری تو بود، که توبه بندگانت را می‌پذیری، و از گناهانشان در می‌گذری، و لغزش‌ها را نادیده می‌انگاری، و این که خواننده‌ات را اجابت کرده و به او نزدیکی، و من توبه کننده‌ی از خطاهایم، و در افزایش بهره‌ام از عطاهایت به سوی تو روی آورده‌ام. ای آفریدگار موجودات، ای نجات دهنده‌ام از هر شدت و مشکل، ای پناه دهنده‌ام از هر محذور، سرور و خوشحالی را بر من افزایش بده، و شر عاقبت کارها را از من کفایت کن، و تو خدایا بر نعمتهایت و عطاهای بسیارت سپاسگزارده شده‌ای، و برای هر خیری ذخیره شده.

ادعیه‌ی آن حضرت در زیارات

دعاؤه لما زار اميرالمؤمنين

اشاره

روی عن أبی‌الحسن الثالث علیه‌السلام انه کان یقول عند قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام: السلام علیک یا ولی الله، اشهد انک أنت أول مظلوم، و أول من غصب حقه، صبرت و احتسبت حتی أتاک الیقین، و أشهد أنک لقیت الله و أنت شهید، عذب الله قاتلیک بأنواع العذاب، و جدد علیه العذاب. جئتک عارفا بحقک، مستبصرا بشأنک، مواليا لأولیائک، معادیا لأعدائک و من ظلمک، ألقی علی ذلک ربی ان‌شاءالله. یا ولی الله إن لی ذنوبا کثیرة فاشفع لی الی ربک، یا مولای فان لک عند الله مقاما معلوما، و إن لک عند الله جاها و شفاعة، و قد قال الله تعالی: «و لا یشفعون إلا لمن ارتضی» [57] .

دعای آن حضرت هنگام زیارت امیرالمؤمنین

از آن حضرت روایت شده که کنار قبر امیرالمؤمنین - که بر او درود باد - این زیارت را می‌خواند: سلام بر تو ای ولی خدا، گواهی می‌دهم که تو اولین مظلومی، و اولین کسی که حقش غصب گردید، صبر کرده و به حساب خدا گذاردی تا آنکه مرگت فرا رسید، و گواهی می‌دهم که خدا را ملاقات کردی در حالی که شهید بودی، خداوند قاتلانت را به انواع عذاب معذب گرداند و عذاب را بر آنان دو چندان نماید. نزد تو آمده‌ام در حالی که به حقت شناخت داشته، و به جایگاه و مقامت آگاهم، با دوستانت دوست، با دشمنانت و کسانی که به تو ستم نمودند دشمن هستم، اگر خدا بخواهد با این عقاید خدای را ملاقات می‌کنم. ای ولی خدا گناهان بسیاری دارم نزد پروردگارت شفیع من شو، ای مولایم به درستی که برای تو نزد خداوند جایگاه مشخصی است، و نزد او آبرومند بوده و حق شفاعت داری، و خداوند می‌فرماید: «شفاعت نمی‌کنند جز برای آنان که خداوند خشنود باشد».

دعاؤه فی وداع امیرالمؤمنین

اشاره

روی عن ابی‌الحسن علیه‌السلام قال: اذا اردت ان تودع قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقل: السلام علیک و رحمة الله و برکاته، أستودعک الله و أسترعیک و اقرء علیک السلام، امنا بالله و بالرسل، و بما جاءت به و دعت الیه و دلت علیه، فاکتبنا مع الشاهدین. اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارتی ایاه، فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد مع الشاهدین فی مماتی علی ما شهدت علیه فی حیاتی، اشهد انکم الائمة - و تسمیهم واحدا بعد واحد - و اشهد ان من قتلهم و حاربهم مشرکون، و من رد علیهم و رد علمهم فی اسفل درک من الجحیم. و اشهد ان من حاربهم لنا اعداء و نحن منهم براء، و انهم حزب الشیطان و علی من قتلهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین، و من شرک فیهم و من سره قتلهم. اللهم انی اسألک بعد الصلاة و التسلیم ان تصلی علی محمد و ال محمد - و تسمیهم - و لا تجعله اخر العهد من زیارته، فان جعلته فاحشرنی مع هؤلاء المسمین الائمة، اللهم و ذلل قلوبنا لهم بالطاعة و المناصحة و المحبة، و حسن المؤازرة و التسلیم.

دعای آن حضرت هنگام وداع امیرالمؤمنین

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر گاه خواستی که قبر امیرمؤمنان را وداع گویی بگو: سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد، تو را به خدا سپرده، و خواستار حفاظت او شده و بر تو سلام می‌فرستم، به خدا و به رسولان و به آنچه آوردند و به سوی آن خواندند و بر آن راهنمائی نمودند ایمان آوردیم، پس ما را از گواهان بشمار آورید. خدایا! این زیارت را آخرین مرتبه از زیارت من از آن امام قرار مده، و اگر مرا قبل از زیارت دیگر میراندی، من در میان گواهان در هنگام مرگ شهادت می‌دهم به آنچه در زمان زندگیم به آن شهادت و گواهی می‌دادم، و گواهی می‌دهم که شما - و نام آنان را یکی بعد از دیگری می‌بری - پیشوایان من هستید، و گواهی می‌دهم که هر که آنان را به شهادت رسانید و با آنان جنگ نمود مشرک است، و هر که دانش آنان را رد نمود و گفتارشان را رد کرد در پائین مرتبه از جهنم قرار دارد. و گواهی می‌دهم که هر که با آنان جنگید دشمنان ما می‌باشد و ما از ایشان بیزاری می‌جوئیم، و آنان در گروه شیطان قرار دارند، و لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم بر کسانی باد که آنان را کشتند و هر که در این امر با ایشان شریک شد و هر که از قتل آنان خرسند گردید. خدایا! بعد از درود و سلام از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندان محمد - و آنان را نام می‌بری - درود فرستی، و این زیارت را آخرین زیارت من قرار ندهی، و اگر چنین کردی مرا با این پیشوایانی که نام بردم محشور گردانی، خدایا قلبهایمان را برای فرمانبری و پندپذیری و محبت و نیکویی یاری نمودن و تسلیم بودن در مقابل آنان مطیع و رام گردان.

دعاؤه فی زیارة امیرالمؤمنین یوم الغدیر

اشاره

قال المفید قدس سره: روی عن ابی‌محمد الحسن بن علی العسکری، عن ابیه علیهماالسلام، و ذکر انه علیه‌السلام زار بها فی یوم الغدیر فی السنة التی اشخصه المعتصم: السلام علی محمد رسول الله، خاتم النبیین، و سید المرسلین، و صفوة رب العالمین، امین الله علی وحیه، و عزائم امره، و الخاتم لما سبق، و الفاتح لما استقبل، و المهیمن علی ذلک کله، و رحمةالله و برکاته و صلواته و تحیاته، و السلام علی انبیاء الله و رسله، و ملائکته المقربین، و عباده الصالحین. السلام علیک یا امیرالمؤمنین، و سید الوصیین، و وارث علم النبیین، و ولی رب العالمین، و مولای و مولی المؤمنین و رحمةالله و برکاته. السلام علیک یا مولای یا امیرالمؤمنین، یا امین الله فی ارضه، و سفیره فی خلقه، و حجته البالغة علی عباده. السلام علیک یا دین الله القویم، و صراطه المستقیم، السلام علیک ایها النبأ العظیم، الذی هم فیه مختلفون، و عنه یسألون، السلام علیک یا امیرالمؤمنین. امنت بالله و هم مشرکون، و صدقت بالحق و هم مکذبون، و جاهدت و هم محجمون، و عبدت الله مخلصا له الدین، صابرا محتسبا حتی اتاک الیقین، الا لعنة الله علی الظالمین. السلام علیک یا سید المسلمین، و یعسوب المؤمنین، و امام المتقین، و قائد الغر المحجلین، و رحمة الله و برکاته. اشهد انک اخو رسول‌الله و وصیه، و وارث علمه، و امینه علی شرعه، و خلیفته فی امته، و اول من امن بالله، و صدق بما انزل علی نبیه. و اشهد انه قد بلغ عن الله ما انزله فیک، فصدع بأمره، و اوجب علی امته فرض طاعتک و ولایتک، و عقد علیهم البیعة لک، و جعلک اولی بالمؤمنین من انفسهم کما جعله الله کذلک. ثم اشهد الله تعالی علیهم فقال: الست قد بلغت؟ فقالوا: اللهم بلی، فقال: اللهم اشهد و کفی بک شهیدا، و حاکما بین العباد، فلعن الله جاحد ولایتک بعد الاقرار، و ناکث عهدک، بعد المیثاق و اشهد انک وفیت بعهد الله تعالی و ان الله تعالی موف لک بعهده «و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما» [58] . و اشهد انک امیرالمؤمنین الحق، الذی نطق بولایتک التنزیل، و اخذ لک العهد علی الامة بذلک الرسول، و اشهد انک و عمک و اخاک، الذین تاجرتم الله بنفوسکم، فأنزل الله فیکم: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة و الانجیل و القران و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم - التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین» [59] . اشهد یا امیرالمؤمنین ان الشاک فیک ما امن بالرسول

الامین، و ان العادل بک غیرک عاند عن الدین القویم، الذی ارتضاه لنا رب العالمین، و اکمله بولایتک یوم الغدیر. و اشهد انک المعنی بقول العزیز الرحیم: «و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله» [60] ، ضل و الله و اضل من اتبع سواک، و عند عن الحق من عاداک. اللهم سمعنا لأمرک، و اطعنا و اتبعنا صراطک المستقیم، فاهدنا ربنا، و لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا الی طاعتک، و اجعلنا من الشاکرین لانعمک. و اشهد انک لم تزل للهوی مخالفا، و للتقی محالفا، و علی کظم الغیظ قادرا، و عن الناس عافیا غافرا، و اذا عصی الله ساخطا، و اذا اطیع الله راضیا، و بما عهد الیک عاملا، راعیا لما استحفظت، حافظا لما استودعت، مبلغا ما حملت، منتظرا ما وعدت. و اشهد انک ما اتقیت ضارعا، و لا امسکت عن حقک جازعا، و لا احجمت عن مجاهدة عاصیک ناکلا، و لا اظهرت الرضا بخلاف ما یرضی الله مداهنا، و لا وهنت لما اصابک فی سبیل الله، و لا ضعفت و لا استکنت عن طلب حقک مراقبا. معاذ الله ان تکون کذلک، بل اذ ظلمت احتسبت ربک، و فوضت الیه امرک، و ذکرتهم فما اذکروا، و وعظتهم فما اتعظوا، و خوفتهم الله فما تخوفوا. و اشهد انک یا امیرالمؤمنین جاهدت فی الله حق جهاده، حتی دعاک الله الی جواره، و قبضک الیه باختیاره، و الزم اعداءک الحجة بقتلهم ایاک لتکون الحجة لک علیهم، مع ما لک من الحجج البالغة علی جمیع خلقه. السلام علیک یا امیرالمؤمنین عبدت الله مخلصا، و جاهدت فی الله صابرا، و جدت بنفسک محتسبا، و عملت بکتابه، و اتبعت سنة نبیه، و اقمت الصلاة، و اتیت الزکاة، و امرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر ما استطعت، مبتغیا ما عند الله، راغبا فیما وعد الله. لا تحفل بالنوائب، و لا تهن عند الشدائد، و لا تحجم عن محارب، افک من نسب غیر ذلک و افتری باطلا علیک، و اولی لمن عند عنک. لقد جاهدت فی الله حق الجهاد، و صبرت علی الاذی صبر احتساب، و انت اول من امن بالله، و صلی له، و جاهد، و ابدی صفحته فی دار الشرک، و الارض مشحونة ضلالة، و الشیطان یعبد جهرة. و انت القائل: لا تزیدنی کثرة الناس حولی عزة، و لا تفرقهم عنی وحشة، و لو اسلمنی الناس جمیعا لم أکن متضرعا، اعتصمت بالله فعززت، و اثرت الاخرة علی الاولی فزهدت، و ایدک الله و هداک، و اخلصک و اجتباک. فما تناقضت افعالک، و لا اختلفت اقوالک، و لا تقلبت احوالک، و لا ادعیت و لا افتریت علی الله کذبا، و لا شرهت الی الحطام [61] ، و لا دنسک الاثام، و لم تزل علی بینة من ربک و یقین من امرک، تهدی الی الحق و الی طریق مستقیم. اشهد شهادة حق، و اقسم بالله قسم صدق ان محمدا و اله صلوات الله علیهم سادات الخلق، و انک مولای و مولی المؤمنین، و انک عبدالله و ولیه و اخو الرسول، و وصیه و وارثه، و انه القائل لک: و الذی بعثنی بالحق ما امن بی من کفر بک، و لا اقر بالله من جحدک. و قد ضل من صد عنک، و لم یهتد

الى الله و لا الى من لا يهدى بک، و هو قول ربى عزوجل، «و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدى» [62] الى ولايتک. مولاى فضلک لا يخفى، و نورک لا يطفى، و ان من جحدک الظلوم الاشقى، مولاى انت الحجة على العباد، و الهادى الى الرشاد، و العدة للمعاد. مولاى لقد رفع الله فى الاولى منزلتک، و اعلى فى الاخرة درجتک، و بصرک ما عمى على من خالفک، و حال بينک و بين مواهب الله لک. فلعن الله مستحلى الحرمة منک و ذائد الحق عنک، و اشهد انهم الاخسرون، الذين تلفح وجوههم النار، و هم فيها كالحون. و اشهد انک ما اقدمت، و لا احجمت، و لا نطقت، و لا امسكت الا بأمر من الله و رسوله، قلت: و الذى نفسى بيده لقد نظر الى رسول الله صلى الله عليه و اله، اضرب بالسيف قدما فقال: يا على انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى، و اعلمک ان موتک و حياتک معى و على سنتى، فو الله ما كذبت و لا كذبت، و لا ضللت و لا ضل بى، و لا نسيت ما عهد الى ربى، و انى لعلى بينة من ربى، بينها لنبيه، و بينها النبى لى، و انى لعلى الطريق الواضح، الفظه لفظا، صدقت و الله و قلت الحق. فلعن الله من ساواک بمن ناواک، و الله جل اسمه يقول: «هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» [63] ، فلعن الله من عدل بک من فرض الله عليه ولايتک، و انت ولى الله و اخو رسوله، و الذاب عن دينه، و الذى نطق القرآن بتفضيله، قال الله تعالى: «و فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما درجات منه و مغفرة و رحمة و كان الله غفورا رحيما». [64] . و قال الله تعالى: «اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن امن بالله و اليوم الاخر و جاهد فى سبيل الله لا يستوون عند الله و الله لا يهدى القوم الظالمين - الذين امنوا و هاجروا و جاهدوا فى سبيل الله بأموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون - يبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فيها نعيم مقيم - خالدين فيها ابدا ان الله عنده اجر عظيم» [65] . اشهد انک المخصوص بمدحة الله، المخلص لطاعة الله، لم تبغ بالهدى بدلا و لم تشرک بعبادة ربک احدا، و ان الله تعالى استجاب لنبيه صلى الله عليه و اله فيک دعوته. ثم امره باظهار ما أولاک لامته، اعلاء لشانک، و اعلانا لبرهانک، و دحضا للأباطيل، و قطعا للمعاذير، فلما اشفق من فتنة الفاسقين، و اتقى فيک المنافقين، اوحى الله رب العالمين: «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمک من الناس». [66] . فوضع على نفسه اوزار المسير، و نهض فى رمضاء الهجير، فخطب فأسمع، و نادى فأبلغ، ثم سألهم اجمع، فقال: هل بلغت؟ فقالوا: اللهم بلى، فقال: اللهم اشهد، ثم قال: الست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ فقالوا: بلى، فأخذ بيدک، و قال: من كنت مولاه فهذا على مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله. فما امن بما انزل الله فيک

على نبيه الا قليل، و لا زاد اكثرهم غير تخسير، و لقد انزل الله تعالى فيک من قبل و هم كارهون: «يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتى الله بقوم يحبهم و يحبونه أذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ذلک فضل الله يؤتيه من يشاء و الله واسع عليم» [67] . «انما وليكم الله و رسوله و الذين امنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راكعون، و من يتول الله و رسوله و الذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون». [68] . «ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين» [69] ، «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب». [70] . اللهم انا نعلم ان هذا هو الحق من عندک، فالعن من عارضه و استكبر و كذب به و كفر، و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون. السلام عليک يا اميرالمؤمنين، و سيد الوصيين، و اول العابدين، و ازهد الزاهدين، و رحمة الله و بركاته و صلواته و تحياته. انت مطعم الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا لوجه الله، لا تريد منهم جزاء و لا شكورا، و فيک انزل الله تعالى: «و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة و من يوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» [71] . و انت الكاظم للغيظ، و العافى عن الناس، و الله يحب المحسنين، و انت الصابر فى البأساء و الضراء و حين البأس، و انت القاسم بالسوية، و العادل فى الرعية، و العالم بحدود الله من جميع البرية، و الله تعالى أخبر عما أولاک من فضله بقوله: «افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون - اما الذين امنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوى نزلا بما كانوا يعملون». [72] . و انت المخصوص بعلم التنزيل و حكم التأويل، و نص الرسول، و لک المواقف المشهودة، و المقامات المشهورة و الايام المذكورة، يوم بدر و يوم الاحزاب: «اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا - هنالک ابتلى المؤمنون و زلزلوا زلزالا شديدا - و اذ يقول المنافقون و الذين فى قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا - و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا و يستأذن فريق منهم النبى يقولون ان بيوتنا عورة و ما هى بعورة ان يريدون الا فرارا» [73] . و قال الله تعالى: «و لما رأى المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما» [74] ، فقتلت عمروهم و هزمت جمعهم، «و رد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزيزا» [75] . و يوم احد: «اذ تصعدون و لا تلوون على احد و الرسول يدعوهم فى اخراهم» [76] ، و انت تذود بهم [77] المشركين عن النبى ذات اليمين و ذات الشمال، حتى ردهم الله عنكما خائفين، و نصر بک الخاذلين. و يوم حنين على ما نطق به التنزيل: «اذ اعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا و ضاقت عليكم الارض بما رحبت ثم وليتم مدبرين - ثم

انزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين» [78] . و المؤمنون انت و من يليک، و عمک العباس ينادى المنهزمين: يا اصحاب سورة البقرة، يا اهل بيعة الشجرة، حتى استجاب له قوم قد كفيتهم المؤونة، و تكفلت دونهم المعونة. فعادوا ايسين من المثوبة، راجين وعد الله تعالى بالتوبة، و ذلک قول الله جل ذكره: «ثم يتوب الله من بعد ذلک على من يشاء» [79] ، و انت حائز درجة الصبر، فائز بعظيم الاجر. و يوم خيبر اذ ظهر الله خور المنافقين، و قطع دابر الكافرين، و الحمد لله رب العالمين: «و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الادبار، و كان عهد الله مسئولا» [80] . مولاى انت الحجة البالغة، و المحجة الواضحة، و النعمة السابغة، و البرهان المنير، فهنيئا لک بما اتاک الله من فضل، و تبأ لشائبک ذى الجهل. شهدت مع النبى صلى الله عليه و اله جميع حروبه و مغازيه، تحمل الراية امامه، و تضرب بالسيف قدامه، ثم لحزمک المشهور، و بصيرتک فى الامور، امرک فى المواطن، و لم تكن عليک امير، و كم من امر صدک عن امضاء عزمک فيه التقى، و اتبع غيرک فى مثله الهوى، فظن الجاهلون انک عجزت عما اليه انتهى، ضل و الله الظان لذلک و ما اهتدى. و لقد اوضحت ما اشكل من ذلک لمن توهم و امترى بقولک صلى الله عليک: قد يرى الحول القلب وجه الحيلة، و دونها حاجز من تقوى الله، فيدعها رأى العين، و ينتهز فرصتها من لا جريحة [81] له فى الدين، صدقت و خسر المبطلون. و اذ ماكرک الناكثان فقالا: نريد العمرة، فقلت لهما: لعمر كما ما تريدان العمرة لكن تريدان الغدرة، فأخذت البيعة عليهما، و جددت الميثاق فجدا فى النفاق، فلما نبهتهما على فعلهما اغفلا و عادا، و ما انتفعا، و كان عاقبة امرهما خسرا. قم تلاهما اهل الشام فسرت اليهم بعد الاعذار، و هم لا يدينون دين الحق و لا يتدبرون القران، همج رعاع ضالون، و بالذى انزل على محمد فيک كافرون، و لأهل الخلاف عليک ناصرون، و قد امر الله تعالى باتباعک و ندب المؤمنين الى نصرک، و قال عزوجل: «يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين» [82] . مولاى بک ظهر الحق، و قد نبذه الخلق، و اوضحت السنن بعد الدروس و الطمس، فلک سابقة الجهاد على تصديق التنزيل، و لک فضيلة الجهاد على تحقيق التأويل، و عدوک عدو الله، جاحد لرسول الله، يدعو باطلا، و يحكم جائرا، و يتأمر غاصبا، و يدعو حزبه الى النار. و عمار يجاهد و ينادى بين الصفين: الرواح الرواح الى الجنة، و لما استسقى، فسقى اللبن كبر و قال: قال لى رسول الله صلى الله عليه و اله: اخر شرابک من الدنيا ضياح من لبن و تقتلک الفئة الباغية، فاعترضه ابوالعادية الفزارى فقتله. فعلى ابىالعادية لعنة الله و لعنة ملائكته و رسله اجمعين، و على من سل سيفه عليک و سللت سيفک عليه يا اميرالمؤمنين من المشركين و المنافقين الى يوم الدين، و على من رضى بما ساءک و لم يكرهه، و اغمض عينه و لم ينكر، او اعان عليک بيد او لسان، او قعد عن

نصرک، او خذل عن الجهاد معک، او غمط فضلک، و جحد حقک، او عدل بک من جعلک الله اولی به من نفسه، و صلوات الله علیک و رحمة الله و برکاته و سلامه و تحیاته، و علی الائمة من الک الطاهرین، انه حمید مجید. و الامر الاعجب و الخطب الافظع بعد جحدک حقک، غصب الصدیقة الطاهرة الزهراء سیدة النساء فدکا، و رد شهادتک و شهادة السیدین سلالتک و عترة المصطفی صلی الله علیکم، و قد اعلی الله تعالی علی الامة درجتکم، و رفع منزلتکم، و ابان فضلکم، و شرفکم علی العالمین، فأذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا، قال الله جل و عز: «ان الانسان خلق هلوعا - اذا مسه الشر جزوعا - و اذا مسه الخیر منوعا - الا المصلین» [83] . فاستثنی الله تعالی نبیه المصطفی و انت یا سید الاوصیاء من جمیع الخلق، فما اعمه من ظلمک عن الحق، ثم اقرضوک سهم ذوی القربی مکرا، او حادوه عن اهله جورا. فلما ال الامر الیک اجریتهم علی ما اجریا رغبة عنهما بما عند الله لک، فأشبهت محنتک بهما محن الانبیاء عند الوحدة و عدم الانصار، و اشبهت فی البیات علی الفراش الذبیح علیه‌السلام، اذ اجبت کما اجاب، و اطعت کما اطاع اسماعیل صابرا محتسبا، اذ قال له: یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی انشاءالله من الصابرین» [84] . و کذلک انت لما اباتک النبی صلی الله علیه و اله، و أمرک ان تضجع فی مرقده، واقیا له بنفسک، اسرعت الی اجابته مطیعا، و لنفسک علی القتل موطنا، فشکر الله تعالی طاعتک، و ابان عن جمیل فعلک بقوله جل ذکره: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» [85] . ثم محنتک یوم صفین، و قد رفعت المصاحف حیلة و مکرا، فأعرض الشک، و عرف الحق و اتبع الظن، اشبهت محنة هارون اذ امره موسی علی قومه فتفرقوا عنه، و هارون ینادی بهم و یقول: «یا قوم انما فتنتم به و ان ربکم الرحمان فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی» [86] . و کذلک انت لما رفعت المصاحف قلت: یا قوم انما فتنتم بما و خدعتم: فعصوک و خالفوا علیک، و استدعوا نصب الحکمین، فأبیت علیهم، و تبرأت الی الله من فعلهم و فوضته الیهم. فلما اسفر الحق و سفه المنکر، و اعترفوا بالزلل و الجور عن القصد و اختلفوا من بعده، و الزموک علی سفه التحکیم الذی ابیته، و احبوه و حظرته، و اباحوا ذنبهم الذی اقترفوه، و انت علی نهج بصیرة و هدی، و هم علی سنن ضلالة و عمی، فما زالوا علی النفاق مصرین، و فی الغی مترددین، حتی اذاقهم الله و بال امرهم، فأمات بسیفک من عاندک، فشقی و هوی و احیا بحجتک من سعد فهدی، صلوات الله علیک غادیة و رائحة، و عاکفة و ذاهبة، فما یحیط المادح وصفک، و لا یحبط الطاعن فضلک. انت احسن الخلق عبادة، و اخلصهم زهادة، و اذبهم عن الدین، اقمت حدود الله بجهدک، و فللت عساکر المارقین بسیفک، تخمد لهب الحروب ببنانِک، و

تهتک ستور الشبه ببیانک، و تکشف لبس الباطل عن صریح الحق، لا تأخذک فی الله لومة لائم، و فی مدح الله تعالی لک غنی عن مدح المادحین و تقریظ الواصفین، قال الله تعالی: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» [87] . و لما رأیت ان قتلت الناکثین و القاسطین و المارقین، و صدقک رسول الله صلی الله علیه و اله وعده، فأوفیت بعهده، قلت: اما ان أن تخضب هذه من هذه؟ أم متی یبعث اشقاها، واثقا بأنک علی بینة من ربک و بصیرة من امرک، قادم علی الله، مستبشر ببیعک الذی بایعته به، و ذلک هو الفوز العظیم. اللهم العن قتلة انبیائک و اوصیاء انبیائک بجمیع لعناتک، و اصلهم حر نارک، والعن من غصب ولیک حقه، و انکر عهده، و جحده بعد الیقین، و الاقرار بالولایة له یوم اکملت له الدین. اللهم العن قتلة امیرالمؤمنین و من ظلمه، و اشیاعهم و انصارهم، اللهم العن ظالمی الحسین و قاتلیه و المتابعین عدوه و ناصریه، و الراضین بقتله و خاذلیه، لعنا وبیلا. اللهم العن اول ظالم ظلم ال محمد و مانعیهم حقوقهم، اللهم خص اول ظالم و غاصب لال محمد باللعن و کل مستن بما سن الی یوم القیامة. اللهم صل علی محمد و ال محمد خاتم النبیین، و علی علی سید الوصیین و اله الطاهرین، و اجعلنا بهم متمسکین، و بولایتهم من الفائزین الامنین، الذین لا خوف علیهم و لا یحزنون.

دعای آن حضرت در زیارت امیرالمؤمنین در روز عید غدیر

شیخ مفید گوید: از امام عسکری - که بر او درود باد - روایت شده که از پدرش این زیارت را نقل فرمود، و ذکر نمود که آن حضرت در سالی که معتصم ایشان را طلبید در روز غدیر آن سال حضرت امیرمؤمنان - که بر او درود باد - را این گونه زیارت کردند: سلام بر محمد رسول خدا، پایان بخش پیامبران، و سرور رسولان، و برگزیده‌ی پروردگار جهانیان، امین خدا بر وحیش و امور قطعی و حتمی‌اش، و پایان بخش آنچه گذشته، و گشاینده‌ی آنچه در آینده می‌آید، و غالب بر تمامی آنها، و رحمت و برکات و صلوات و تحیات الهی بر او باد، و سلام بر پیامبران و رسولان الهی، و فرشتگان مقرب و بندگان صالح او. سلام بر تو ای امیرمؤمنان، و سرور جانشینان، و وارث دانش پیامبران، و ولی پروردگار جهانیان، و مولای من و مولای مؤمنان، و رحمت و برکات الهی بر تو باد. سلام بر تو ای مولایم ای امیرمؤمنان، ای امین خدا در زمینش، و سفیر او در میان خلقش، و حجت رسای او در میان بندگانش. سلام بر تو ای دین محکم الهی، و راه مستقیم او، سلام بر تو ای خبر بزرگ که در آن اختلاف نموده‌اند و از آن سؤال می‌شوند، سلام بر تو ای امیرمؤمنان. به خدا ایمان آوردی در حالی که آنان نسبت به او مشرک بودند، و حق را تصدیق کردی در حالی که آنان تکذیبش می‌کردند، و در راه خدا جهاد کردی و آنان امتناع می‌ورزیدند، و خالصان بندگی خدا را نموده، بردباری کرده و به حساب خدا گذاردی تا این که مرگت فرا رسید، آگاه باشید که لعنت الهی بر ستمکاران می‌باشد. سلام بر تو ای سرور مسلمانان، و پیشوایان مؤمنان، و راهنمای پرهیزکاران، و راهبر سفید چهرگان، و رحمت و برکات الهی بر تو باد. گواهی می‌دهم که تو برادر پیامبر خدا و جانشین او، و وارث دانش او، و امین او بر دینش، و جانشین او در میان امتش می‌باشی، و تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورد و به آنچه بر پیامبرش نازل کرد تصدیق نمود. گواهی می‌دهم که پیامبر آنچه از جانب خدا بر او در مورد تو نازل شده بود را رسانید، و امرش را بیان نمود، و بر امتش اطاعت و ولایتت را واجب ساخت، و برای تو از آنان بیعت گرفت، و تو را نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان قرار داد، همچنان که خداوند پیامبر را چنین قرار داده است. آنگاه خداوند را بر آنان شاهد گرفت و فرمود: آیا کلام الهی را رساندم؟ گفتند: خدایا آری، فرمود: خدایا گواه باش و برای گواهی و حکم نمودن بین مردم تو کافی هستی، پس لعنت الهی بر کسی باد که بعد از اقرار کردن ولایتت را انکار نمود، و عهد و پیمانت را بعد از میثاق شکست، و گواهی می‌دهم که تو به عهد الهی وفا کردی و خدا نیز به عهد خود با تو وفا نمود

«و هر که به عهدی که با خدا بسته وفادار ماند خداوند پاداش زیادی را به او خواهد داد». و گواهی می‌دهم که حقیقتا امیرمؤمنانی، آنکه به ولایت تو قرآن گویا بوده، و پیامبر بر این عهد برای تو از امت پیمان گرفت، و گواهی می‌دهم که تو و عمویت و برادرت، کسانی هستید که با جانهایتان با خدا معامله کردید، و خداوند این آیات را در مورد شما نازل فرمود: «خداوند از مؤمنان جان‌ها و مالهایشان را در مقابل بهشت خرید، در راه خدا می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند، و این وعده‌ای است حق که در تورات و انجیل و قرآن مکتوب می‌باشد، و چه کسی از خدا وفادارتر به عهد و پیمانش می‌باشد، پس شما را بشارت باد به معامله که انجام دادید و این رستگاری بزرگ است - توبه کنندگان، عبادت کنندگان، ستایش کنندگان، روزه گیران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، امر به معروف و نهی از منکر کنندگان و حافظان حدود الهی و مؤمنان را بشارت باد». ای امیرمؤمنان، گواهی می‌دهم که شک کننده در تو به پیامبر امین ایمان نیاورده، و روی گردان از تو به سوی دیگری از دین محکم الهی، که پروردگار جهانیان از آن خشنود می‌باشد و آن را به ولایت تو در روز غدیر کامل نموده، کناره گرفته است. و گواهی می‌دهم منظور از این کلام خدای عزیز مهربان تو هستی: «و به درستی که این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و راه‌های دیگر را پیروی ننمائید که از راه خداوند پراکنده می‌گردید»، سوگند به خدا هر که از غیر تو پیروی کرد گمراه شد و گمراه کرد، و هر که با تو دشمنی نمود از حق کناره گرفت. خدایا! امرت را شنیده و فرمانبرداریت کردیم، و از راه مستقیمت پیروی نمودیم، پس پروردگارا ما را هدایت نما، و قلوبمان را بعد از این که به طاعتت هدایت کردی از آن منحرف نما، و ما را از شکرگزاران نعمت‌هایت قرار ده. و گواهی می‌دهم که تو همواره با هوای نفس مخالفت کرده، و هم پیمان تقوا بوده، و بر فروبردن خشمت توانا بودی، و ازمردم چشم‌پوشی کرده و از آنان در می‌گذشتی، و هر گاه خدا نافرمانی شود خشمگین، و هر گاه خداوند فرمانبرداری می‌شد خشنود بودی، و به آنچه خداوند به تو عهد کرده بود عمل کرده، و برای آنچه نگاهداری آن به عهده‌ی تو بود نگاهدارنده، و برای آنچه به تو امانت سپرده شده بود حافظ و نگاهبان بودی، آنچه حامل آن گردیده بودی را رساننده، و در انتظار آن چه بدان وعده داده شده بودی بسر می‌بردی. و گواهی می‌دهم بخاطر ناتوانی راه تقیه را انتخاب نکردی، و به خاطر ناشکیبائی از حقت صرف نظر ننمودی، و به خاطر ترس از جهاد با نافرمانان کناره نگرفتی، و به خاطر خدعه و نیرنگ بر خلاف آنچه خداوند را خشنود می‌سازد خشنودی خود را آشکار نساختی، و در آنچه در راه خدا به تو رسید سستی ننمودی، و به خاطر ترس از طلب کردن حقت ناتوان نشده و درمانده نگردیدی. پناه بر خدا که

این گونه باشی، بلکه آنگاه که مورد ستم واقع شدی به حساب پروردگارت گذاردی، و امرت را به او واگذار نمودی، و به آنان یادآوری کردی اما پذیرا نشدند، و پندشان دادی اما تأثیری نبخشید، و از خدا آنان را ترساندی اما نهراسیدند. و گواهی می‌دهم که تو ای امیرمؤمنان در راه خدا آن گونه که سزاوار بود جهاد و کوشش کردی، تا این که خداوند تو را به جوارش فراخواند، و به اختیارش تو را به سویش بازگرداند، و با کشتن تو حجت را بر دشمنانت قطعی ساخت، تا حجت به سود تو و بر علیه آنان باشد، همراه با حجت‌های رسائی که بر تمامی بندگان در اختیار داری. سلام بر تو ای امیرمؤمنان، خالصانه عبادت خدا را نموده، و بردبارانه در راه خدا مبارزه کردی، و جانت را به خدا بخشیدی، و به کتابش عمل کرده، و سنت پیامبرش را پیروی نموده، و نماز را برپا داشته و زکات را دادی، و تا قدرت و توانائی داشتی امر به معروف کرده و نهی از منکر نمودی، برای بدست آوردن آنچه نزد خدایت بود، و به وعده‌های او راغب و مایل بودی. از مشکلات باکی نداشته و در سختی‌ها ناتوان نمی‌گردیدی، و از جنگجویی کناره نگرفتی، دروغ گفته آنکه غیر از این امور را به تو نسبت داده و تهمت باطل بر تو زده است، و نابود باد آن که از تو کناره گرفت. در راه خدا آن گونه که سزاوار بود جهاد نموده، و بر آزارها به حساب خدا صبر و بردباری کردی، و تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورد، و برای او نماز گزارد، و جهاد کرد، و چهره‌اش را در سرزمین شرک و بت‌پرستی نمایان ساخت در حالی که زمین پر از گمراهی بود و شیطان آشکارا پرستش می‌شد. و تو این کلام را فرمودی: کثرت مردم در اطراف من بر عزت و گرامیداشتم نمی‌افزاید، و پراکندگی آنان از من وحشتم را زیاد نمی‌گرداند، و اگر تمامی مردم مرا رها سازند نالان نمی‌شوم، به ریسمان الهی چنگ زدی و عزیز و گرامی شدی، و آخرت را بر دنیا ترجیح دادی و زاهد گردیدی، خدا تو را تأیید کرد و هدایت نمود، و تو را خالص گردانید و تو را برگزید. کارهایت با یکدیگر ضدیتی نداشته، و گفتارت با یکدیگر تفاوتی ندارد، و حالاتت دگرگون نگردیده، و ادعا و تهمت دروغین بر خدا نبستی، به زندگی زودگذر دنیا حریص نبوده و گناهان تو را چرکین ننمود، و همواره بر دلیل آشکاری از پروردگارت و بر یقین از کارت ثابت قدم بودی، به حق و راه مستقیم هدایت کردی. گواهی راستین می‌دهم، و سوگند درستی به خداوند می‌خورم که محمد و خاندان او - که درود خدا بر آنان باد - سروران خلقند، و تو مولایم و مولای مؤمنانی، و تو بنده‌ی خدا و ولی او و برادر پیامبر و جانشین او و وارث او هستی، و او به تو چنین فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد آن که نسبت به تو کفر ورزید به من ایمان نیاورده، و هر که منکر تو شد به خدا اقرار و اعتراف ننموده است. و به تحقیق گمراه شد آنکه مردم را از تو برگردانید، و هر که به سوی تو

راهنمایی و هدایت نشده به سوی خدا و من هدایت نگردیده است، و این سخن پروردگار بزرگ من است که فرمود: «و به درستی که من آمرزنده‌ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح انجام داد آنگاه هدایت شد» به ولایت تو. مولایم فضلت پنهان نشده، و نورت خاموش نمی‌گردد، هر که تو را انکار نمود ستمکار و بسیار بد بخت است، مولایم تو حجت بر بندگانی، و هدایتگر به راه درست، و توشه برای روز قیامت. مولایم خداوند در دنیا ارزش و مقامت را بالا برده، و در بهشت درجه و مرتبه‌ات را برتر گردانیده، و تو را بر آنچه بر مخالفانت پوشیده مانده، و بر آنچه بین تو و موهبت‌های الهی که برای تو مقرر کرده بود حائل گردیده بینا کرد. پس لعنت الهی بر آنان که هتک حرمتت را جایز دانستند، و حق را از تو کنار زدند، و گواهی می‌دهم که آنان زیانکارند، کسانی که چهره‌هاشان را آتش جهنم می‌گدازد و آنان در آنجا عبوس و گرفته هستند. و گواهی می‌دهم که اقدام ننموده، و باز نایستادی، و سخن نگفته، و امساک ننمودی جز به امری از جانب خدا و پیامبرش، و فرمودی: سوگند به آنکه جانم در اختیار اوست پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - به من نگریست در حالی که شجاعانه شمشیر می‌زدم و فرمود: ای علی جایگاه تو در برابر من همانند جایگاه هارون در برابر موسی است جز آنکه پیامبری بعد از من نمی‌آید، و به تو اعلام می‌دارم که مرگ و زندگیت با من و در راه من است، سوگند به خدا دروغ نگفته و به من دروغ گفته نشده است، و گمراه نشده و کسی به وسیله‌ی من گمراه نگردید، و عهد و پیمان پروردگارم بر خودم را فراموش نکرده‌ام، و من بر دلیل آشکاری از جانب خدا که بر پیامبرش بیان نمود و آن حضرت برایم ذکر کرد حرکت می‌نمایم، و من بر راه روشن قرار دارم، آن را آشکارا و بدون هراس می‌گویم، سوگند به خدا که راست گفتی و حق بیان کردی. پس لعنت الهی بر کسی که تو را با دشمنانت برابر نمود، و خدایی که نامش بزرگ است می‌فرماید: «آیا دانایان با نادانان مساویند»، پس لعنت الهی بر کسی که از تو روی گرداند به سوی کسی که خداوند ولایتت را بر او واجب ساخته بود، در حالی که تو ولی خدا و برادر رسول او هستی، و دفاع کننده از دینش می‌باشی، و کسی که قرآن به برتریش گواهی داد، خداوند بزرگ می‌فرماید: «و خداوند جهادگران را بر آنان که نشستند با اجری بزرگ برتری داد، درجات و مقاماتی از او و بخشش و رحمتی از جانب او، و خداوند بخشنده و مهربان است». و خداوند می‌فرماید: «آیا آب دادن به حجاج و آباد کردن مسجد الحرام همانند ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خداست نزد خداوند مساوی نیستند، و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند - آنان که ایمان آورده و هجرت نمودند و در راه خدا به اموال و جانهایشان جهاد کردند نزد خداوند درجات بیشتری دارند و آنان رستگارانند - پروردگارشان آنان را به رحمتی از جانب

خودش و خشنودی و بهشت‌هایی که در آنجا منعم و جاودانند بشارت می‌دهد - جاودانه در آنجا باقی می‌مانند و بدرستی که نزد خداوند پاداش بزرگی است». گواهی می‌دهم که تو به مدح الهی اختصاص داده شده مخلص در فرمانبری خدا می‌باشی، در برابر هدایت الهی راه دیگری را انتخاب نکرده، و در پرستش پروردگارت کسی را شریک قرار ندادی، و خداوند دعای پیامبرش - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - در مورد تو را اجابت کرد. آنگاه او را امر کرد به بیان آنچه تو را نسبت به امتش سزاوار آن نمود، به خاطر بالا بردن منزلتت، و آشکار ساختن برهان و دلیلت، و نابودی گفتارهای باطل، و قطع عذرها، آنگاه که پیامبر از فتنه‌ی فاسقان هراسید، و از تو در مورد منافقان بیمناک گردید پروردگار جهانیان وحی فرمود: «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده را برسان و اگر انجام ندهی رسالتت را نرسانده‌ای و خدا تو را از مردم نگاه می‌دارد». پس پیامبر سنگینی‌های مسیر را بر گردن نهاد، و در هنگام آفتاب سوزان برخاست و خطبه خواند و شنواند و ندا کرد و رساند، آنگاه از همه‌ی آنان پرسید: آیا رسانده‌ام؟ گفتند: خدایا آری، فرمود: خدایا شاهد باش، سپس فرمود: آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم، گفتند: آری، پس دستت را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوستانش را دوست، و دشمنانش را دشمن دار، یاری کنندگانش را یاری و خوارکنندگانش را خوار نما. به آنچه خداوند در مورد تو بر پیامبرش نازل فرموده بود جز اندکی ایمان نیاوردند، و اکثر مردم زیانکار شدند، و خدای بزرگ در مورد تو قبل از این جریان این آیه را نازل کرد در حالی که آنان را ناخوش آمد: «ای ایمان آورندگان هر کس از شما که از دینش بازگردد به زودی خداوند گروهی را می‌آورد که ایشان را دوست بدارد و آنان نیز خدای را دوست دارند، نزد مؤمنان خود را کوچک نموده و در برابر کافران سربلندند، در راه خدا جهاد کرده و از ملامت ملامت کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الهی است که بر هر کس بخواهد می‌دهد و رحمت الهی گسترده بوده و او داناست». «به درستی که ولی شما خداست و رسول او و کسانی که نماز بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، و هر که با خدا و رسول او و ایمان آورندگان دوستی نماید به درستی که حزب خداوند پیروزند». «پروردگارا! به آنچه فرستاده‌ای ایمان آورده و پیروی پیامبر را می‌نمائیم ما را از گواهان قرار ده»، «پروردگارا قلبهایمان را بعد از آن که ایمان آوردیم منحرف مفرما و از جانب خودت رحمتی بما ارزانی دار، به درستی که تو بسیار بخشنده‌ای». خدایا! می‌دانیم آن از جانب تو حق است، پس هر که با آن جدل و منازعه کرد و استکبار ورزید و تکذیب نمود و کافر شد را لعنت کن، و ستمکاران به زودی می‌دانند که به کدام جایگاه خواهند رفت. سلام بر تو ای

امیرمؤمنان، و سرور جانشینان، و اولین عبادت کنندگان، و زاهدترین زاهدان، و رحمت و برکات و صلوات و تحیات الهی بر او باد. تو با آن که گرسنه بودی در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر غذا دادی، و از آنان پاداش و سپاس را خواستار نبودی، و در مورد تو خداوند بزرگ نازل فرمود: «و دیگران را بر خود مقدم دارند و اگر چه بر آنان تنگدستی باشد، و هر که حرص خود را نگاه دارد آنان رستگارانند». و تو فروبرنده‌ی خشم، و درگذرنده‌ی از مردم بودی، و خدا نیکوکاران را دوست دارد، و تو بردبار در مشکلات و پریشانی‌ها و در هنگام جنگ بودی، و تو تقسیم کننده‌ی عادلانه، و دادگر در میان مردم، و دانا به حدود الهی از تمام مردم بودی، و خدای بزرگ از فضلی که تو را بدان اختصاص داده سخن گفته و می‌فرماید: «آیا کسی که مؤمن است همانند فاسق است آنان مساوی نیستند، اما کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند جایگاه آنان بهشتهایی است که در آن فرود آیند به خاطر آنچه انجام داده‌اند». و تو اختصاص داده شده‌ای به علم تنزیل قرآن و حکم تأویل آن، و نص پیامبر، و برای توست جایگاه‌ها و مراتب آشکار، و روزهای ذکر شده، روز بدر و روز احزاب، که خداوند می‌فرماید: «آنگاه که دیدگان تیره و تار شد و جان‌ها به حنجره‌ها رسید، و گمان‌های بسیار به خدا می‌برید - آنجا مؤمنان آزمایش شده و تکانده شدند تکان دادنی - و آنگاه که منافقین و کسانی که قلبشان مریض است می‌گویند: وعده‌ی خدا و رسولش جز غرور هیچ چیز دیگر نبود - و هنگامی که گروهی از آنان می‌گویند: ای اهل مدینه جای اقامتی برای شما نیست بازگردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می‌گرفتند و می‌گفتند: خانه‌هایمان خالی است در حالی که این گونه نبود قصد آنان فرار بود». و خداوند می‌فرماید: «و زمانی که مؤمنان گروه‌های مخالف را دیدند گفتند این چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده بودند و خدا و رسولش راست گفتند، و بر ایمان و تسلیمشان افزوده شد»، عمرو بن عبدود را کشتی، و گروهشان را متفرق ساختی، «و خداوند کافران را با خشمی که داشتند بازگرداند و خیری را به دست نیاوردند و خداوند مؤمنان را از جنگ و مبارزه کفایت فرمود و خداوند توانا و گرامی است». و در روز جنگ احد که می‌فرماید: «آنگاه که بالا می‌رفتید و به کسی توجهی نمی‌کردید و پیامبر آنان را از پشت سرشان فراخواند»، و تو مشرکین نادان را از چپ و راست پیامبر دور می‌کردی، تا این که خداوند آنان را در حالی که می‌ترسیدند از شما دور نمود و مسلمانان شکست خورده را به تو یاری کرد. و در روز جنگ حنین آن گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «آنگاه که کثرت دشمنان شما را به تعجب واداشت و چیزی شما را از آنان بی‌نیاز ننمود و زمین با همه‌ی گستردگی بر شما تنگ آمد و پشت نموده و روی گردانیدند - آنگاه خداوند آرامش را بر پیامبر و مؤمنان نازل فرمود». و

منظور از مؤمنان در این آیه تو و همراهان تو بودند، و عمویت عباس به گریزندگان فریاد برآورده و می‌گفت: ای اصحاب سوره‌ی بقره، ای کسانی که در زیر درخت با پیامبر بیعت کردید، تا این که گروهی سخنش را پاسخ دادند که رنج آنها را تو به دوش گرفته و جنگ را از آنان کفایت نمودی. مأیوس از ثواب الهی، و امیدوار به وعده‌ی الهی در مورد توبه بازگشتند، و این همان سخن خدای بزرگ است که می‌فرماید: «آنگاه بعد از این ماجرا خداوند توبه‌ی هر که را خواهد قبول می‌کند»، و تو درجه‌ی صبر را به دست آوردی، و موفق به کسب پاداش بسیاری شدی. و در روز جنگ خیبر آنگاه که خداوند ناتوانی منافقین را آشکار ساخت و کافران را نابود نمود، و سپاس خدای را سزاست که می‌فرماید: «در گذشته با خداوند پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و عهد و پیمان خداوند مورد بازخواست قرار می‌گیرد». مولایم تو حجت رسای الهی، و راه روشن، و نعمت گسترده، و برهان نورانی هستی، گوارا باد آنچه از فضل الهی که شامل حالت شده، و نابود باد دشمن جاهل و نادانت. در تمامی جنگ‌ها و نبردهای پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - حضور داشتی، پیشاپیش آن حضرت پرچم را به حرکت درآورده و شمشیر می‌زدی، آنگاه برای انضباط در کارت و آگاهی بسیارت در امور در جنگ‌ها تو را امیر لشکر می‌کرد در حالی که تو فرماندهی نداشتی، و چه بسیار از تصمیماتت که تقوایت باعث عدم انجام آن گردید و غیر تو در همانند آن کار از هوای نفسش پیروی نمود، و نادانان گمان کردند که تو از رسیدن به آن ناتوانی، به خدا سوگند کسی که این گونه گمان کرد گمراه شده و هدایت نگردیده است. و این امر را برای آنان که در این زمینه دچار اشکال شده و توهمات نابجا نموده‌اند روشن ساخته و فرمودی - که درود خدا بر تو باد -: گاه انسان آگاه و ماهر راه چاره را می‌یابد اما مانعی چون تقوای الهی در سر راه قرار دارد از این رو آشکارا آن راه چاره را رها می‌سازد، اما کسی که در دین تقوای الهی کسب نکرده به دنبال همان فرصت می‌گردد، راست گفتی و باطلان زیانکار شدند. و هنگامی که طلحه و زبیر بیعتت را شکستند و گفتند: می‌خواهیم به عمره برویم، به آنان گفتی: قسم به جانتان قصد رفتن به عمره را ندارید بلکه قصد شکستن پیمان و خیانت نمودن را دارید، از آنان بیعت گرفتی و تجدید پیمان نمودی، اما آنان در نفاق و دورویی جدیت کرده و اصرار ورزیدند، آنگاه که در هنگام جنگ آنان را بر کارشان متنبه ساختی خود را غافل دانسته و بازگشتند اما این بازگشت برایشان سودی نداشت، و عاقبت کارشان به زیانکاری خاتمه یافت. به دنبال آنان اهل شام بودند که بر علیه تو جنگ کردند، بعد از قطع عذرشان به سوی ایشان حرکت کردی، در حالی که آنان به دین حق گرایش نداشته و در قرآن تدبر و اندیشه نمی‌کردند، انسان‌هایی پست، بی‌فکر و اندیشه و گمراه بودند، و

به آنچه بر پیامبر در مورد تو نازل شده بود کافر، و مخالفان را بر علیه تو یاری می‌کردند، در حالی که خداوند امر به اتباع و پیروی تو کرده و مؤمنان را به یاریت فراخوانده بود، و خداوند می‌فرماید: «ای ایمان آورندگان، تقوای الهی پیشه سازید و همراه راستگویان باشید». مولایم به تو حق آشکار شد در حالی که مردم آن را رها ساخته بودند، و سنت‌های الهی را بیان کردی بعد از آن که محو و نابود شده بود، برای توست پیشی‌گرفتن در جهاد برای اثبات حقانیت قرآن، و برای توست فضیلت جهاد برای تحقق تأویل آن در جامعه، و دشمن تو دشمن خدا و منکر پیامبر اوست، به سوی باطل خوانده و ستمکارانه حکم می‌دهد، و غاصبانه حکومت کرده و گروهش را به سوی آتش فرامی‌خواند. در حالی که عمار جهاد می‌کرد و بین دو صف فریاد می‌زد: بشتابید بشتابید به سوی بهشت، و همین که طلب آب نمود و شیر به او داده شد ندای تکبیر سر داد و گفت: پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - به من فرمود: آخرین نوشیدنیت در این دنیا مخلوطی از شیر و آب است و گروه تجاوزگر تو را می‌کشند، ابوالعادیه فزاری جلوی او را گرفت و او را شهید کرد. پس ای امیرمؤمنان تا روز قیامت لعنت خدا و تمامی فرشتگان و پیامبران الهی بر ابوالعادیه و بر منافقین و مشرکانی که شمشیر بر علیه تو کشیدند، و تو بر علیه آنان شمشیر کشیدی، و بر آنان که به آنچه تو را ناراحت می‌کرد خرسند بودند و آن را بد نمی‌شمردند، و از آن چشم فرومی‌بست و انکار نمی‌نمود، یا با دست و زبان دشمنانت را یاری می‌کرد، یا از یاریت دست برداشت، یا از جهاد با تو کناره گرفت، یا فضلت را حقیر شمرد و حقت را منکر شد، یا از تو به سوی دیگر رفت در حالی که تو را خداوند از خودش به او سزاوارتر قرار داد، و درود و رحمت و برکات و سلام و تحیات الهی بر تو و بر پیشوایان از خاندان پاکت باد، به درستی که خداوند ستوده و بزرگوار است. و امر عجیب و موضوع شگفت‌آمیز بعد از انکار حق تو، غصب فدک حضرت صدیقه‌ی طاهره زهرا که سرور زنان است می‌باشد، و رد شهادت و گواهی تو و دو سرور (امام حسن و امام حسین علیهماالسلام)، که فرزندان تو و از خاندان پیامبر بودند - که درود خدا بر شما باد - می‌باشد، در حالی که خداوند بزرگ مقام شما را بر تمامی امت برتر گرداند، و جایگاه شما را بالا برد، و فضلتان را آشکار ساخت، و بر تمامی جهانیان شرافتتان بخشید، و از شما هر پلیدی را دور کرد و شما را پاکیزه نمود، خداوند بزرگ می‌فرماید: «به درستی که انسان ناشکیبا خلق شده است - هر گاه بدی به او برسد سخت ناراحت می‌شود - و آنگاه که خیری به او برسد مانع از رسیدن آن به دیگران می‌گردد - جز نمازگزاران». و خداوند پیامبر برگزیده‌اش و تو ای سرور جانشینان را از تمامی مردم استثنا نمود، از این رو آنان که تو را از رسیدن به حقت منع نمودند چقدر حیران و

گمراهند، آنگاه از روی مکر و فریب سهم ذوی القربی را از تو بریده، یا به ستم آن را از صاحبان اصلی آن به جهت دیگری متوجه ساختند. آنگاه که امر خلافت ظاهری به تو رسید کار را به همان صورت که آنان عمل کرده بودند قرار داده و تغییر ندادی، گرفتاریت همانند گرفتاری و مشکلات پیامبران در هنگام تنهائی و بدون یاور بودن گردید، خوابیدنت در بستر پیامبر همانند اسماعیل ذبیح‌الله - که بر او درود باد - بود، چرا که به خوابیدن در بستر پیامبر پاسخ مثبت دادی همان گونه که اسماعیل به پدرش پاسخ مثبت داد، و فرمانبرداری کردی همان گونه که او بردبارانه برای خدا صبر نمود، آنگاه که پدرش به او گفت: «ای پسرم در خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم فکر کن ببین عقیده‌ات چیست، گفت: ای پدرم آنچه بدان مأمور شده‌ای را انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از بردباران خواهی یافت». و همچنین هنگامی که پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تو را در بسترش خواباند و تو را امر به خوابیدن کرد، تا جانت را سپر بلای او بگردانی، شتابان اطاعت او کرده و پاسخ مثبت داده، و جانت را در معرض مرگ قرار دادی، از این رو خداوند بزرگ فرمانبرداریت را سپاس گذارده و کار زیبایت را با این فرموده‌اش در قرآن آشکار ساخت: «و بعضی از مردم کسانی هستند که جانشان را در راه کسب خشنودی خدا می‌فروشند». و گرفتاری و مشکلات تو در جنگ صفین، در حالی که قرآن‌ها به حیله و نیرنگ بر سر نیزه رفته بود، شک پدیدار گشت و حق به کناره گرفت و گمان پیروی شد، این مشکل همانند مشکل و گرفتاری حضرت هارون بود، آنگاه که حضرت موسی او را امیر قومش گردانید و آنان از گرد او پراکنده شدند، و هارون بر آنان فریاد می‌زد و می‌گفت: «ای گروه - به وسیله سامری - مورد امتحان قرار گرفته‌اید و پروردگار شما بخشنده است، پس از من پیروی کرده و امرم را فرمانبرداری کنید، گفتند از آن کناره نمی‌گیریم تا موسی نزد ما بازگردد». و همچنین تو هنگامی که قرآن‌ها بالای نیزه رفت فرمودی: ای گروه به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و به شما مکر زده‌اند، اما نافرمانیت کرده و با تو مخالفت نمودند، و خواستند دو حکم قرار دهید، اما ابا نمودی، و به سوی خدا از کارشان بیزاری جستی، و آنان را به خودشان واگذار نمودی. آنگاه که حقانیت حق آشکار و بطلان باطل روشن شد، و به لغزش خود و انحراف از راه درست اعتراف کردند، بعد از آن اختلاف نمودند، و از روی سفاهت و نادانی تو را به قضیه‌ی حکمیت ملزم نمودند که تو از آن امتناع داشتی و آنان را منع نمودی، اما ایشان آن را دوست داشتند و گناهی که انجام دادند مجوز این کار بر ایشان شد، در حالی که تو در راه آگاهی و هدایت قرار داشته و آنان در راه‌های گمراهی و کوری گام برمی‌داشتند، همین گونه بر نفاق و دوروئی اصرار ورزیده و در گمراهی

قرار داشتند، تا این که خداوند جزای کارشان را به آنان چشانید، و با شمشیرت کسانی را که با تو دشمنی کردند را میراند و بدبخت و گمراه شدند، و به حجتت هر که سعادتمند شد را زنده کرد و هدایت گردید، درود خدا بر تو باد هر صبحگاه و شامگاه، و در کوچ کردن و رفتن، توصیفگر به درک اوصافت نرسیده، و عیب‌جو فضلت را نابود نسازد. تو برترین مردم از جهت عبادت، و خالصترین آنها در جهت زهد و پارسائی، و دفاع کننده‌ترین آنها از دین خدا بودی، با تلاشت حدود الهی را برپا ساخته، و با شمشیرت لشکریان از دین خارج شده را درهم شکستی، آتش جنگ‌ها را با سرانگشتانت خاموش کرده، و پوشش‌های شبهات را با گفتارت از هم دریده، و آمیختگی حق به باطل را برطرف نمودی، در راه خدا از ملامت ملامت کننده نهراسیدی، و در مدح و ستایش خداوند بی‌نیازی است از مدح مداحان و توصیف توصیفگران، آنجا که می‌فرماید: «و بعضی از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا عهد بسته بودند صادقانه عمل کردند، پس در این راه گروهی از آنان به شهادت رسیدند و گروهی در انتظار به سر می‌برند و عهد خود را تبدیل ننمودند». و هنگامی که دیدی که عهد شکنان (طلحه و زبیر) و ستمکاران (معاویه) و از دین خارج شوندگان (خوارج) را به قتل رسانده‌ای و وعده‌ی پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - به ثبوت رسید و تو به عهدت وفا کردی، فرمودی: آیا آن لحظه فرانرسیده که محاسنم با خون قلبم رنگین شود، یا کی شقی‌ترین مردم برای این عمل برانگیخته می‌شود، در حالی که مطمئن بودی که بر برهانی روشن از پروردگارت و آگاهی کامل از کارت قرار داری، به سوی خدا می‌رفتی، خرسند به معامله‌ای که با خدا نموده بودی، و این به راستی رستگاری بزرگ است. خدایا! قاتلان پیامبرانت و جانشینان پیامبرانت را به تمامی لعنت‌هایت لعنت کن، و سوزش آتش دوزخت را به آنان برسان، و لعنت کن آنانی که حق ولیت را غصب کردند، و عهدش را انکار نمودند و بعد از یقین و اعتقاد به او و اقرار به ولایت او در روز غدیر خم منکر او گردیدند. خدایا! قاتلان امیرالمؤمنین و آنانی که به او ستم روا داشتند و پیروان و یاورانش را لعنت کن، خدایا ستم کنندگان به حسین و قاتلان او و پیروی کنندگان و یاوران دشمنش، و آنان که از شهادت او خرسند شدند و خوارکنندگان او را با شدیدترین درجه لعنت کن. خدایا! اولین ستمگری که به خاندان پیامبر ظلم و ستم روا داشت، و کسانی که ایشان را از حقوقشان بازداشتند را لعنت کن، خدایا اولین ستمگر و غاصب خاندان پیامبر و هر پیروی کننده از راهش را تا روز قیامت به لعنت خود مخصوص گردان. خدایا! بر محمد خاتم پیامبران و بر علی سرور جانشینان و خاندان پاکش درود فرست، و ما را چنگ زننده به آنان و به ولایت آنان و از آنان که رستگار شده و به ایمنی رسیدند قرار ده، کسانی که هیچ ترس و اندوهی برای ایشان نیست.

دعاؤه فی زیارة سیدالشهداء

اشاره

عن سليمان المروزى، عن الرجل عليه‌السلام قال: تقول عند قبر الحسين عليه‌السلام: السلام عليک يا اباعبدالله، السلام عليک يا حجة الله فى ارضه و شاهده على خلقه، السلام عليک يابن رسول‌الله، السلام عليک يابن على المرتضى، السلام عليک يابن فاطمة الزهراء. أشهد أنک قد أقمت الصلاة، و اتيت الزكاة، و أمرت بالمعروف، و نهيت عن المنكر، و جاهدت فى سبيل الله حتى أتاک اليقين، و صلى الله عليک حيا و ميتا. ثم ضع خدک الايمن على القبر و قل: اشهد انک على بينة من ربک، جئتک مقرا بالذنوب، اشفع لى عند ربک يابن رسول‌الله - ثم اذكر الائمة واحدا واحدا و قل: اشهد انهم حجج الله. ثم قل: اكتب لى عندک عهدا و ميثاقا بانى اتيتک مجددا الميثاق، فاشهد لى عند ربک، انک انت الشاهد.

دعای آن حضرت در زیارت امام حسین

سلیمان مروزی از آن حضرت روایت کرده که فرمود: کنار قبر امام حسین - که بر او درود باد - می‌گویی: سلام بر تو ای اباعبدالله، سلام بر تو ای حجت الهی در زمین و گواه او بر خلقش، سلام بر تو ای پسر پیامبر خدا، سلام بر تو ای پسر علی مرتضی، سلام بر تو ای پسر فاطمه زهرا. گواهی می‌دهم که نماز را به پا کرده و زکات دادی، و امر به معروف و نهی از منکر نمودی، و در راه خدا جهاد و تلاش نمودی تا این که مرگت فرارسید، و درود خدا بر تو در حال زندگیت و در زمان مرگت. آنگاه گونه‌ی راستت را روی قبر نهاده و می‌گویی: گواهی می‌دهم که تو بر برهان از پروردگارت قرار داری، نزد تو آمده‌ام در حالی که به گناهانم اقرار دارم، ای پسر رسول خدا نزد پروردگارت شفاعت مرا بنما - آنگاه نام ائمه را یکی یکی ذکر کرده و می‌گویی: گواهی می‌دهم که اینان حجت‌های الهی هستند. سپس بگو: در نزد خود عهد و پیمانی برایم بنویس که نزد تو آمده‌ام تا تجدید میثاق نمایم، پس نزد پروردگارت به آن گواهی ده، به درستی که تو شاهد و گواهی.

دعاؤه فی زیارة الکاظم و الجواد

اشاره

عن ابی‌الحسن علیه‌السلام قال: تقول ببغداد: السلام علیک یا ولی الله، السلام علیک یا حجة الله، السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض، السلام علیک یا من بدا لله فی شأنه، اتیتک عارفا بحقک، معادیا لاعدائک، فاشفع لی عند ربک یا مولای. قال: و ادع الله و اسأل حاجتک، قال: سلم بهذا علی ابی‌جعفر محمد بن علی علیهماالسلام.

دعای آن حضرت در زیارت امام کاظم و جواد

از آن حضرت روایت شده که در بغداد می‌گوئی: سلام بر تو ای ولی خدا، سلام بر تو ای حجت الهی، سلام بر تو ای نور خدا در تاریکی‌های زمین، سلام بر تو ای آن که در مورد او خدا اراده‌اش را آشکار ساخت، نزد تو آمده‌ام در حالی که به حقت آگاه بوده، دشمن دشمنانت می‌باشم، ای مولایم نزد پروردگارت شفاعت مرا بنما. فرمود: و خدای را بخوان و حاجتت را درخواست کن، و فرمود: با این زیارت به ابی‌جعفر محمد بن علی علیهماالسلام نیز سلام بگو.

دعاؤه فى الزيارة الجامعة

اشاره

عن النخعی قال: قلت لعلی بن محمد علیهماالسلام: علمنی یا ابن رسول‌الله قولا اقوله بلیغا کاملا اذا زرت واحدا منکم، فقال: اذا صرت الی الباب فقف و اشهد الشهادتین، و انت علی غسل. فاذا دخلت و رأیت القبر فقف و قل: الله اکبر الله اکبر - ثلاثین مرة، ثم امش قلیلا، و علیک السکینة و الوقار، و قارب بین خطاک، ثم قف و کبر الله عزوجل ثلاثین مرة، ثم ادن من القبر و کبر الله أربعین مرة، تمام مائة تکبیرة. ثم قل: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة، و موضع الرسالة، و مختلف الملائکة، و مهبط الوحی، و معدن الرحمة، و خزان العلم، و منتهی الحلم، و اصول الکرم، و قادة الامم، و اولیاء النعم، و عناصر الابرار، و دعائم الأخیار، و ساسة العباد، و ارکان البلاد، و ابواب الایمان، و امناء الرحمن، و سلالة النبیین، و صفوة المرسلین، و عترة خیرة رب العالمین، و رحمة الله و برکاته. السلام علی ائمة الهدی، و مصابیح الدجی، و اعلام التقی، و ذوی النهی، و اولی الحجی، و کهف الوری، و ورثة الانبیاء، و المثل الاعلی، و الدعوة الحسنی، و حجج الله علی اهل الاخرة، و الاولی و رحمة الله و برکاته. السلام علی محال معرفة الله، و مساکن برکة الله، و معادن حکمة الله، و حفظة سر الله، و حملة کتاب الله، و اوصیاء نبی الله، و ذریة رسول الله صلی الله علیه و اله، و رحمة الله و برکاته. السلام علی الدعاة الی الله، و الادلاء علی مرضات الله، و المستقرین فی امر الله، و التامین فی محبة الله، و المخلصین فی توحید الله، و المظهرین لامر الله و نهیه، و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول، و هم بامره یعملون، و رحمة الله و برکاته. السلام علی الائمة الدعاة، و القادة الهداة، و السادة الولاة، و الذادة الحماة، و اهل الذکر، و اولی الامر، و بقیة الله و خیرته، و حزبه و عیبة علمه، و حجته و صراطه، و نوره و برهانه، و رحمة الله و برکاته. اشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شریک له کما شهد الله لنفسه، و شهدت له ملائکته، و اولوا العلم من خلقه، لا اله الا هو العزیز الحکیم، و اشهد ان محمدا عبده المنتجب، و رسوله المرتضی، ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله، و لو کره المشرکون. و اشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون، المعصومون المکرمون، المقربون المتقون، الصادقون المصطفون. المطیعون لله، القوامون بامره، العاملون بارادته، الفائزون بکرامته، اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغیبه، و اختارکم لسره، و اجتباکم بقدرته، و اعزکم بهداه، و خصکم ببرهانه، و انتجبکم لنوره، و ایدکم بروحه، و رضیکم خلفاء فی ارضه، و حججا علی بریته، و انصارا لدینه، و حفظة لسره، و خزنة لعلمه، و مستودعا لحکمته، و تراجمة لوحیه، و ارکانا لتوحیده، و شهداء علی خلقه، و اعلاما لعباده، و منارا فی بلاده، و

ادلاء على صراطه. عصمكم الله من الزلل، و امنكم من الفتن، و طهركم من الدنس، و اذهب عنكم الرجس، و طهركم تطهيرا. فعظمتم جلاله، و اكبرتم شانه، و مجدتم كرمه، و ادمتم ذكره [88] ، و وكدتم ميثاقه، و احكمتم عقد طاعته، و نصحتم له فى السر و العلانية، و دعوتم الى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة. و بذلتم انفسكم فى مرضاته، و صبرتم على ما اصابكم فى جنبه [89] ، و اقمتم الصلاة، و اتيتم الزكاة، و امرتم بالمعروف، و نهيتم عن المنكر، و جاهدتم فى الله حق جهاده حتى اعلنتم دعوته، و بينتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و نشرتم شرايع احكامه، و سننتم سنته، و صرتم فى ذلک منه الى الرضا، و سلمتم له القضاء، و صدقتم من رسله من مضى. فالراغب عنكم مارق: و اللازم لكم لاحق، و المقصر فى حقكم زاهق، و الحق معكم و فيكم، و منكم و اليكم، و انتم اهله و معدنه، و ميراث النبوة عندكم، و اياب الخلق اليكم، و حسابهم عليكم، و فصل الخطاب عندكم، و ايات الله لديكم، و عزائمه فيكم، و نوره و برهانه عندكم، و امره اليكم. من والاكم فقد والى الله، و من عاداكم فقد عاد الله، و من احبكم فقد احب الله، و من ابغضكم فقد ابغض الله، و من اعتصم بكم فقد اعتصم بالله. انتم الصراط الاقوم، و شهداء دار الفناء، و شفعاء دار البقاء، و الرحمة الموصولة، و الاية المخزونة، و الامانة المحفوظة، و الباب المبتلى به الناس. من اتاكم نجى، و من لم يأتكم هلک، الى الله تدعون، و عليه تدلون، و به تؤمنون، و له تسلمون، و بامره تعملون، و الى سبيله ترشدون، و بقوله تحكمون. سعد من والاكم، و هلک من عاداكم، و خاب من جحدكم، و ضل من فارقكم، و فاز من تمسک بكم، و امن من لجأ اليكم، و سلم من صدقكم، و هدى من اعتصم بكم، من اتبعكم فالجنة مأواه، و من خالفكم فالنار مثواه، و من جحدكم كافر، و من حاربكم مشرک، و من رد عليكم فى اسفل درک من الجحيم. اشهد ان هذا سابق لكم فيما مضى، و جار لكم فيما بقى، و ان ارواحكم، و نوركم، و طينتكم واحدة، طابت و طهرت بعضها من بعض. خلقكم الله انوارا فجعلكم بعرشه محدقين، حتى من علينا بكم فجعلكم فى بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه، و جعل صلاتنا عليكم، و ما خصنا به [90] من ولايتكم طيبا لخلقنا، و طهارة لانفسنا، و تزكية لنا، و كفارة لذنوبنا، فكنا عنده مسلمين بفضلكم [91] ، و معروفين بتصديقنا اياكم. فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين، و اعلى منازل المقربين، و ارفع درجات المرسلين، حيث لا يلحقه لاحق، و لا يفوقه فائق، و لا يسبقه سابق، و لا يطمع فى ادراكه طامع. حتى لا يبقى ملک مقرب، و لا نبى مرسل، و لا صديق، و لا شهيد، و لا عالم و لا جاهل، و لا دنى و لا فاضل، و لا مؤمن صالح، و لا فاخر طالح، و لا جبار عنيد، و لا شيطان مريد، و لا خلق فيما بين ذلک شهيد، الا عرفهم جلالة امركم، و عظم خطركم، و كبر شأنكم، و تمام نوركم، و صدق مقاعدكم، و ثبات مقامكم، و

شرف محلكم و منزلتكم عنده، و كرامتكم عليه، و خاصتكم لديه، و قرب منزلتكم منه. بابى انتم و امى، و اهلى و مالى و اسرتى، اشهد الله و اشهدكم انى مؤمن بكم، و بما امنتم به، كافر بعدوكم و بما كفرتم به، مستبصر بشأنكم و بضلالة من خالفكم، موال لكم و لاوليائكم، مبغض لاعدائكم، و معاد لهم. سلم لمن سالمكم، و حرب لمن حاربكم، محقق لما حققتم، مبطل لما ابطلتم، مطيع لكم، عارف بحقكم، مقر بفضلكم، محتمل لعلمكم، محتجب بذمتكم، معترف بكم، مؤمن بايابكم، مصدق برجعتكم، منتظر لامركم، مرتقب لدولتكم. اخذ لقولكم، عامل بامركم، مستجير بكم، زائر لكم، عائذ بكم، لائذ بقبوركم، مستشفع الى الله عزوجل بكم، و متقرب بكم اليه، و مقدمكم امام طلبتى و حوائجى و ارادتى، فى كل احوالى و اموری مؤمن بسركم و علانيتكم، و شاهدكم و غائبكم، و اولكم و اخركم، و مفوض فى ذلک كله اليكم، و مسلم فيه معكم. و قلبى لكم سلم، و رأيى لكم تبع، و نصرتى لكم معدة، حتى يحيى الله تعالى دينه بكم، و يردكم فى ايامه، و يظهركم لعدله، و يمكنكم فى ارضه، فمعكم معكم لا مع غيركم [92] ، امنت بكم، و توليت اخركم بما توليت به اولكم و برئت الى الله عزوجل من اعدائكم، و من الجبت و الطاغوت و الشياطين، و حزبهم الظالمين لكم، الجاحدين لحقكم، و المارقين من ولايتكم، و الغاصبين لارثكم، الشاكين فيكم، المنحرفين عنكم، و من كل وليجة دونكم، و كل مطاع سواكم، و من الائمة الذين يدعون الى النار. فثبتنى الله ابدا ما حييت على موالاتكم و محبتكم و دينكم، و وفقنى لطاعتكم، و رزقنى شفاعتكم، و جعلنى من خيار مواليكم، التابعين لما دعوتم اليه، و جعلنى ممن يقتص اثاركم، و يسلک سبيلكم، و يهتدى بهداكم، و يحشر فى زمرتكم، و يكر فى رجعتكم، و يملک فى دولتكم، و يشرف فى عافيتكم [93] ، و يمكن فى ايامكم، و تقر عينه غدا برؤيتكم. بابى انتم و امى، و نفسى و اهلى و مالى، من اراد الله بدء بكم، و من وحده قبل عنكم، و من قصده توجه بكم، موالى لا احصى ثنائكم، و لا ابلغ من المدح كنهكم، و من الوصف قدركم. و انتم نور الاخيار، و هداة الابرار، و حجج الجبار، بكم فتح الله، و بكم يختم، و بكم ينزل الغيث، و بكم يمسک السماء ان تقع على الارض الا باذنه، و بكم ينفس الهم، و يكشف الضر، و عندكم ما نزلت به رسله، و هبطت به ملائكته، و الى جدكم بعث الروح الامين - و ان كانت الزيارة لاميرالمؤمنين فقل: و الى اخيک بعث الروح الامين -. اتاكم الله ما لم يؤت احدا من العالمين، طأطأ كل شريف لشرفكم، و بخع كل متكبر لطاعتكم، و خضع كل جبار لفضلكم، و ذل كل شىء لكم، و اشرقت الارض بنوركم، و فاز الفائزون بولايتكم، بكم يسلک الى الرضوان، و على من جحد ولايتكم غضب الرحمن. بأبى انتم و امى، و نفسى و اهلى و مالى، ذكركم فى الذاكرين، و اسماؤكم فى الاسماء، و اجسادكم فى الاجساد، و ارواحكم فى الارواح، و انفسكم

فی النفوس، و اثارکم فی الاثار، و قبورکم فی القبور، فما احلی اسماءکم، و اکرم انفسکم، و اعظم شأنکم، و اجل خطرکم، و اوفی عهدکم، و اصدق وعدکم. کلامکم نور، و امرکم رشد، و وصیتکم التقوی، و فعلکم الخیر، و عادتکم الاحسان، و سجیتکم الکرم، و شأنکم الحق و الصدق و الرفق، و قولکم حکم و حتم، و رأیکم علم و حلم و حزم، ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه، و معدنه، و مأواه و منتهاه. بابی انتم و امی و نفسی، کیف اصف حسن ثنائکم، و احصی جمیل بلائکم، و بکم اخرجنا الله من الذل، و فرج عنا غمرات الکروب، و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار. بابی انتم، و امی و نفسی، بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا، و اصلح ما کان فسد من دنیانا، و بموالاتکم تمت الکلمة، و عظمت النعمة، و ائتلفت الفرقة، و بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة، و لکم المودة الواجبة، و الدرجات الرفیعة، و المقام المحمود، و المکان المعلوم عند الله عزوجل، و الجاه العظیم، و الشأن الکبیر، و الشفاعة المقبولة. «ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین» [94] ، «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب» [95] ، «سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا» [96] . یا ولی الله ان بینی و بین الله عزوجل ذنوبا لا یأتی علیها الا رضاکم، فبحق من ائتمنکم علی سره، و استرعاکم امر خلقه، و قرن طاعتکم بطاعته لما استوهبتم ذنوبی، و کنتم شفعائی، فانی لکم مطیع، من اطاعکم فقد اطاع الله، و من عصاکم فقد عصی الله، و من احبکم فقد احب الله، و من ابغضکم فقد ابغض الله. اللهم انی لو وجدت شفعاء اقرب الیک من محمد و اهل بیته الاخیار، الائمة الابرار، لجعلتهم شفعائی، فبحقهم الذی اوجبت لهم علیک اسألک ان تدخلنی فی جملة العارفین بهم و بحقهم، و فی زمرة المرحومین بشفاعتهم، انک ارحم الراحمین، و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین، و سلم تسلیما کثیرا، و حسبنا الله و نعم الوکیل. و فی روایة: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة، و موضع الرسالة، و مختلف الملائکة، و مهبط الوحی، و خزان العلم، و منتهی الحلم، و معدن الرحمة، و مأوی السکینة، و اصول الکرم، و قادة الامم، و اولیاء النعم، و عناصر الأبرار، و دعائم الأخیار، و ساسة العباد، و ارکان البلاد، و ابواب الایمان، و امناء الرحمن، و سلالة النبیین، و صفوة المرسلین، و ال یاسین، و عترة رسول رب العالمین، و رحمة الله و برکاته. السلام علیکم ائمة الهدی، و مصابیح الدجی، و کهوف الوری، و بدور الدنیا، و اعلام التقی، و ذوی النهی، و اولی الحجی، و ذریة الانبیاء، و المثل الاعلی، و الدعوة الحسنی، و ورثة الانبیاء، و الحجة علی من فی الارض و السماء، و الاخرة و الاولی و رحمة الله و برکاته. السلام علی محال معرفة الله، و مشاکی نور الله، و مساکن برکة الله، و معادن حکمة الله، و خزنة علم الله، و حفظة سر الله، و حملة کتاب الله، و ورثة رسول‌الله، و اوصیائه و

ذريته صلى الله عليه و اله، و رحمة الله و بركاته. السلام على الدعاة الى الله، و الادلاء على مرضات الله، و المؤدين عن الله، و القائمين بحق الله، و الناطقين عن الله، و المستقرين فى امر الله، و المخلصين فى توحيد الله، و الصادعين بامر الله و الثابتين فى محبة الله، و المظهرين لامر الله و نهيه، و عباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول، و هم بامره يعملون، و رحمة الله و بركاته. السلام على الائمة الدعاة، و القادة الهداة، و السادة الولاة، و الذادة الحماة، و اهل الذكر، و اولى الامر، و بقية الله و حزبه، و خيرته و عيبة علمه، و حجته و عينه، و جنبه و صراطه، و نوره و برهانه، و رحمة الله و بركاته. اشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شريک له كما شهد الله لنفسه، و شهدت له ملائكته، و اولوا العلم من خلقه، لا اله الا هو العزيز الحكيم، و اشهد ان محمدا عبده المجتبى، و رسوله المرتجى، و نبيه المصطفى، و امينه المرتضى، ارسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله، و لو كره المشركون. فصدع بامر ربه، و بلغ ما حمله، و نصح لامته، و جاهد فى سبيل ربه، و دعا اليه بالحكمة و الموعظة الحسنة، و صبر على ما اصابه فى جنبه، و عبده صادقا حتى اتاه اليقين، فصلى الله عليه و اله. و اشهد ان الدين كما شرع، و الكتاب كما تلى، و الحلال كما احل، و الحرام كما حرم، و الفصل كما قضى، و الحق ما قال، و الرشد ما امر، و ان الذين كذبوه و خالفوا عليه، و جحدوا حقه، و انكروا فضله، و اتهموه، و ظلموا وصيه، و حلوا عقده، و نكثوا بيعته، واعتدوا عليه، و غصبوه خلافته، و نبذوا امره، و استوا الجور و العدوان على اهل النبى صلى الله عليه و اله و قتلوهم و تولوا غيرهم، ذائقوا العذاب فى اسفل درک من نار جهنم، لا يخفف عنهم من عذابها و هم فيه مبلسون معلونون متبعون، ناكسوا رؤوسهم، يعاينون الندامة، و الخزى الطويل مع الاذلين الاشرار، قد كبوا على وجوههم فى النار. و ان الذين امنوا به و صدقوه، و نصروه و وقروه و عزروه، «و اتبعوا النور الذى انزل معه اولئک هم المفلحون» [97] ، فى جنات النعيم، و الفوز العظيم، و الثواب المقيم الكريم، و الغبطة و السرور، و الفوز الكبير. فجزاه الله عنا احسن الجزاء و خير ما جزى نبيا عن امته، و رسولا عمن ارسل اليه، و خصه بافضل قسم الفضائل، و بلغه اعلى محل شرف المكرمين من الدرجات العلى، فى اعلى عليين، فى جنات و نهر «فى مقعد صدق عند مليک مقتدر» [98] و اعطاه حتى يرضى، و زاده بعد الرضى، و جعله اقرب النبيين مجلسا، و ادناهم اليه منزلا، و اعظمهم عنده جاها، و اعلاهم لديه كعبا، و احسنهم اتباعا، و اوفر الخلق نصيبا، و اجزلهم حظا فى كل خير الله قاسمه بينهم و نصيبا، و احسن اللهم مجازاته عن جميع المؤمنين و الاولين و الاخرين. و اشهد انكم الائمة الراشدون المهديون، المعصومون المكرمون، المقربون، الصادقون، المصطفون، المطيعون لله، القوامون بامره، العاملون بارادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، و اصطنعكم لنفسه، و

ارتضاكم لغيبه، و اختاركم لسره، و اجتباكم بقدرته، و اعزكم بهداه، و خصكم ببرهانه، و انتجبكم لنوره، و ايدكم بروحه، و رضيكم خلفاء فى ارضه. و جعلكم حججا على بريته، و انصارا لدينه، و حفظة لحكمته، و خزنة لعلمه، و مستودعا لسره، و تراجمة لوحيه، و اركانا لتوحيده، و شهداء على خلقه، و اسبابا اليه، و اعلاما لعباده، و منارا فى بلاده، و سبيلا الى جنته، و ادلاء على صراطه. عصمكم الله ساداتى من الذنوب، و برأكم من العيوب، و ائتمنكم على الغيوب، و جنبكم الافات، و قاكم من السيئات، و طهركم من الدنس و الزيغ، و نزهكم من الزلل و الخطأ، و اذهب عنكم الرجس، و طهركم تطهيرا، و امنكم من الفتن، و استرعاكم الانام، و عرفكم الاسباب، و اورثكم الكتاب، و اعطاكم المقاليد، و سخرلكم ما خلق. فعظمتم جلاله، و اكبرتم شانه، و هبتم عظمته، و مجدتم كرمه، و ادمتم ذكره، و وكدتم ميثاقه، و احكمتم عقد عرى طاعته، و نصحتم له فى السر و العلانية، و دعوتم الى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة. و بذلتم انفسكم فى مرضاته، و صبرتم على ما اصابكم فى جنبه، و صدعتم بامره، و تلوتم كتابه، و حذرتم بأسه، و ذكرتم بايامه، و اوفيتم بعهده، و اقمتم الصلاة، و اتيتم الزكاة، و امرتم بالمعروف، و نهيتم عن المنكر، و جادلتم بالتى هى احسن، و جاهدتم فى الله حق جهاده. حتى اعلنتم دعوته، و قمعتم عدوه، و اظهرتم دينه، و بينتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و شرعتم احكامه، و سننتم سنته، و صرتم فى ذلک منه الى الرضا، و سلمتم له القضاء، و صدقتم من رسله من مضى. فالراغب عنكم مارق، و اللازم لكم لاحق، و المقصر عنكم زاهق، و الحق معكم و فيكم، و منكم و اليكم، و انتم اهله و معدنه، و ميراث النبوة عندكم، و اياب الخلق اليكم، و حسابهم عليكم، و فصل الخطاب عندكم، و ايات الله لديكم، و عزائمه فيكم، و نوره معكم و برهانه عندكم، و امره نازل اليكم. من والاكم فقد والى الله، و من عاداكم فقد عادى الله، و من احبكم فقد احب الله، و من اعتصم بكم فقد اعتصم بالله. انتم يا موالى نعم الموالى لعبيدهم، انتم السبيل الاعظم و الصراط الاقوم، و شهداء دار الفناء، و شفعاء دار البقاء، و الرحمة الموصولة، و الاية المخزونة، و الامانة المحفوظة، و الباب المبتلى به الناس. من اتاكم نجى، و من لم يأتكم هلک، و من اباكم هوى، الى الله تدعون، و عليه تدلون، و به تؤمنون، و له تسلمون، و بامره تعملون، و الى سبيله ترشدون، و بقوله تحكمون، و اليه تنيبون، و اياه تعظمون. سعد و الله بكم من والاكم، و هلک من عاداكم، و خاب من جهلكم، و ضل من فارقكم، و فاز من تمسک بكم، و امن من لجأ اليكم، و سلم من صدقكم، و هدى من اعتصم بكم، من اتبعكم فالجنة مأواه، و من خالفكم فالنار مثواه، و من جحدكم كافر، و من حاربكم مشرک، و من رد عليكم فى اسفل درک من الجحيم. اشهد ان هذا سابق لكم فيما مضى، و جار لكم فيما بقى، و ان انواركم و اشباحكم و سناءكم و ظلالكم، و

ارواحكم، و طينتكم واحدة، جلت و عظمت و بوركت، و قدست و طابت و طهرت بعضها من بعض، لم تزالوا بعين الله و عنده فى ملكوته انوارا، تأمرون و له تخافون، و اياه تسبحون، و بعرشه محدقون، و به حافون. حتى من بكم علينا فجعلكم فى بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه، تولى عز ذكره تطهيرها و رضى من خلقه بتعظيمها، فرفعها عن كل بيت قدسه، و اعلاها عن كل بيت طهره فى السماء، لا يوازيها خطر، و لا يسمو الى سمائها النظر، و لا يقع على كنهها الفكر، و لا يطمح الى ارضها البصر، و لا يقادر سكانها البشر، يتمنى كل احد انه منكم، و لا يتمنون انكم من غير كم. اليكم انتهت المكارم و الشرف، و فيكم استقرت الانوار والعزم، و المجد و السؤدد، فما فوقكم احد الا الله، و لا اقرب اليه، و لا اخص لديه، و لا اكرم عليه منكم. انتم سكن البلاد، و نور العباد، و عليكم الاعتماد يوم التناد، و كلما غاب منكم حجة او افل منكم علم، اطلع الله لخلقه من عقب الماضى خلفا اماما، و نورا هاديا، و برهانا مبينا نيرا، داعيا عن داع، و هاديا بعد هاد، و خزنة و حفظة، لا يغيض بكم غوره، و لا ينقطع عنكم مواده، و لا يسلب منكم اريجه، سببا موصولا من الله اليكم، و رحمة منه علينا، يرشدنا اليه، و يقربنا منه، و يزلفنا لديه. و جعل صلاتنا عليكم، و ذكرنا لكم، و ما خصنا به من ولايتكم و عرفناه من فضلكم طيبا لخلقنا، و طهارة لانفسنا، و تزكية لنا، و كفارة لذنوبنا، اذ كنا عنده بكم مؤمنين مسمين، و بفضلكم معترفين، و بتصديقنا اياكم مذكورين [99] ، و بطاعتنا لكم مشهورين. فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين، و افضل شرف المشرفين، و اعلى منازل المقربين، و ارفع درجات المرسلين، حيث لا يلحقه لاحق، و لا يفوقه فائق، و لا يسبقه سابق، و لا يطمع فى ادراكه طامع، حتى لا يبقى ملك مقرب، و لا نبى مرسل، و لا صديق، و لا شهيد، و لا عالم و لا جاهل، و لا دنى و لا فاضل، و لا مؤمن صالح، و لا فاخر طالح، و لا جبار عنيد، و لا شيطان مريد، و لا خلق فيما بين ذلک شهيد، الا عرفهم جلالة امركم، و عظم خطركم، و كبر شأنكم، و تمام نوركم، و صدق مقالكم، و ثبات مقامكم، و شرف محلكم و منزلتكم عنده، و كرامتكم عليه، و خاصتكم لديه، و قرب منزلتكم منه. بابى انتم و امى و نفسى و اهلى و مالى و اسرتى، يا سادتى و ائمتى اشهد الله و اشهدكم انى مؤمن بكم و بما امنتم به، كافر بعدوكم و بما كفرتم به، مستبصر بشأنكم، عارف بضلالة من خالفكم، موال لكم و لاوليائكم، مبغض لاعدائكم، و معاد لهم. سلم لمن سالمكم، و حرب لمن حاربكم، محقق لما حققتم، مبطل لما ابطلتم، مطيع لكم، عارف بحقكم، مقر بفضلكم، محتمل لعلمكم، مقتد بكم، محتجب بذمتكم، معترف بكم، مؤمن بايابكم، مصدق برجعتكم، منتظر لامركم، مرتقب لدولتكم. اخذ بقولكم، عامل بامركم، مستجير بكم، زائر لكم، لائذ عائذ بقبوركم، مستشفع الى الله عزوجل بكم، و متقرب اليه بمحبتكم، و مقدمكم امام طلبتى و مسألتى و حوائجى و

اراداتی، و متوسل بکم الیه، و مقدمکم بین یدی فی کل احوالی و اموری، مؤمن بسرکم و علانیتکم، و شاهدکم و غائبکم، و اولکم و اخرکم، و مفوض فی ذلک کله الی الله عزوجل ثم الیکم، و مسلم فیه معکم. و قلبی لکم سلم، و رأیی لکم تبع، و نصرتی لکم معدة، حتی یحیی الله تعالی دینه بکم، و یردکم فی ایامه، و یظهرکم لعدله، و یمکنکم فی ارضه، فمعکم معکم ان شاء الله لا مع غیرکم، امنت بکم، و توالیت اخرکم بما توالیت به اولکم و برئت الی الله عزوجل من اعدائکم، و من الجبت و الطاغوت و اولیائهم و الشیاطین و حزبهم، و الظالمین لکم، و الجاحدین لحقکم، و المارقین من دینکم و ولایتکم، و الغاصبین لارثکم، و الشاکین فیکم، المنحرفین عنکم، و من کل ولیجة دونکم، و کل مطاع سواکم، و من الائمة الذین یدعون الی النار. فثبتنی الله ابدا ما حییت علی موالاتکم و محبتکم و دینکم، و وفقنی لطاعتکم، و رزقنی شفاعتکم، و جعلنی من خیار مواليکم، و التابعین لما دعوتم الیه، و جعلنی ممن یقتص اثارکم، و یسلک سبیلکم، و یهتدی بهداکم، و یحشر فی زمرتکم، و یکر فی رجعتکم، و یملک فی دولتکم، و یشرف فی عاقبتکم، و یمکن فی ولایتکم، و یتمکن فی ایامکم، و تقر عینه غدا برؤیتکم. بابی انتم و امی، و نفسی و اهلی و مالی و اسرتی، من اراد الله بدأ بکم، و من وحده قبل عنکم، و من قصده توجه بکم، موالی لا احصی ثناءکم، و لا ابلغ من المدح کنهکم، و لا من الوصف قدرکم. لانکم نور الانوار، و خیرة الاخیار، و هداة الابرار، و حجج الجبار، بکم فتح الله، و بکم ختم الله، و بکم ینزل الغیث، و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه، و بکم ینفس الهم، و یکشف الضر، و عندکم ما نزلت به رسله، و هبطت به ملائکته، و الی جدکم - و ان کانت الزیارة لامیرالمؤمنین فقل: و الی اخیک - بعث الروح الامین. و بمفتاح منطقکم نطق کل لسان، و بکم یسبح القدوس السبوح، و بتسبیحکم جرت الالسن بالتسبیح، و الله بمنه اتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین، طأطأ کل شریف لشرفکم، و بخع کل متکبر لطاعتکم، و خضع کل جبار لفضلکم، و ذل کل شیء لکم، و اشرقت الارض بنورکم، و فاز الفائزون بولایتکم، بکم یسلک الی الرضوان، و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمن. بأبی انتم و امی، و نفسی و اهلی و مالی، ذکرکم فی الذاکرین، و اسماؤکم فی الاسماء، و اجسادکم فی الاجساد، و ارواحکم فی الارواح، و انفسکم فی الانفس، و اثارکم فی الاثار، و قبورکم فی القبور، فما احلی اسماءکم، و اکرم انفسکم، و اعظم شأنکم، و اجل خطرکم، و اوفی عهدکم، و اصدق وعدکم. کلامکم نور، و امرکم رشد، و وصیتکم التقوی، و فعلکم الخیر، و عادتکم الاحسان، و سجیتکم الکرم، و شأنکم الحق و کلامکم الصدق، و طبعکم الرفق، و قولکم حکم و حتم، و رأیکم علم و حلم و کرم، و امرکم عزم و حزم، ان ذکر الخیر کنتم اوله و اخره، و اصله و فرعه، و معدنه و مأواه، و الیکم منتهاه. بابی انتم و امی و نفسی و اهلی

و مالی، کیف اصف حسن ثنائکم، و احصی جمیل بلائکم، بکم اخرجنا الله من الذل، و اطلق عنا رهائن الغل، و فرج عنا غمرات الکروب، و انقذنا بکم من شفا جرف الهلکات و من عذاب النار. بابی انتم، و امی، و نفسی و اهلی و مالی، بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا، و اصلح ما کان فسد من دنیانا، و بموالاتکم تمت الکلمة، و عظمت النعمة، و کملت المنة، و ائتلفت الفرقة، و بموالاتکم تقبل الاعمال، و لکم الطاعة المفترضة، و المودة الواجبة، و الدرجات الرفیعة، و المکان المحمود، و المقام المعلوم عند الله عزوجل، و الجاه العظیم، و الشأن الکبیر، و الشفاعة المقبولة. «ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین» [100] ، «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب» [101] ، «سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا» [102] . ثما انکب علی الضریح فقبله فقل: یا ولی الله ان بینی و بین الله عزوجل ذنوبا لا یأتی علیها الا رضی الله و رضاکم، فبحق من ائتمنکم علی سره، و استرعاکم امر خلقه، و قرن طاعتکم بطاعته و موالاتکم بموالاته، و لما استوهبتم ذنوبی، و کنتم شفعائی، الی الله تعالی، فانی لکم مطیع. من اطاعکم فقد اطاع الله، و من عصاکم فقد عصی الله، و من احبکم فقد احب الله، و من ابغضکم فقد ابغض الله. ثم ارفع یدیک الی السماء و قل: اللهم انی لو وجدت وسیلة اقرب الیک من محمد و اهل بیته الاخیار، الائمة الابرار علیه و علیهم‌السلام، لجعلتهم شفعائی الیک، اللهم فبحقهم الذی اوجبت لهم علیک اسألک ان تدخلنی فی جملة العارفین بهم و بحقهم، و فی زمرة المرحومین بشفاعتهم، انک انت ارحم الراحمین.

نخعی گوید: به علی بن محمد - که بر آنان درود باد - عرضه داشتم: ای پسر پیامبر خدا گفتاری بلیغ و کامل به من بیاموز که هر گاه خواستم یکی از شما را زیارت کنم آن را بخوانم، فرمود: هنگامی که به در حرم رسیدی بایست و شهادتین را بگو در حالی که غسل کرده باشی. هنگامی که داخل شده و قبر را دیدی بایست و سی بار تکبیر بگو، آنگاه مقداری راه برو در حالی که سکینه و وقار در تو نمایان باشد، و قدمهایت را کوتاه بردار، آنگاه ایستاده و سی بار تکبیر بگو، آنگاه به قبر نزدیک شو و چهل بار تکبیر بگو، که رویهم صد مرتبه تکبیر می‌شود. سپس بگو: سلام و رحمت و برکات الهی بر شما ای خاندان پیامبر، و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد فرشتگان، و جایگاه فرود آمدن وحی، و معدن رحمت، و خزینه‌داران دانش، و نهایت بردباری، و ریشه‌های بزرگواری، و راهبران امت‌ها، و سرپرستان نعمت‌ها، و پایه‌های نیکان، و ستون‌های خوبان، و سیاستمداران بندگان، و اساس‌های شهرها، و درهای ایمان، و امینان خدای رحمان، و دودمان پیامبران و برگزیده‌ی رسولان، و خاندان انتخاب شده‌ی پروردگار جهانیان. سلام و رحمت و برکات خدا بر پیشوایان هدایت، و چراغ‌های تاریکی (شرک و کفر)، و پرچم‌های تقوا و پرهیزکاری، و صاحبان عقل و اندیشه، و دارندگان ذکاوت و تیزهوشی، و وارثان پیامبران، و نمونه برتر، دعوت و خواندن نیکوتر، و حجت‌های الهی بر اهل آخرت و دنیا. سلام و رحمت و برکات الهی بر جایگاه‌های شناخت خدا، و محل‌های فرود آمدن برکت‌های الهی، و معدن‌های حکمت او، و نگاهبان‌های اسرار او، و حاملان کتاب او، و جانشینان پیامبر او، و فرزندان رسول او - که درود خدا بر او و خاندانش باد. سلام و رحمت و برکات خدا بر خوانندگان به سوی خدا، و راهنمایان به سوی کسب خشنودی او، و پابرجایان در اطاعت از امر او، و کامل شدگان در کسب محبت او [103] ، و با اخلاصان در یکتاپرستی او، و آشکار کنندگان امر و نهی او، و بندگان بزرگوار او که در گفتار بر او پیشی نگرفته و اعمالشان بر طبق اوامر اوست. سلام و رحمت و برکات خدا بر پیشوایان دعوت کننده، و رهبران هدایتگر، و سروران سرپرست [104] ، و مدافعان حمایت کننده، و خاندان صاحب امر، و باقیمانده‌ی (حجت‌های) خدا و برگزیدگان او، و حزب او و جایگاه دانش او، و حجت و راه او، و نور و برهان او. گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یگانه بوده و شریکی ندارد، همانگونه که خداوند چنین گواهی در حق خود داد، و فرشتگانش و اندیشمندان از خلقش به آن گواهی دادند، معبودی جز او نیست و گرامی و حکیم است، و گواهی می‌دهم که محمد بنده‌ی انتخاب

شده‌ی او، و پیامبر خشنود شده از او می‌باشد، او را همراه هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمامی ادیان پیروزش گرداند، و اگر چه مشرکان را ناخوش آید. و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان حرکت کننده در مسیر حق هدایت شده هستید، پاکان و بزرگواران، نزدیکان و پرهیزکاران، راستگویان برگزیدگان. فرمانبرداران خدا، قیام کنندگان به امر او، عمل کنندگان به اراده و مشیت او، رستگاران به بزرگواری او هستید، شما را با دانشش برگزید، و برای عالم غیبیش به شما خشنود شد، و برای اسرارش شما را انتخاب کرد، و شما را به قدرتش برگزید، و به هدایتش عزیز گرداند، و به برهانش مخصوص نمود، و برای نورش برگزید، و به روحش تأیید فرمود، و خرسند شد که شما جانشینان او در زمینش و حجت‌هایی بر بندگانش و یاوران دینش نگاهبان اسرارش، و خزینه‌داران دانشش، و امانت‌داران حکمتش، و بیانگران وحیش، و ارکان توحید و یکتاپرستی‌اش، و گواهان بر خلقش، و پرچم‌های بندگانش، و چراغ‌های روشن در شهرهایش، و راهبران بر راهش باشید. خداوند شما را از لغزش‌ها بازداشت، و از فتنه‌ها ایمنی بخشید، و از زشتی پاکیزه نمود، و پلیدی را از شما برد، و شما را پاک و پاکیزه گرداند. از این رو شکوه الهی را بزرگ داشته، و منزلتش را برتر شمرده، و کرمش را گرامی داشته، و یادش را استمرار داده، و عهد و پیمانش را استحکام بخشیده، و وظیفه‌ی فرمانبرداریش را محکم کرده، و در آشکار و نهان برای او خیرخواهی نمودید، و با حکمت و پند نیکو به سوی راه او خواندید. و جانهایتان را در کسب خشنودیش بذل نمودید، و بر آنچه در راه او به شما رسید بردبار بودید، و نماز را برپا داشتید، و زکات دادید، و امر به معروف و نهی از منکر کردید، و در راه خدا آن گونه که شایسته بود جهاد و کوشش نمودید، تا این که دعوت او را آشکار ساخته، و واجباتش را بیان نموده، و حدود الهی را بر پا ساخته، و احکام او را منتشر نموده، و سنتهایش را ترویج کردید، در این زمینه از خداوند خشنود بودید، و تقدیرات را به او سپردید، و پیامبران گذشته را تصدیق کردید. پس کسی که از شما روی گرداند از دین خارج شده، و آن که ملازمت شما را انتخاب کند به شما ملحق می‌گردد، و آن که در ادای حق شما کوتاهی کند هلاک می‌گردد، و حق با شما، و در شما، و از شما، و به سوی شما بوده، و شما جایگاه و محل آن می‌باشید، و میراث نبوت نزد شما است، و بازگشت مردم به سوی شما، و حسابرسی آنان به عهده‌ی شما، و آنچه بین حق و باطل را روشن می‌سازد نزد شما است، و آیات الهی پیش شما، و تصمیمات قطعی او در شما تحقق می‌یابد، و نور و برهان او نزد شما، و امر خدا به سوی شما فرستاده می‌شود. هر که با شما دوستی کند خدا را دوست داشته، و هر که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی نموده، و هر که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که شما را خشمگین و ناراحت کند خدا را

چنین کرده، و هر که به شما چنگ زند به خدا چنگ زده است. شما راه عادلانه‌تر، و گواهان دنیای فانی، و شفیعان خانه‌ی بقا و جاودانگی هستید، و رحمت پیوسته و مستمر، و نشانه‌ی پنهان شده، و امانت نگهداری شده‌اید، و درگاهی که مردم به آن مورد امتحان قرار می‌گیرند. هر که نزد شما آمد نجات یافته، و هر که از شما روی برتافت هلاک می‌گردد، به سوی خدا خوانده، و بر او ایمان آورده، و تسلیم او هستید، و به امر او عمل نموده، و به راه او ارشاد کرده، و به گفتارش حکم می‌نمائید. آنکه دوستی شما را برگزید سعادتمند شد، و هر که با شما دشمنی نمود هلاک گردید، و هر که منکر شما شد زیانکار گردید، و هر که از شما دوری گزید گمراه شد، و هرکه به شما چنگ زد رستگار شد، و هر که به شما پناهنده شد ایمن یافت، و هر که شما را تصدیق کرد سالم ماند، و هر که دامن شما را گرفت هدایت شد. و هر که پیروی شما را نمود جایگاهش بهشت است. و هر که با شما مخالفت ورزید در جهنم قرار می‌گیرد، و هر که منکر شما شد کافر است، و هر که با شما جنگید مشرک است، و هر که شما را رد کرد در پائین‌ترین درجات جهنم جای دارد. گواهی می‌دهم که این امور در گذشته‌ها برای شما رقم خورده، و در آینده در مورد شما جریان خواهد داشت، و ارواح و نور و ذات شما یکی است، همه‌ی آنها پاک و پاکیزه است. خداوند شما را به صورت انواری خلق کرد، و شما را گرداگرد عرشش قرار داد، تا این که به شما بر ما منت نهاد، و شما را در مکان‌هایی قرار داده و اجازه فرمود که نامش در آن جایگاه‌ها برده شود، و درودهایمان را بر شما قرار داد، و نیز بر ما منت نهاد به آنچه از ولایتتان ویژه‌ی ما نمود، به جهت پاک نمودن خلقتمان، و پاکیزه نمودن و پیراسته ساختن جانهایمان، و کفاره‌ی گناهانمان، و ما در پیشگاه خدا تسلیم فضل شما بوده، و به تصدیق شما شناخته شده‌ایم. و خداوند شما را به شریفترین محل بزرگواران، و برترین جایگاه نزدیکان، و والاترین درجات پیامبران رسانید، در جایی که در آینده کسی بدان مقام راه نبرده، و کسی را یارای برتری جوئی بر آن مقام نبوده، و در گذشته نیز کسی بدان مقام نرسیده، و طمع کننده‌ای طمع رسیدن به آن مقام را نخواهد کرد. تا این که باقی نماند فرشته‌ی مقربی، و نه پیامبر فرستاده شده‌ای، و نه راستگو و نه گواه و شاهدی، و نه دانا و نه جاهلی، و نه انسان پست و نه فاضلی، و نه مؤمن صالحی، و نه فخر کننده‌ی پرده‌دری، و نه قدرتمند کینه‌توزی، و نه شیطان رانده شده‌ای، و نه مخلوقی دیگر که در این صحنه حاضر باشد، جز آن که خداوند به والایی امرتان، و بزرگی مقامتان، و برتری منزلتتان، و کامل بودن نورتان، و شایسته بودن این مقامات برای شما، و ثابت بودن آنها برای شما را به آنان شناسائی نمود، و شرافت جایگاهتان و مقامتان نزد او، و گرامی بودنتان بر او، و اختصاص شما نزد او، و نزدیکی منزلتتان به خدا را برای

آنان تبیین کرد. پدر و مادر و خاندان و اموال و خویشاوندانم فدای شما باد، خدا را گواه می‌گیرم و شما را نیز گواه می‌گیرم، که من به شما و به آنچه شما بدان ایمان دارید مؤمن هستم، و به دشمنتان و به آنچه بدان کفر ورزیدید کافر هستم، به منزلت شما آگاهی داشته، و به گمراهی مخالفتان واقفم، دوستدار شما و دوستانتان، و متنفر از دشمنانتان و دشمن آنان هستم. در حال صلحم با آنان که با شما این گونه‌اند، و در حال جنگم با آنان که با شما در این حالتند، محقق می‌کنم مواردی را که شما محقق نمودید، و باطل می‌نمایم آنچه شما باطل کردید، فرمانبردار شما هستم، آگاه به حق شما، اقرار کننده به فضل شما، حمل کننده‌ی دانش شما، پوشیده شده در پیمان شما، اعتراف کننده به شما، ایمان دارنده به بازگشت شما، تصدیق کننده‌ی به رجعت شما، در انتظار تحقق امر شما، چشم به راه ایجاد دولت شما. گیرنده‌ی سخن شما، عمل کننده به امر شما، پناهنده به شما، زیارت کننده‌ی شما، ملازم شما، پناه گیرنده به قبور شما، طالب شفاعت نزد خدا به شما، و نزدیکی جوینده به خدا به وسیله‌ی شمایم، و پیشاپیش خواسته‌هایم و نیازهایم و اراده‌هایم شما را مقدم می‌دارم، در هر حال و کاری به سر و آشکارتان، و شاهد و غائبتان، و اول و آخرتان ایمان دارم، و همه‌ی این امور را به شما وا می‌گذارم، و در آنها تسلیم امر شمایم. و قلبم تسلیم شماست، و عقیده‌ام تابع عقیده‌ی شما، و یاریم برای شما آماده است، تا این که خداوند دینش را به شما زنده کرده، و شما را در ایام رجعت بازگرداند، و برای تحقق عدالتش پیروزتان نماید، و در زمینش جای دهد، پس با شما با شما، نه با غیر شما، به شما ایمان آوردم، و آخرین فرد شما را همانند اولین فرد شما دوست دارم، و به سوی خدا از دشمنانتان بیزاری می‌جویم، و نیز از معبودهای ساختگی و زورمندان و شیاطین، و حزب آنان، که بر شما ستم نمودند، و حقتان را منکر شده، و از تحت ولایت شما خارج گردیدند، و ارث شما را غصب کرده، و در مورد شما به شک و تردید افتاده، و از شما منحرف شده‌اند، و نیز بیزاری می‌جویم از هر دوستی غیر از شما، و هر فرمانبرداری جز شما، و از پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند. پس خداوند همواره مرا بر زندگانی همراه با دوستی و محبت و دین شما ثابت قدم بدارد، و برای اطاعت شما موفق نماید، و شفاعت شما را روزیم گرداند، و مرا از بهترین دوستانتان قرار دهد، آنان که به آنچه به سوی آن فراخواندید پیروی شما را نمودند، و مرا از کسانی قرار دهد که به دنبال شما حرکت کرده، و راه شما را دنبال نموده، و به هدایت شما هدایت یافته، و در زمره‌ی شما محشور گردیده، و در زمان رجعت شما بازگشته، و در دولت شما فرمانروایی کرده، و در سرانجام کارتان در این دنیا شرافتمند گردم، و در آن ایام اقتدار یافته، در آن روز چشمانم به دیدارتان روشن گردد. پدر و مادرم و خاندان و مالم

فدایتان باد، هر که اراده خدا نمود به شما آغاز می‌کند، و هر که به یگانگی خدا اعتراف کرد از شما پذیرفته، و هر که قصد او را نمود رو به سوی شما می‌نماید، سرپرستان من، کمالاتتان قابل شمارش من نبوده، و ستایشم به کنه شما نمی‌رسد، و توصیفم ارزش شما را نمی‌رساند. و شما نور نیکان، هدایتگر خوبان، و حجت‌های خداوند هستید، به شما خداوند آغاز کرده و به شما به پایان می‌رساند، و به شما باران را فرومی‌فرستد، و به شما آسمان را از فرود آمدن بر زمین جز به اجازه‌اش نگاه می‌دارد، و به شما غم و اندوه را زدوده، و ناراحتی را برطرف می‌سازد، و آنچه خداوند به پیامبران خود نازل کرد و فرشتگان آنها را آوردند نزد شماست، و جبرئیل بر جد شما نازل شد - و اگر زیارت برای امیرمؤمنان خوانده می‌شود بگو: و به برادرت جبرئیل نازل شد -. خداوند به شما چیزهایی داده که به هیچ یک از جهانیان نداده است، هر شریفی در برابر شرف شما خوار گردیده، و هر متکبری در برابر اطاعت شما خاضع شده، و هر زورمندی به فضل شما اذعان داشته، و هر چیز در برابر شما ذلیل و خوار گردیده، و زمین به نور شما منور شده است، و رستگاران به ولایت شما رستگار شده‌اند، به شما به سوی بهشت می‌توان رفت، و غضب الهی بر کسانی است که منکر ولایت شما باشند. پدر و مادر و جان و خاندان و اموالم فدای شما باد، یاد شما در میان یاد کنندگان، و نامهایتان در میان نام‌ها، و بدنهایتان در میان بدن‌ها، و روح‌های شما در میان روح‌ها، و جان‌هایتان در میان جان‌ها، و آثار شما در میان آثار، و قبور شما در میان قبور است (اما هیچ ربطی بین آنها نیست) پس چه شیرین است نامهایتان، و چه گرامی است جانهایتان، و چه بزرگ است منزلتتان، و برتر است مقامتان، و توأم با وفاست عهد و پیمانتان، و درست است وعده‌تان. کلامتان نور، و دستورهایتان نمایانگر راه هدایت، و سفارش شما تقوی، و کردارتان خیر و نیکی، و عادتتان احسان کردن، و سرشتتان کرم و بزرگواری، و رفتارتان بر اساس حق و درستی و مدارا نمودن است، و سخن شما حکم و قطعی است، و عقائد شما بر دانش و بردباری و دور اندیشی استوار است، اگر خیر یاد شود شما آغازگر و ریشه‌ها و شاخه‌های آن، و جایگاه آن و پناهگاه و نهایت آن می‌باشید. پدر و مادر و جانم فدایتان باد، چگونه زیبائی اوصافتان را توصیف کنم، و زیبائی کمالاتتان را به شمارش درآورم، در حالی که به وسیله‌ی شما خدا ما را از ذلت خارج کرد، و گردابهای مشکلات را از ما برطرف ساخت، و از پرتگاه‌های آتش و جایگاه‌های هلاکت نجاتمان داد. پدر و مادر و جانم فدایتان باد، به دوستی شما خداوند احکام و دینمان را به ما آموخت، و آنچه از دنیایمان که فاسد شده را اصلاح کرد، و به دوستی شما دین کامل شد و نعمت بزرگ گردید، و جدائی‌ها به اتحاد مبدل شد، و به دوستی شما واجبات پذیرفته می‌شود، و برای شماست دوستی واجب، و درجات بالا، و

مقام ستوده شده، و جایگاه دانسته شده نزد خداوند، و آبروی بسیار، و منزلت والا و شفاعتی مقبول. پروردگارا! به آنچه نازل کردی ایمان آورده، و پیامبر را پیروی کردیم، پس ما را از گواهان بشمار آور، پروردگارا قلبهایمان را بعد از این که هدایت نمودی منحرف مکن، و از جانب خودت ما را مشمول رحمت قرار ده، به درستی که تو بخشنده‌ای، پاک و منزه است پروردگار ما، به درستی که وعده‌ی پروردگار ما انجام شدنی است. ای ولی خدا، بین من و خداوند بزرگ گناهانی وجود دارد که جز با رضایت و خشنودی شما آنها را نمی‌بخشد، پس به حق آنکه شما را به اسرارش امین دانست، و امر خلقش را به شما واگذار کرد، و اطاعت شما را به اطاعت خودش نزدیک ساخت، آنگاه که گناهان مرا ببخشید، و شفیعان من گردید، من فرمانبردار شما هستم، هر که از شما اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که نافرمانی شما را نماید نافرمانی خدا را مرتکب شده است، و هر که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که شما را ناراحت کند خدا را ناراحت کرده است. خدایا! اگر شفیعانی نزدیکتر به تو از محمد و خاندان خوب و نیکویش، آن پیشوایان نیکان، می‌یافتم آنان را شفیع خود قرار می‌دادم، پس به حق آنان که بر خود آن را واجب ساخته‌ای از تو می‌خواهم که مرا در زمره‌ی آگاهان به ایشان و حق آنان، و در میان کسانی که به شفاعت آنان مشمول رحمت شده‌اند قرار دهی، به درستی که تو مهربانترین مهربانانی، و درود و سلام بسیار خدا بر محمد و خاندان پاکش باد، و خدا ما را کافی بوده و بهترین نگاهبانان است. و در روایتی اینگونه آمده است: سلام و رحمت و برکات الهی بر شما خاندان پیامبر، و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد فرشتگان، و جایگاه فرود آمدن وحی، و خزینه‌داران دانش، و نهایت بردباری، و معدن رحمت، و جایگاه آرامش، و ریشه‌های بزرگواری، و راهبران امت‌ها، و سرپرستان نعمت‌ها، و پایه‌های نیکان، و ستون‌های خوبان، و سیاستمداران بندگان، و اساس‌های شهرها، و درهای ایمان، و امینان خدای رحمان، و دودمان پیامبران و برگزیده‌ی رسولان، و خاندان پیامبر اسلام، و دودمان فرستاده‌ی پروردگار جهانیان. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما پیشوایان هدایت، و چراغ‌های تاریکی (شرک و کفر)، و پناهگاه‌های جهانیان، و ستارگان فروزان دنیا، و پرچم‌های تقوا و پرهیزکاری، و صاحبان عقل و اندیشه، و دارندگان ذکاوت و تیزهوشی، و فرزندان پیامبران، و نمونه برتر، و دعوت و خواندن نیکوتر، و وارثان پیامبران، و حجت خدا بر ساکنین زمین و آسمان و بر اهل آخرت و دنیا. سلام و رحمت و برکات الهی بر جایگاه‌های شناخت خدا، و راه‌های پرتو افکنی نور الهی، و محل‌های فرود آمدن برکت‌های الهی، و معدن‌های حکمت او، و خزینه‌داران علم و دانش او، و نگاهبان‌های اسرار او، و حاملان کتاب او، و وارثان و جانشینان و فرزندان رسول او - که درود خدا بر او و

خاندانش باد. سلام و رحمت و برکات خدا بر خوانندگان به سوی خدا، و راهنمایان به سوی کسب خشنودی او، و رسانندگان از طرف او، و قیام کنندگان به برپائی حق او، و سخنگویان از جانب او، و پابرجایان در اطاعت از امر او، و با اخلاصان در یکتاپرستی او، و بیان کنندگان اوامر او، و ثابت قدمان در کسب محبت او، و آشکار کنندگان امر و نهی او، و بندگان بزرگوار او که در گفتار بر او پیشی نگرفته و اعمالشان بر طبق اوامر اوست. سلام و رحمت و برکات خدا بر پیشوایان دعوت کننده، و راهنمایان هدایتگر، و سروران سرپرست، و مدافعان حمایت کننده، و خاندان پیامبر و صاحبان امر، و باقیمانده‌ی (حجت‌های) خدا و حزب او و برگزیدگان او، و جایگاه دانش او، و حجت و چشم نافذ او، و راه و مسیر روشن او، و نور و برهان او. گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یگانه بوده و شریکی ندارد، همانگونه که خداوند چنین گواهی در حق خود داد، و فرشتگانش و اندیشمندان از خلقش به آن گواهی دادند، معبودی جز او نیست و گرامی و حکیم است، و گواهی می‌دهم که محمد بنده‌ی انتخاب شده‌ی او، و فرستاده‌ی مورد امید او، و پیامبر برگزیده‌اش، و امینی که از او خشنود است می‌باشد، او را همراه هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمامی ادیان پیروزش گرداند، و اگر چه مشرکان را ناخوش آید. پس امر پروردگارش را بیان کرد، و آنچه حامل آن گردیده بود را رسانید، و امتش را نصیحت نمود، و در راه پروردگارش جهاد و کوشش کرد، و با حکمت و پند نیکو به سوی او فراخواند، و بر آنچه در راه خدا به او رسید صبر و بردباری نمود، و صادقانه بندگی خدا را کرد تا آن که مرگش فرارسید، درود خدا بر او و بر خاندانش باد. و گواهی می‌دهم که دین همانگونه است که تشریع کرد، و کتاب همانگونه است که خواند، و حلال همانگونه است که حلال کرد، و حرام همان که حرام نمود، و حکم آنکه قضاوت نمود، و حق آن که فرمود، و راه راست همان که بدان امر کرد، و آنان که او را تکذیب کرده و با او مخالفت نمودند، و حق و فضلش را انکار نمودند، و او را متهم ساختند، و بر جانشینش ظلم کردند، و عقد و عهدش را نادیده گرفته، و پیمانش را شکستند، و بر حدود او تجاوز نمودند، و خلافتش را غصب کردند، و امرش را رها ساختند، و ستم و دشمنی را بر خاندان پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - جاری نموده، و ایشان را به قتل رساندند و دوستی غیر آنان را برگزیدند، اینان در پائین‌ترین درجات جهنم عذاب الهی را می‌چشند، از عذاب آن کاسته نمی‌شود، در عذاب غمگین و ملعون می‌باشند، سرهایشان فروافتاده، و پشیمانی و خواری ابدی را همراه با خوارشدگان شرور مشاهده می‌کنند، در حالی که با چهره در آتش افتاده‌اند. و آنان که به او ایمان آورده و تصدیقش کردند، و یاریش نموده و بزرگش شمرده، و گرامیش داشتند، و نوری که همراه او بود را پیروی کردند، آنان

رستگارانند، در بهشت‌های پر نعمت، و رستگاری بزرگ و ثواب پایدار کریمانه، که مورد غبطه و خوشحالی، و رستگاری بزرگ است. پس خدا او را از جانب ما بهترین پاداش عطا کند، و بهترین پاداشی که به پیامبری از جانب امتش، و فرستاده شده‌ای از جانب آنان که به سوی آنان فرستاده شده داده است، و او را به برترین بهره‌ی فضیلت‌ها مخصوص گرداند، و از درجات برتر به برترین جایگاه‌های بزرگواران او را برساند، در اعلی علیین، در بهشت‌ها و نهرها، در جایگاه صداقت نزد پادشاه قدرتمند، و به او عطا کند تا خشنود شود، و بعد از خشنودی نیز به او عطا کند، و جایگاهش را در نزدیکترین جایگاه پیامبران، و محل فرود آمدنش را نزدیکترین محل به خود، و آبرویش را برترین آن، و مقامش را والاترین مقام‌ها نزد خود، و پیروانش را نیکوترین آنها، و بهره‌اش را افزونترین بهره‌ی مردم، و زیادترین سهمی قرار دهد که خداوند در میان مردم از خیرات تقسیم کرده است، و خدایا پاداش او را از جانب تمام مؤمنان و پیشینیان و آنان که بعدا می‌آیند برترین پاداش عطا کن. و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان حرکت کننده در مسیر حق هدایت شده هستید، پاکان و بزرگواران، نزدیکان، راستگویان، برگزیدگان، فرمانبرداران خدا، قیام کنندگان به امر او، عمل کنندگان به اراده و مشیت او، رستگاران به بزرگواری او هستید، شما را با دانشش برگزید، و برای خود به وجود آورد، و برای عالم غیبیش به شما خشنود شد، و برای اسرارش شما را انتخاب کرد، و شما را به قدرتش برگزید، و به هدایتش عزیز گرداند، و به برهانش مخصوص نمود، و برای نورش برگزید، و به روحش تأیید فرمود، و خرسند شد که شما جانشینان او در زمینش باشید. و شما را حجت‌هایی بر بندگانش و یاوران دینش، و نگاهبانان حکمتش، و خزینه داران دانشش، و امانت داران حکمتش، و بیانگران وحیش، و ارکان توحید و یکتاپرستی‌اش، و گواهان بر خلقش، وسایلی به سوی او، و پرچم‌هایی برای بندگانش، و چراغ‌های روشن در شهرهایش، و راهی به سوی بهشتش، و راهنمایان بر راهش باشید. ای سرورانم! خداوند شما را از گناهان بازداشت، و از عیب‌ها مبری ساخت، و بر امور غیبی امین شمرد، و آفت‌ها و بلاها را از شما دور ساخت، و از بدی‌ها شما را محافظت نمود، و از زشتی و گمراهی شما را پاک گرداند، و از لغزش‌ها و خطا شما را منزه ساخت، و پلیدی را از شما برد، و شما را پاک و پاکیزه گرداند، و از فتنه‌ها شما را ایمنی بخشید، و کار مردم را به شما واگذار نمود، و وسائل را به شما نمایاند، و کتاب را به شما به ارث گذارد، و کلیدهای گشایش را به شما عطا کرد، و آنچه خلق کرد را مسخر شما گردانید. از این رو شکوه الهی را بزرگ داشته، و منزلتش را برتر شمرده، و از عظمتش هیبت نمودید و کرمش را گرامی داشته، و یادش را استمرار داده، و عهد و پیمان فرامینش را استحکام بخشیده، و وظیفه‌ی

فرمانبرداریش را محکم کرده، و در آشکار و نهان برای او خیرخواهی نمودید، و با حکمت و پند نیکو به سوی راه او خواندید. و جانهایتان را در کسب خشنودیش بذل نمودید، و بر آنچه در راه او به شما رسید بردبار بودید، و امر او را بیان نمودید، و کتابش را خواندید و از خشم الهی مردم را بر حذر داشتید، و روزهای خدا را به یاد مردم آوردید، و به عهد الهی وفا نمودید، و نماز را بپا داشته، و زکات را ادا کردید، و امر به معروف و نهی از منکر نمودید، و در راه خدا به بهترین روش مجادله کردید، و آن گونه که شایسته بود جهاد و کوشش نمودید. تا این که دعوت او را آشکار ساخته، و دشمنش را نابود ساخته، و دینش را آشکار ساخته، و واجباتش را بیان نموده، و حدود الهی را بر پا ساخته، و احکام او را تبیین نموده، و سنتهایش را تشریح کردید، در این زمینه از خداوند خشنود بودید، و تقدیرات را به او سپردید، و پیامبران گذشته را تصدیق کردید. پس کسی که از شما روی گرداند از دین خارج شده، و آن که ملازمت شما را انتخاب کند به شما ملحق می‌گردد، و آن که در اداء حق شما کوتاهی کند هلاک می‌گردد، و حق با شما، و در شما، و از شما، و به سوی شما بوده، و شما جایگاه و محل آن می‌باشید، و میراث نبوت نزد شما است، و بازگشت مردم به سوی شما، و حسابرسی آنان به عهده‌ی شما، و آنچه بین حق و باطل را روشن می‌سازد نزد شما است، و آیات الهی پیش شما، و تصمیمات قطعی او در شما تحقق می‌یابد، و نور و برهان او نزد شما، و امر خدا به سوی شما فرستاده می‌شود. هر که با شما دوستی کند خدای را دوست داشته، و هر که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی نموده، و هر که شما را دوست بدارد خدای را دوست داشته، و هر که به شما چنگ زند به خدا چنگ زده است. ای سرورانم! شما بهترین سرور نسبت به بندگانشان هستید، شما راه بزرگتر، و راه عادلانه‌تر، و گواهان دنیای فانی، و شفیعان خانه‌ی بقاء و جاودانگی هستید، و رحمت پیوسته و مستمر، و نشانه‌ی پنهان شده، و امانت نگهداری شده‌اید، و درگاهی که مردم به آن مورد امتحان قرار می‌گیرند. هر که نزد شما آمد نجات یافته، و هر که از شما روی برتافت هلاک می‌گردد، و هر که از پذیرش شما امتناع ورزید نابود گردید، به سوی خدا خوانده، و به راه او راهنمایی کرده و بر او ایمان آورده، و تسلیم او هستید، و به امر او عمل نموده، و به راه او ارشاد کرده، و طبق گفتارش حکم می‌نمائید، و به سوی او خوانده، و تنها او را بزرگ می‌شمارید. سوگند به خدا آنکه دوستی شما را برگزید سعادتمند شد، و هر که با شما دشمنی نمود هلاک گردید، و هر که شما را نشناخت زیانکار گردید، و هر که از شما دوری گزید گمراه شد، و هرکه به شما چنگ زد رستگار شد، و هر که به شما پناهنده شد ایمن یافت، و هر که شما را تصدیق کرد سالم ماند، و هر که دامن شما را گرفت هدایت شد. و هر که پیروی شما را نمود بهشت

جایگاهش بوده، و هر که با شما مخالفت ورزید در جهنم قرار می‌گیرد، و هر که منکر شما شد کافر است، و هر که با شما جنگید مشرک است، و هر که شما را رد کرد در پائین‌ترین درجات جهنم جای دارد. گواهی می‌دهم که این امور در گذشته‌ها برای شما رقم خورده، و در آینده در مورد شما جریان خواهد داشت، و انوار و اجساد و پرتو و سایه و ارواح و ذات شما یکی است، برتر گردیده، و والا شده، و مبارک گردانده شده، و همه‌ی آنها پاک و پاکیزه است، همواره در پیشگاه خدا و در ملکوت او بوده، و اوامرش را اجرا، و تنها از او هراس داشته، و تنها او را تسبیح و تنزیه کرده، و گرداگرد عرشش و پیرامون آن قرار داشتید. تا اینکه به شما بر ما منت نهاد، و شما را در مکان‌هایی قرار داد که خداوند اجازه ترفیع و خواندن نام خود را در آن مکان‌ها داد، و آن خدای بزرگ خود تطهیر و پاکیزه نمودنشان را به عهده گرفت، و از هر بنده‌ای که آنها را بزرگ شمارد خشنود گردید، و از هر خانه‌ای که مقدس شمرده می‌شود آن مکان‌ها را بالاتر قرار داد، و از هر مکانی که در آسمان پاک گردانید نیز آنها را والاتر قرار داد، ارزشی با آن برابری نکند، و به آسمان جایگاهش دیده‌ای نرسد، و به کنه آن اندیشه‌ای راه نبرد، و دید قوی به زمینش نظر نیفکند، و بشر قادر به سکونت در آن نیست، هر کس آرزو می‌کند که از آنان بشمار آید، و آنان آرزو نمی‌نمایند که در شمار دیگران قرار گیرند. به سوی شما بزرگواری و شرافت‌ها رسیده، و انوار و تصمیمات حتمی و مجد و عظمت مستقر شده، و بالاتر از شما جز خدا نبوده، و نزدیکتر از شما به سوی او، و مخصوص‌تر در جوار او، و گرامی‌تر نزد او کسی جز شما نمی‌باشد. شما ساکنین شهرها، و نور بندگان هستید، در روز قیامت تکیه بر شما می‌باشد، و هرگاه حجتی از شما غائب شده یا از دنیا رخت برمی‌بندد، خداوند به دنبال او جانشین و پیشوای دیگری و نوری هدایتگر، و برهان روشن و نورانی را برای مردم آشکار می‌کند، دعوت کننده‌ای بعد از دعوت کننده‌ای، و هدایتگری بعد از هدایتگری، و خزینه‌داران، و نگاهبانان، دانش شما پایان نپذیرد، و مواد آن از شما قطع نگردد، و آثار آن از شما سلب نشود، واسطه‌ای متصل از خدا به سوی شما، و رحمتی از او بر شما، ما را به سوی خدا راهنمائی کرده و ما را به او نزدیک می‌گردانید، و نزد او مقرب می‌سازید. و درودهایمان و یاد نمودنمان را بر شما قرار داد، و نیز بر ما منت نهاد به آنچه از ولایتتان که ویژه‌ی ما نمود و فضلتان که به ما شناسانید، به جهت پاک نمودن خلقتمان، و پاکیزه نمودن و پیراسته ساختن جانهایمان، و کفاره‌ی گناهانمان، در حالی که در پیشگاه خدا به شما ایمان داشته و بدان نامیده شده بودیم، و به فضلتان اعتراف داشته، و نامان در میان تصدیق کنندگانتان مذکور، و به فرمانبری از شما مشهور بودیم. و خداوند شما را به شریفترین محل بزرگواران، و والاترین محل

شرافتمندان، و برترین جایگاه نزدیکان، و والاترین درجات پیامبران رسانید، در جایی که در آینده کسی بدان مقام راه نبرده، و کسی را یارای برتری جوئی بر آن مقام نبوده، و در گذشته نیز کسی بدان مقام نرسیده، و طمع کننده‌ای طمع رسیدن به آن مقام را نخواهد کرد. تا این که باقی نماند فرشته‌ی مقربی، و نه پیامبر فرستاده شده‌ای، و نه راستگو و نه گواه و شاهدی، و نه دانا و نه جاهلی، و نه انسان پست، و نه دانائی، و نه مؤمن صالحی، و نه فخر کننده‌ی پرده‌دری، و نه قدرتمند کینه توزی، و نه شیطان رانده شده‌ای، و نه مخلوقی دیگر که در این صحنه حاضر باشد، جز آن که خداوند به والایی امرتان، و بزرگی مقامتان، و برتری منزلتتان، و کامل بودن نورتان، و راستی گفتارتان، و ثابت بودن مقامتان، و شرافت جایگاهتان و مقامتان نزد او، و گرامی بودنتان بر او، و اختصاص شما نزد او، و نزدیکی منزلتتان به خدا را برای آنان تبیین کرد. ای سروران و پیشوایانم! پدر و مادر و خودم و خاندان و اموال و خویشاوندانم فدای شما باد، خدا را گواه می‌گیرم و شما را نیز گواه می‌گیرم، که من به شما و به آنچه شما بدان ایمان دارید مؤمن هستم، و به دشمنتان و به آنچه بدان کفر ورزیدید کافر هستم، به منزلت شما آگاهی داشته، و به گمراهی مخالفتان واقفم، دوستدار شما و دوستانتان، و متنفر از دشمنانتان، و دشمن آنان هستم. در حال صلحم با آنان که با شما این گونه‌اند، و در حال جنگم با آنان که با شما در این حالتند، محقق می‌کنم مواردی را که شما محقق نمودید، و باطل می‌نمایم آنچه شما باطل کردید، فرمانبردار شما هستم، آگاه به حق شما، اقرار کننده به فضل شما، حمل کننده‌ی دانش شما، پیرو و فرمانبر شما، و پوشیده شده در پیمان شما، اعتراف کننده به شما، ایمان دارنده به بازگشت شما، تصدیق کننده‌ی به رجعت شما، در انتظار تحقق امر شما، چشم به راه ایجاد دولت شما. گیرنده‌ی سخن شما، عمل کننده به امر شما، پناهنده به شما، زیارت کننده‌ی شما، ملازم شما، پناه گیرنده به قبور شما، طالب شفاعت نزد خدا به شما، و نزدیکی جوینده به خدا به وسیله‌ی محبت شما هستم، و پیشاپیش خواسته‌هایم و نیازهایم و حاجتهایم و اراده‌هایم شما را مقدم می‌دارم، و به وسیله‌ی شما به سوی خدا توسل می‌جویم، و در هر حال و کاری شما را مقدم می‌دارم، به سر و آشکارتان، و شاهد و غائبتان، و اول و آخرتان ایمان دارم، و همه‌ی این امور را به خدای بزرگ و سپس به شما وامی‌گذارم، و در آنها تسلیم امر شمایم. و قلبم تسلیم شماست، و عقیده‌ام تابع عقیده‌ی شما، و یاریم برای شما آماده است، تا این که خداوند دینش را به شما زنده کرده، و شما را در ایام رجعت بازگرداند، و برای تحقق عدالتش پیروزتان نماید، و در زمینش جای دهد، پس با شما با شما اگر خدا بخواهد، نه با غیر شما، به شما ایمان آوردم، و آخرین فرد شما را همانند اولین فرد شما دوست

دارم، و به سوی خدا از دشمنانتان بیزاری می‌جویم، و نیز از معبودهای ساختگی و دوستانشان و شیاطین، و حزب آنان، و آنان که بر شما ستم نمودند، و حقتان را منکر شده، و از تحت دین و ولایت شما خارج گردیدند، و ارث شما را غصب کرده، و در مورد شما به شک و تردید افتاده، و از شما منحرف شده‌اند، و نیز بیزاری می‌جویم از هر دوستی غیر از شما، و هر فرمانبرداری جز شما، و از پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند. پس خداوند همواره مرا بر زندگانی همراه با دوستی و محبت و دین شما ثابت قدم بدارد، و برای اطاعت شما موفق نماید، و شفاعت شما را روزیم گرداند، و مرا از بهترین دوستانتان قرار دهد، آنان که به آنچه به سوی آن فراخواندید پیروی شما را نمودند، و مرا از کسانی قرار دهد که به دنبال شما حرکت کرده، و راه شما را دنبال نموده، و به هدایت شما هدایت یافته، و در زمره‌ی شما محشور گردیده، و در زمان رجعت شما بازگشته، و در دولت شما فرمانروایی کرده، و در سرانجام کارتان در این دنیا شرافتمند گردیده، و در ولایت شما منزلت یافته، و در آن ایام اقتدار یافته، و در آن روز چشمانش به دیدارتان روشن گردد. پدر و مادرم و خاندان و مالم و خویشاوندانم فدایتان باد، هر که اراده‌ی خدا نمود به شما آغاز می‌کند، و هر که به یگانگی خدا اعتراف کرد از شما پذیرفته، و هر که قصد او را نمود رو به سوی شما می‌نماید، سرپرستان من، کمالاتتان قابل شمارش من نبوده، و ستایشم به کنه شما نمی‌رسد، و توصیفم ارزش شما را نمی‌رساند. زیرا شما نور نورها، و برگزیده‌ی برگزیدگان، هدایتگر خوبان، و حجت‌های خداوند هستید، به شما خداوند آغاز کرده و به شما به پایان می‌رساند، و به شما باران را فرومی‌فرستد، و به شما آسمان را از فرود آمدن بر زمین جز به اجازه‌اش نگاه می‌دارد، و به شما غم و اندوه را زدوده، و ناراحتی را برطرف می‌سازد، و آنچه خداوند به پیامبران خود نازل کرد و فرشتگان آنها را آوردند نزد شماست، و جبرئیل بر جد شما نازل شد - و اگر زیارت برای امیرمؤمنان خوانده می‌شود بگو: و به برادرت جبرئیل نازل شد - و به کلید گفتارتان هر زبانی گویاه شده، و به شما خدای پاک و منزه تنزیه می‌گردد، و با تسبیح شما زبان‌ها به تسبیح او جاری گردیده، و خدا به منتش به شما چیزهایی داده که به هیچ یک از جهانیان نداده است، هر شریفی در برابر شرف شما خوار گردیده، و هر متکبری در برابر اطاعت شما خاضع شده، و هر زورمندی به فضل شما اذعان داشته، و هر چیز در برابر شما ذلیل و خوار گردیده، و زمین به نور شما منور شده است، و رستگاران به ولایت شما رستگار شده‌اند، به شما به سوی بهشت می‌توان راه یافت، و غضب الهی بر کسانی است که منکر ولایت شما باشند. پدر و مادر و جان و خاندان و اموالم فدای شما باد، یاد شما در میان یاد کنندگان، و نامهایتان در میان نام‌ها، و بدنهایتان در میان بدن‌ها، و

روح‌های شما در میان روح‌ها، و جان‌هایتان در میان جان‌ها، و آثار شما در میان آثار، و قبور شما در میان قبور است (اما هیچ ربطی بین آنها نیست) پس چه شیرین است نامهایتان، و چه گرامی است جانهایتان، و چه بزرگ است منزلتتان، و برتر است مقامتان، و توأم با وفاست عهد و پیمانتان، و درست است وعده‌تان. کلامتان نور، و دستورهایتان نمایانگر راه هدایت، و سفارش شما تقوی، و کردارتان خیر و نیکی، و عادتتان احسان کردن، و سرشتتان کرم و بزرگواری، و رفتارتان بر اساس حق و کلامتان با درستی، و طبیعتتان مدارا نمودن است، و سخن شما حکم و قطعی است، و عقائد شما بر اساس دانش و بردباری و بزرگواری، و امرتان قطعی و با دور اندیشی استوار است، اگر خیر یاد شود شما آغازگر و پایان دهنده، و ریشه‌ها و شاخه‌های آن، و جایگاه آن و پناهگاه و نهایت آن می‌باشید. پدر و مادر و جانم و خاندانم و اموالم فدایتان باد، چگونه زیبائی اوصافتان را توصیف کنم، و زیبائی کمالاتتان را به شمارش درآورم، در حالی که به وسیله‌ی شما خدا ما را از ذلت خارج کرد، و زنجیرهای اسارت را از ما کنار زد، و گرداب‌های مشکلات را از ما برطرف ساخت، و به شما ما را از جایگاه‌های هلاکت و عذاب آتش نجات داد. پدر و مادر و جانم و خاندان و اموالم فدایتان باد، به دوستی شما خداوند احکام و دینمان را به ما آموخت، و آنچه از دنیایمان که فاسد شده را اصلاح کرد، و به دوستی شما دین کامل شد و نعمت بزرگ گردید، و منت کامل شد، و جدائی‌ها به اتحاد مبدل شد، و به دوستی شما اعمال پذیرفته می‌شود، و برای شماست فرمانبری الزام‌آور، و دوستی واجب، و درجات بالا، و مکان ستوده شده، و مقام دانسته شده نزد خداوند بزرگ، و آبروی بسیار، و منزلت والا و شفاعتی مقبول. پروردگارا! به آنچه نازل کردی ایمان آورده، و پیامبر را پیروی کردیم، پس ما را از گواهان بشمار آور، پروردگارا قلبهایمان را بعد از این که هدایت نمودی منحرف مکن، و از جانب خودت ما را مشمول رحمت قرار ده، به درستی که تو بخشنده‌ای، پاک و منزه است پروردگار ما، به درستی که وعده‌ی پروردگار ما انجام شدنی است. سپس خود را روی ضریح انداخته و آن را ببوس و بگو: ای ولی خدا، بین من و خداوند بزرگ گناهانی وجود دارد که جز با رضایت و خشنودی خدا و شما آنها را نمی‌بخشد، پس به حق آن که شما را به اسرارش امین دانست، و امر خلقش را به شما واگذار کرد، و اطاعت شما را به اطاعت خودش، و دوستی شما را به دوستی خودش نزدیک ساخت، آنگاه که گناهان مرا ببخشید، و شفیعان من به سوی خدا گردید، من فرمانبردار شما هستم. هر که از شما اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که نافرمانی شما را نماید نافرمانی خدا را مرتکب شده است، و هر که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که شما را ناراحت کند خدا را ناراحت کرده

است. سپس دست‌هایت را به سوی آسمان بلند کرده و بگو: خدایا! اگر وسائلی نزدیکتر به تو از محمد و خاندان خوب و نیکویش، آن پیشوایان نیکان، - که بر او و آنان درود باد - می‌یافتم آنان را شفیع خود قرار می‌دادم، خدایا پس به حق آنان که بر خود آن را واجب ساخته‌ای از تو می‌خواهم که مرا در زمره‌ی آگاهان به ایشان و حق آنان، و در میان کسانی که به شفاعت آنان مشمول رحمت شده‌اند قرار دهی، به درستی که تو مهربانترین مهربانانی.

دعاؤه فى الزيارة الجامعة

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريک له، کما شهد الله لنفسه، و شهدت له ملائکته و اولوا العلم من خلقه، لا اله الا هو العزيز الحکيم، و اشهد أن محمدا عبده المنتجب، و رسوله المرتضى، أرسله بالهدى و دين الحق، ليظهره على الدين کله و لوکره المشرکون. اللهم اجعل أفضل صلواتک و أکملها، و أنمى برکاتک و أعمها، و أزکى تحياتک و أتمها، على سيدنا محمد عبدک و رسولک، و نجيک و وليک، و رضيک و صفيک، و خيرتک من خلقک، و خاصتک و خالصتک، و أمينک، الشاهد لک، و الدال عليک، و الصادع بأمرک، و الناصح لک، و المجاهد فى سبيلک، و الذاب عن دينک، و الموضح لبراهينک. و المهدى الى طاعتک، و المرشد الى مرضاتک، و الواعى لوحيک، و الحافظ لعهدک، و الماضى على انفاذ أمرک، المؤيد بالنور المضىء، و المسدد بالامر المرضى، المعصوم من کل خطأ و زلل. المنزه من کل دنس و خطل، و المبعوث بخير الاديان و الملل، مقوم الميل و العوج، و مقيم البينات و الحجج، المخصوص بظهور الفلج و ايضاح المنهج، المظهر من توحيدک ما استتر، و المحيى من عبادتک ما دثر، و الخاتم لما سبق، و الفاتح لما انغلق. المجتبى من خلائقک، و المعتام لکشف حقائقک، و الموضحة به أشراط الهدى، و المجلو به غربيب العمى، دامغ جيشات الاباطيل، و دامغ [105] صولات الاضالين، المختار من طينة الکرم، و سلالة المجد الاقدم، و مغرس الفخار المعرق، و فرع العلاء المثمر المورق. المنتجب [106] من شجرة الاصفياء، و مشکاة الضياء، و ذؤابة العلياء، و سرة البطحاء، بعيثک بالحق، و برهانک على جميع الخلق، خاتم أنبيائک، و حجتک البالغة فى أرضک و سمائک. اللهم صل عليه صلاة ينغمر فى جنب انتفاعه بها قدر الانتفاع، و يجوز من برکة التعلق بسببها ما يفوق قدر المتعلقين بسببه، و زده بعد ذلک من الاکرام و الاجلال ما يتقاصر عنه فسيح الامال، حتى يعلو من کرمک أعلى محال المراتب، و يرقى من نعمک أسنى منازل المواهب، و خذ له اللهم بحقه و واجبه، من ظالميه و ظالمى الصفوة من أقاربه. اللهم و صل على وليک، و ديان دينک و القائم بالقسط من بعد نبيک على بن أبىطالب، أميرالمؤمنين، و امام المتقين، و سيد الوصيين، و يعسوب الدين، و قائد الغر المحجلين، و قبلة العارفين، و علم المهتدين، و عروتک الوثقى، و حبلک المتين، و خليفة رسولک على الناس أجمعين، و وصيه فى الدنيا و الدين. الصديق الاکبر فى الانام، و الفاروق الازهر بين الحلال و الحرام، ناصر الاسلام، و مکسر الاصنام، و معز الدين و حاميه، و واقى الرسول و کافيه، و المخصوص بمؤاخاته يوم الاخاء، و من هو منه بمنزلة هارون من موسى، خامس أصحاب الکساء، و بعل سيدة النساء،

المؤثر بالقوت بعد ضر الطوى، و المشكور سعيه فى «هل أتى». مصباح الهدى، و مأوى التقى، و محل الحجى، و طود النهى، الداعى إلى المحجة العظمى، و الظاعن الى الغاية القصوى، و السامى الى المجد و العلى، العالم بالتأويل و الذكرى. الذى أخدمته خواص ملائكتک بالطاس و المنديل حتى توضأ، و رددت عليه الشمس بعد دنو غروبها [107] ، حتى أدى فى أول الوقت لک فرضا، و أطعمته من طعام أهل الجنة حين منح المقداد قرضا، و باهيت به املاکک [108] ، إذ شرى نفسه ابتغاء مرضاتک [109] لترضى، و جعلت ولايته احدى فرائضک. فالشقى من أقر ببعض و انكر بعضا، عنصر الابرار، و معدن الفخار، و قسيم الجنة و النار، صاحب الاعراف، و ابى الائمة الاشراف، المظلوم المغتصب، و الصابر المحتسب، و الموتور فى نفسه و عترته، المقصود [110] فى رهطه و اعزته، صلاة لا انقطاع لمزيدها، و لا اتضاع لمشيدها. اللهم البسه حلل الانعام، و توجه تاج الاكرام، و ارفعه الى اعلا مرتبة و مقام، حتى يلحق نبيک عليه و على آله السلام، و احكم له اللهم على ظالميه، انک العدل فيما تقضيه. اللهم و صل على الطاهرة البتول، الزهراء ابنة الرسول، ام الائمة الهادين، سيدة نساء العالمين، وارثة خير الانبياء، و قرينة خير الاوصياء، القادمة عليک، متألمة من مصابها بأبيها، متظلمة مما [111] حل بها من غاصبيها، ساخطة على امة لم ترع حقک فى نصرتها، بدليل دفنها ليلا فى حفرتها، المغتصبة حقها، و المغصصة بريقها، صلاة لا غاية لامدها، و لا نهاية لمددها، و لا انقضاء لعددها. اللهم فتكفل لها عن مكاره دار الفناء فى دار البقاء، بأنفس الاعواض، و انلها ممن عاندها نهاية الامال، و غاية الاغراض، حتى لا يبقى لها ولى ساخط لسخطها الا و هو راض، انک اعز من اجار المظلومين، و اعدل قاض، اللهم الحقها فى الاكرام ببعلها و ابيها، و خذ لها الحق من ظالميها. اللهم و صل على الائمة الراشدين، و القادة الهادين، و السادة المعصومين، و الاتقياء الابرار، مأوى السكينة و الوقار، خزان العلم، و منتهى الحلم و الفخار، ساسة العباد، و أركان البلاد، و أدلة الرشاد، الالباء الامجاد. العلماء بشرعک، الزهاد، و مصابيح الظلم، و ينابيع الحكم، و اولياء النعم، و عصم الامم، قرناء التنزيل و اياته، و امناء التأويل و ولاته، و تراجمة الوحى و دلالاته، ائمة الهدى، و منار الدجى، و اعلام التقى، و كهوف الورى، و حفظة الاسلام، و حججک على جميع الانام. الحسن و الحسين، سيدى شباب اهل الجنة، و سبطى نبى الرحمة، و على بن الحسين السجاد زين العابدين، و محمد بن على باقر علم الدين، و جعفر بن محمد الصادق الامين، و موسى بن جعفر الكاظم الحليم، و على بن موسى الرضا الوفى، و محمد بن على البر التقى، و على بن محمد المنتجب الرضى، و الحسن بن على الهادى الزكى [112] ، و الحجة بن الحسن صاحب العصر و الزمان، وصى الاوصياء و بقية الانبياء، المستتر عن خلقک، و المؤمل لاظهار حقک المهدى المنتظر، و القائم الذى

به ينتصر. اللهم صل عليهم اجمعين، صلاة باقية فى العالمين، تبلغهم بها افضل محل المكرمين، اللهم الحقهم فى الاكرام بجدهم و ابيهم، و خذ لهم الحق من ظالميهم. اشهد يا موالى انكم المطيعون لله، القوامون بأمره، العاملون بارادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، و اجتباكم لغيبه، و اختاركم لسره، و اعزكم بهداه، و خصكم ببراهينه، و ايدكم بروحه، و رضيكم خلفاء فى ارضه، و دعاة الى حقه، و شهداء على خلقه، و انصارا لدينه، و حججا على بريته، و تراجمة لوحيه، و خزنة لعلمه، و مستودعا لحكمته، عصمكم الله من الذنوب، و برأكم من العيوب، و ائتمنكم على الغيوب. زرتكم يا موالى عارفا بحقكم، مستبصرا بشأنكم، مهتديا بهداكم، مقتفيا لاثركم، متبعا لسنتكم، متمسكا بولايتكم، معتصما بحبلكم، مطيعا لامركم، مواليا لاوليائكم، معاديا لاعدائكم، عالما بأن الحق فيكم و معكم، متوسلا الى الله بكم، مستشفعا اليه بجاهكم، و حق عليه ان لا يخيب سائله، و الراجى ما عنده لزواركم، و المطيعين لامركم. اللهم فكما وفقتنى للايمان بنبيك، و التصديق لدعوته، و مننت على بطاعته و اتباع ملته، و هديتنى الى معرفته، و معرفة الائمة من ذريته، و اكملت بمعرفتهم الايمان، و قبلت بولايتهم و طاعتهم الاعمال، و استعبدت بالصلاة عليهم عبادک، و جعلتهم مفتاحا للدعاء، و سببا للاجابة، فصل عليهم اجمعين، و اجعلنى بهم عندک وجيها فى الدنيا و الاخرة و من المقربين. اللهم اجعل ذنوبنا بهم مغفورة، و عيوبنا مستورة، و فرائضنا مشكورة، و نوافلنا مبرورة، و قلوبنا بذكرک معمورة، و انفسنا بطاعتک مسرورة، و جوارحنا على خدمتک مقهورة، و اسماءنا فى خواصک مشهورة، و ارزاقنا من لدنک مدرورة، و حوائجنا لديک ميسورة، برحمتک يا ارحم الراحمين. اللهم انجز لهم وعدهم [113] ، و طهر بسيف قائمهم ارضک، و اقم به حدودک المعطلة، و احكامک المهملة و المبدلة، و احى به القلوب الميتة، و اجمع به الاهواء المتفرقة، و اجل به صداء الجور عن طريقتک حتى يظهر الحق على يديه فى أحسن صورته، و يهلک الباطل و أهله بنور دولته، و لا يستخفى بشىء من الحق مخافة احد من الخلق. اللهم عجل فرجهم، و أظهر فلجهم، و اسلک بنا منهجهم، و أمتنا على ولايتهم، و احشرنا فى زمرتهم، و تحت لوائهم، و اوردنا حوضهم، و اسقنا بكأسهم، و لا تفرق بيننا و بينهم، و لا تحرمنا شفاعتهم، حتى نظفر بعفوک و غفرانک، و نصير الى رحمتک و رضوانک، اله الحق رب العالمين. يا قريب الرحمة من المؤمنين، و نحن اولئک، حقا لا ارتيابا، يا من اذا اوحشنا التعرض لغضبه انسنا حسن الظن به، فنحن واثقون بين رغبة و رهبة ارتقابا، قد اقبلنا لعفوک و مغفرتک طلابا، و اذللنا لقدرتک و عزتک رقابا، فصل على محمد و آله الطاهرين، و اجعل دعاءنا بهم مستجابا، و ولاءنا لهم من النار حجابا. اللهم بصرنا قصد السبيل لنعتمده، و مورد الرشد لنرده، و بدل خطايانا صوابا، و لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا، و هب لنا من لدنک رحمة، يا من

تسمی من جوده و کرمه وهابا، و اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة، و قنا عذاب النار، ان حقت علینا اکتسابا، برحمتک یا ارحم الراحمین، و انت حسبنا و نعم الوکیل.

دعای آن حضرت در زیارت جامعه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست، یگانه است و شریکی ندارد، همانگونه که خداوند به یگانگی خود گواهی داده، و فرشتگانش و دانشمندان از خلقش بدان گواهند، معبودی جز خدای گرامی و حکیم نیست، و گواهی می‌دهم که محمد بنده‌ی انتخاب شده‌ی او و فرستاده‌ی مورد رضایت او می‌باشد، او را به هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمامی ادیان غالب و پیروز گرداند، و اگر چه مشرکان را ناخوش آید. خدایا! برترین و کاملترین درودها، و رونده‌ترین و جامعترین برکتها، و پاکترین و تمامترین سلامهایت را بر سرور ما محمد بنده و فرستاده‌ات قرار ده، آن هم صحبت، و ولی، و مورد خشنودی قرار گرفته و برگزیده، و انتخاب شده‌ی از خلقت، و انسان خاص و ویژه و بی‌آلایشت، و امینت، گواهی بر تو، و راهنمای بر تو، و مجری اوامرت، و پند گوینده برایت، و تلاشگر در راهت، و مدافع دینت، و بیانگر برهان و دلائلت. و هدایتگر به طاعت و فرمانبرداریت، و راهنما به موارد خشنودیت، و گیرنده‌ی وحیت، و حافظ پیمانت، و انفاذ کننده‌ی امرت، و تأیید شده به نور پرتوافکنت، و یاری شده به امر خشنود شده، پاک شده از هر خطا و لغزشی. پاکیزه از هر پلیدی و زشتی، و برانگیخته شده به بهترین دین و مذهب، راست کننده‌ی کجی‌ها و انحرافات، و برپا دارنده‌ی دلایل و حجت‌ها، ویژه شده برای پیروز گردیدن و نمایاندن راه، آشکار کننده‌ی آنچه از یکتاپرستیت پنهان گردیده، و زنده کننده‌ی آنچه از بندگیت که مندرس شده، و پایان بخش گذشته‌ها و گشاینده‌ی درهای بسته. برگزیده‌ی از بین مخلوقات، اختیار شده برای آشکار ساختن حقایق، و آنکه به وسیله‌ی او راه‌های هدایت تبیین شده، و تاریکیهای کوری جلا داده شده، درهم کوبنده‌ی لشکریان باطل، و نابود کننده‌ی حملات گمراهان، برگزیده شده از طبیعت کرم و بزرگواری، و از دودمان دیرینه‌ی مجد و عظمت، و از ریشه‌های فخر عمیق، و شاخه‌های ثمر دهنده بزرگی. انتخاب شده از درخت برگزیدگان، و چراغ نورافکن، شرف والا، و برترین مکی، فرستاده‌ی به حق، و برهانت بر تمامی مخلوقات، پایان‌بخش پیامبرانت، و حجت رسایت در زمین و آسمانت. خدایا! بر او درود فرست درودی که در کنار بهره‌وری از آن ارزش بهره‌وری نیز در آن فرورود و پر بهره گردد، و از برکت وابستگی به آن ارزش وابستگان به آنان افزایش پیدا نماید، و بعد از این بر گرامیداشت و بزرگداشت آنان بیفزا، آن گونه که آرزوهای گسترده در مقابل آن اندک باشد، تا از کرم و بزرگواریت از برترین جایگاه‌ها نیز گذشته، و از نعمتهایت والاترین بخشش‌ها را به آنان عطا نما، و خدایا حق

و آنچه بر خلق از آنان واجب ساخته‌ای را از ستمگران به پیامبر و ستمگران به برگزیدگان از نزدیکانش بگیر. خدایا! و درود فرست بر ولیت، و حاکم دینت، و قیام کننده به اجرای عدالت بعد از پیامبرت، علی بن ابی‌طالب، امیرمؤمنان، و پیشوای پرهیزکاران، و سرور جانشینان، و رهبر و زمامدار دین، و راهبر سفید چهرگان، و قبله‌ی عارفان، و پرچم هدایت یافتگان، و تکیه‌گاه مورد اعتماد، و ریسمان محکم، و جانشین پیامبرت بر تمامی مردم، و وصی او در دنیا و دین. راستگوی بزرگ در بین مردم، جدا سازنده‌ی بین حلال و حرام، یاور اسلام، و شکننده‌ی بتها، و گرامی دارنده دین و حامیان آن، و نگاهبان پیامبر و حافظ او، و آن که در روز برادری به برادری پیامبر مخصوص شد، و آنکه به پیامبر به منزله‌ی هارون از موسی است، پنجمین اصحاب کساء، و شوهر سرور زنان، آن که بعد از گرسنگی بسیار غذایش را به دیگران داد، و آن که تلاشش در سوره‌ی «هل اتی» مورد سپاس قرار گرفته است. چراغ هدایت، و جایگاه تقوی، و محل اندیشه و فکر، کوه تعقل و تدبر، خواننده به راه برتر، و کوچ کننده به نهایت درجه، و بالارونده به سوی مجد و عظمت، دانای به تأویل قرآن. کسی که خواص فرشتگانت با کاسه و حوله او را خدمت کردند تا وضو گرفت، و خورشید که در نزدیکی غروب بود را برای او برگرداندی، تا این که نماز واجب را در اول وقت بخواند، و او را از غذای بهشت خوراندی هنگامی که پولش را به مقداد قرض داد، و به فرشتگانت به او مباهات نمودی، آنگاه که برای خشنودیت و کسب رضایت تو جانش را به تو فروخت، و ولایت او را یکی از واجبات قرار دادی. پس شقی کسی است که به بعضی از این امور اقرار داشته و بعضی دیگر را منکر گردد، ریشه‌ی نیکان، و معدن فخر، و تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم، نشیننده بر جایگاه اعراف بهشت، و پدر پیشوایان آبرومند، ستمدیده‌ای که حقش غصب شد، و بردبار در راه خدا، و آن که انتقام خود و فرزندانش گرفته نشده است، مظلوم در بین خاندان و دوستانش، درودی که افزایش آن قطع نشده، و بنیانهایش نابودی نپذیرد. خدایا! جامه‌های نعمت بر او بپوشان، و تاج کرامت بر سرش قرار ده، و او را به برترین درجه و مقام برسان، تا به پیامبرت - که بر او و خاندانش درود باد - ملحق گردد، و خدایا به سود او بر علیه ظلم‌کنندگان او حکم نما، به درستی که تو در آنچه حکم می‌کنی عادلی. خدایا! و درود فرست بر طاهره‌ی بتول زهراء، دختر پیامبر، مادر پیشوایان هدایتگر، سرور زنان جهانیان، وارث بهترین پیامبران، و همراه بهترین جانشینان، آمده به سوی تو، در حالی که از مصیبتش به پدرش اندوهگین بود، و از غاصبین حقش مورد ستم قرار گرفته بود، بر امتی غضبناک بود که حق تو را در یاری او رعایت نکردند، دلیل آن دفن شبانه‌ی او در گورش می‌باشد، آن که حقش غصب شد، و لقمه‌های گلوگیر غصه را

فروبرد، درودی که نهایتی برای اندازه‌اش نباشد، و اندازه‌ای برای استمرارش، و شمارش آن را پایانی نباشد. خدایا! در مقابل سختی‌های دنیای فانی برترین پاداش‌ها را در سرای باقی به او ارزانی دار، و او را از دشمنانش به نهایت آرزوها و پایان هدف‌ها برسان، تا دوستی ناراحت به خاطر ناراحتی او باقی نماند جز آن که خشنود گردد، به درستی که تو گرامیترین کسی هستی که پاسخ مظلومین را داده و عادلترین قاضی هستی، خدایا در بزرگداشت او را به شوهر و پدرش ملحق نما، و از ستمگران به او حقش را بگیر. خدایا! و درود فرست بر پیشوایان راهبر به راه راست، و راهنمایان هدایتگر، و سروران پاک، پاکیزگان نیکان، جایگاه آرامش و وقار، خزینه‌داران علم و نهایت بردباری و فخر، سیاستمداران بندگان، ارکان شهرها، راهنمایان رشد و هدایت، اندیشمندان با عظمت. دانشمندان به احکامت، زاهدان، و چراغ‌های تاریکی، و چشمه‌های حکمت، و سرپرستان نعمت‌ها، دست آویز امتها، همراهان قرآن و آیاتش، و امینان و والیان تأویل قرآن، و مبینان و راهنمایان وحی، پیشوایان هدایت، و چراغ تاریکی، و پرچم‌های تقوا و پرهیزکاری، و پناهگاه مردم، و نگاهبانان اسلام، و حجتهایت برای تمامی مردم. حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت، و دو سبط پیامبر رحمت، و علی بن حسین سجاد زینت عبادت کنندگان، و محمد بن علی شکافنده‌ی علم دین، و جعفر بن محمد راستگوی امین، و موسی بن جعفر فروبرنده‌ی خشم و بردبار، و علی بن موسی رضا وفا کننده، و محمد بن علی نیکوکار پرهیزکار، و علی بن محمد انتخاب شده‌ی خشنود شده، و حسن بن علی هدایتگر پاکیزه، و حجة بن حسن صاحب عصر و زمان، جانشین جانشینان و باقیمانده‌ی پیامبران، پوشیده از خلقت، و آرزومندی برای ظاهر ساختن حقت، مهدی منتظر، و قائمی که به او یاری گردیده می‌شوی. خدایا! بر تمامی آنان درود فرست، درودی جاودانه در جهان، که ایشان را با آن به برترین جایگاه بزرگواران برسانی، خدایا در بزرگداشت ایشان را به جد و پدرشان برسان، و حقشان را از ستمگرانشان بستان. ای سرورانم! گواهی می‌دهم که شما فرمانبرداران خدا، قیام کننده‌ی بر امرش، کارکنندگان به اراده‌ی الهی، رسندگان به کرامت الهی، شما را با علمش برگزید، و برای غیبش انتخاب نمود، و برای اسرارش اختیار کرد، و به هدایتش گرامیتان داشت، و به برهانهایش مخصوص گرداند، و به روحش تأیید نمود، خرسند شد که شما جانشینان او در زمینش باشید، و خوانندگان به سوی حقش، و گواهان بر خلقش، و یاوران دینش، و حجت‌های بر مخلوقاتش، و بیانگران وحیش، و خزینه‌داران علمش، و امانت‌داران حکمتش، خداوند شما را از گناهان پاک کرد، و از عیب‌ها مبری نمود، و بر غیبها شما را امین شمرد. ای موالیان من! شما را زیارت کردم در حالی که به حقتان آگاه هستم، به مقامتان بینا، به هدایتتان

هدایت یافته، دنباله رو شما می‌باشم، پیروی کننده‌ی از سنت و روش شما، تمسک کننده به ولایت شما، چنگ زننده به ریسمان شما، اطاعت کننده‌ی امر شما، دوست دوستانتان، دشمن دشمنانتان می‌باشم، می‌دانم که حق در شما و با شماست، به وسیله‌ی شما به خدا توسل جسته، و به آبروی شما نزد شما طلب شفاعت می‌کنم، و بر او سزاوار است که خواستارش را ناامید نگرداند، و امیدوار به آنچه نزد خدا برای زائرین شما و فرمانبرداران از امر شما آماده شده است. خدایا! همچنان که مرا موفق کردی به ایمان به پیامبرت و تصدیق دعوت او، و بر من منت گذاردی به اطاعت او و پیروی دینش، و به شناخت او و شناخت پیشوایان از فرزندانش هدایتم کردی، و به شناخت ایشان ایمان را کامل کردی، و به ولایت و طاعتشان اعمال را پذیرفتی، و بندگان را با درود فرستادن بر آنان به بندگی واداشتی، و آنان را کلید دعا و سبب اجابت قرار دادی، پس بر تمامی آنان درود باد، و به ایشان مرا نزد خودت در دنیا و آخرت آبرومند کن و از مقربین قرار ده. خدایا! به آنان گناهانمان را بیامرز، و عیبهایمان را بپوشان، و واجباتمان را سپاس گزار، و نافله‌هایمان را پاداش ده، و قلبهایمان را به ذکرت آباد گردان، و جانهایمان را به فرمانبرداریت مسرور نما، و اعضای بدنمان را بر خدمتت وادار، و نامهایمان را در بین خواصت مشهور کن، و روزیهایمان را از جانب خود ریزان نما، و حاجاتمان را نزد خودت آسان گردان، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان. خدایا! وعده‌ات به آنان را تحقق بخش، و به شمشیر قائم آنان زمینت را پاک گردان، و به او حدود تعطیل شده، و احکام رها شده و تبدیل شده‌ات را برپا دار، و به او قلب‌های مرده را زنده، و افکار پراکنده را گردآور، و به او زنگار ستم را از راهت بزدا، تا این که به دست او حق با بهترین صورت آشکار گردد، و باطل و باطلان با نور دولت او هلاک گردند، و چیزی از حق از ترس یکی از مخلوقانت مخفی نماند. خدایا! در فرج آنان تعجیل فرما، و پیروزیشان را آشکار ساز، و ما را در راه آنان قرار ده، و ما را بر ولایت آنان بمیران، و در گروه آنان و زیر پرچم ایشان محشور نما، و ما را در حوض آنان وارد ساز، و به کاسه‌ی آنان سیراب کن، و بین ما و آنان جدائی مینداز، و ما را از شفاعت ایشان محروم مدار، تا به عفو و بخشش تو دست یافته و به رحمت و خشنودیت برسیم، معبود حق ای پروردگار جهانیان. ای آن که رحمتش به مؤمنان نزدیک است، و ما به تحقیق و بدون شک از آنانیم، ای آنکه هرگاه در معرض قرار گرفتن با غضبش ما را می‌ترسانید گمان نیک به او ما را مونس خود می‌ساخت، و مابین رغبت و ترس قرار گرفته‌ایم، و خواستارانه به سوی عفو و بخششت روی آورده‌ایم، و گردنهایمان را برای قدرت و عزتت ذلیل گرداندیم، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و دعای ما را به ایشان مستجاب و دوستی ما با آنان را پوششی از آتش

قرار ده. خدایا! راه را به ما بنمایان تا بر آن تکیه کنیم، و راه رشد را به ما نشان ده تا وارد آن گردیم، و خطاهایمان را به صواب و درستی تبدیل گردان، و قلبهایمان را بعد از هدایت منحرف مکن، و از جانب خودت رحمتی به ما ببخش، ای آن که از جود و بخشش، بخشنده نامیده شده، و در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا کن، و از عذاب آتش نجاتمان ده، اگر چه به جهت اعمالمان سزاوار آنیم، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان، و تو ما را کافی بوده و بهترین وکیل هستی.

کلمات توحیدی آن حضرت

كلامه الى اهل الاهواز فى الرد على اهل الجبر و التفويض و اثبات العدل

اشاره

من على بن محمد، سلام عليكم و على من اتبع الهدى و رحمة الله و بركاته، فانه ورد على كتابكم و فهمت ما ذكرتم من اختلافكم فى دينكم و خوضكم فى القدر، و مقالة من يقول منكم بالجبر و من يقول بالتفويض و تفرقكم فى ذلک و تقاطعكم، و ما ظهر من العداوة بينكم، ثم سألتمونى عنه و بيانه لكم، و فهمت ذلک كله. اعلموا رحمكم الله، انا نظرنا فى الاثار و كثرة ما جاءت به الاخبار، فوجدناها عند جميع من ينتحل الاسلام ممن يعقل عن الله جل و عز لا تخلو من معنيين: اما حق فيتبع، و اما باطل فيجتنب. و قد اجتمعت الامة قاطبة لا اختلاف بينهم ان القران حق لا ريب فيه عند جميع اهل الفرق، و فى حال اجتماعهم مقرون بتصديق الكتاب و تحقيقه، مصيبون مهتدون، و ذلک بقول رسول الله صلى الله عليه و آله: لا تجتمع امتى على ضلالة، فاخبر ان جميع ما اجتمعت عليه الامة كلها حق. هذا اذا لم يخالف بعضها بعضا، و القرآن حق لا اختلاف بينهم فى تنزيله و تصديقه، فاذا شهد القران بتصديق خبر و تحقيقه و انكر الخبر طائفة من الامة لزمهم الاقرار به ضرورة حين اجتمعت فى الاصل على تصديق الكتاب، فان هى جحدت و انكرت لزمها الخروج من الملة. فاول خبر تحقيقه من الكتاب و تصديقه و التماس شهادته عليه خبر ورد عن رسول الله صلى الله عليه و اله، و وجد بموافقته الكتاب و تصديقه بحيث لا تخالفه اقاويلهم، حين قال: «انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى - اهل بيتى - لن تضلوا ما تمسكتم بهما، و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض». فلما وجدنا شواهد هذا الحديث فى كتاب الله نصا مثل قوله جل و عز: «انما وليكم الله و رسوله و الذين امنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون - و من يتول الله و رسوله و الذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون» [114] ، و روت العامة فى ذلک اخبارا لاميرالمؤمنين عليه‌السلام انه تصدق بخاتمه و هو راكع، فشكر الله ذلک له و انزل الاية فيه. فوجدنا رسول الله صلى الله عليه و اله قد اتى بقوله: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، و بقوله: «انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى»، و وجدناه يقول: «على يقضى دينى، و ينجز موعدى، و هو خليفتى عليكم من بعدى». فالخبر الاول الذى استنبطت منه هذه الاخبار خبر صحيح مجمع عليه لا اختلاف فيه عندهم، و هو ايضا موافق الكتاب. فلما شهد الكتاب بتصديق الخبر و هذه الشواهد الاخر لزم على الامة الاقرار بها ضرورة، اذ كانت هذه الاخبار شواهدها من القران ناطقة، و وافقت القران و القران وافقها. ثم وردت حقائق الاخبار من رسول الله صلى الله عليه و اله عن الصادقين عليهم‌السلام، و نقلها قوم معروفون، فصار الاقتداء بهذه

الاخبار فرضا واجبا على كل مؤمن و مؤمنة لا يتعداه الا اهل العناد. و ذلک ان اقاويل ال رسول الله صلى الله عليه و اله متصلة بقول الله، و ذلک مثل قوله فى محكم كتابه: «ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهينا» [115] . و وجدنا نظير هذه الاية قول رسول الله صلى الله عليه و اله: «من اذى عليا فقد اذانى، و من اذانى فقد اذى الله، و من اذى الله يوشک ان ينتقم منه»، و كذلک قوله صلى الله عليه و اله: «من احب عليا فقد احبنى، و من احبنى فقد احب الله»، و مثل قوله فى بنى وليعة: «لابعثن اليهم رجلا كنفسى يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، قم يا على فسر اليهم». و قوله صلى الله عليه و اله يوم خيبر: «لابعثن اليهم غدا رجلا يحب الله و رسوله، و يحبه الله و رسوله، كرارا غير فرار، لا يرجع حتى يفتح الله عليه»، فقضى رسول الله صلى الله عليه و اله بالفتح قبل التوجيه، فاستشرف لكلامه اصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله، فلما كان من الغد دعا عليا عليه‌السلام فبعثه اليهم فاصطفاه بهذه المنقبة، و سماه كرارا غير فرار، فسماه الله محبا لله و لرسوله، فاخبر ان الله و رسوله يحبانه. و انما قدمنا هذا الشرح و البيان دليلا على ما اردنا، و قوة لما نحن مبينوه، من امر الجبر و التفويض و المنزلة بين المنزلتين، و بالله العون و القوة، و عليه نتوكل فى جميع امورنا. فانا نبدء من ذلک بقول الصادق عليه‌السلام: «لا جبر و لا تفويض و لكن منزلة بين المنزلتين، و هى صحة الخلقة، و تخلية السرب، و المهلة فى الوقت، و الزاد مثل الراحلة، و السبب المهيج للفاعل على فعله». فهذه خمسة اشياء جمع به الصادق عليه‌السلام جوامع الفضل، فاذا نقص العبد منها خلة كان العمل عنه مطروحا بحسبه. فاخبر الصادق عليه‌السلام باصل ما يجب على الناس من طلب معرفته، و نطق الكتاب بتصديقه، فشهد بذلک محكمات ايات رسوله، لان الرسول صلى الله عليه و اله و اله عليهم‌السلام لا يعدون شيئا من قوله و اقاويلهم حدود القران. فاذا وردت حقائق الاخبار، و التمست شواهدها من التنزيل فوجد لها موافقا و عليها دليلا، كان الاقتداء بها فرضا لا يتعداه الا اهل العناد، كما ذكرنا فى اول الكتاب. و لما التمسنا تحقيق ما قاله الصادق عليه‌السلام من المنزلة بين المنزلتين و انكاره الجبر و التفويض، وجدنا الكتاب قد شهد له و صدق مقالته فى هذا. و خبر عنه ايضا موافق لهذا، ان الصادق عليه‌السلام سئل: هل أجبر الله العباد على المعاصى؟ فقال الصادق عليه‌السلام: هو اعدل من ذلک، فقيل له: فهل فوض اليهم؟ فقال عليه‌السلام: هو اعز و اقهر لهم من ذلک. و روى عنه انه قال: الناس فى القدر ثلاثة اوجه: رجل يزعم ان الامر مفوض اليه، فقد وهن الله فى سلطانه، فهو هالک، و رجل يزعم ان الله جل و عز اجبر العباد على المعاصى و كلفهم ما لا يطيقون، فقد ظلم الله فى حكمه، فهو هالک، و رجل يزعم ان الله كلف العباد ما يطيقون و لم يكلفهم

ما لا يطيقون، فاذا احسن حمدالله، و اذا اساء استغفر الله، فهذا مسلم بالغ، فاخبر عليه‌السلام ان من تقلد الجبر و التفويض و دان بهما فهو على خلاف الحق. فقد شرحت الجبر الذى من دان به يلزمه الخطأ، و ان الذى يتقلد التفويض يلزمه الباطل، فصارت المنزلة بين المنزلتين بينهما. ثم قال عليه‌السلام: و اضرب لكل باب من هذه الابواب مثلا يقرب المعنى للطالب، و يسهل له البحث عن شرحه، تشهد به محكمات ايات الكتاب و تحقق تصديقه عند ذوى الالباب، و بالله التوفيق و العصمة. فاما الجبر الذى يلزم من دان به الخطأ، فهو قول من زعم ان الله جل و عز اجبر العباد على المعاصى و عاقبهم عليها، و من قال بهذا القول فقد ظلم الله فى حكمه و كذبه، و رد عليه قوله: «و لا يظلم ربک احدا» [116] ، و قوله: «و ذلک بما قدمت يداک و ان الله ليس بظلام للعبيد» [117] ، و قوله: «ان الله لا يظلم الناس شيئا و لكن الناس انفسهم يظلمون» [118] ، مع اى كثيرة فى ذكر هذا. فمن زعم انه مجبر على المعاصى فقد احال بذنبه على الله، و قد ظلمه فى عقوبته، و من ظلم الله فقد كذب كتابه، و من كذب كتابه فقد لزمه الكفر باجتماع الامة. و مثل ذلک مثل رجل ملک عبدا مملوكا لا يملک نفسه، و لا يملک عرضا من عرض الدنيا، و يعلم مولاه ذلک منه، فامره على علم منه بالمصير الى السوق لحاجة يأتيه بها، و لم يملكه ثمن ما يأتيه به من حاجته، و علم المالک ان على الحاجة رقيبا لا يطمع احد فى اخذها منه الا بما يرضى به من الثمن. و قد وصف مالک هذا العبد نفسه بالعدل و النصفة، و اظهار الحكمة و نفى الجور، و اوعد عبده ان لم يأته بحاجته ان يعاقبه على علم منه بالرقيب الذى على حاجته انه سيمنعه، و علم ان المملوک لا يملک ثمنها و لم يملكه ذلک. فلما صار العبد الى السوق، و جاء ليأخذ حاجته التى بعثه المولى لها وجد عليها مانعا يمنع منها الا بشراء، و ليس يملک العبد ثمنها، فانصرف الى مولاه خائبا بغير قضاء حاجته، فاغتاظ مولاه من ذلک و عاقبه عليه. اليس يجب فى عدله و حكمه ان لا يعاقبه، و هو يعلم ان عبده لا يملک عرضا من عروض الدنيا و لم يملكه ثمن حاجته، فان عاقبه عاقبه ظالما متعديا عليه، مبطلا لما وصف من عدله و حكمته و نصفته، و ان لم يعاقبه كذب نفسه فى وعيده اياه حين اوعده بالكذب و الظلم اللذين ينفيان العدل و الحكمة، تعالى عما يقولون علوا كبيرا. فمن دان بالجبر او بما يدعو الى الجبر فقد ظلم الله و نسبه الى الجور و العدوان، اذ اوجب على من اجبره العقوبة، و من زعم ان الله اجبر العباد فقد اوجب على قياس قوله: ان الله يدفع عنهم العقوبة. و من زعم ان الله يدفع عن اهل المعاصى العذاب فقد كذب الله فى وعيده، حيث يقول: «بلى من كسب سيئة و احاطت به خطيئته فاولئک اصحاب النار هم فيها خالدون» [119] ، و قوله: «ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون فى بطونهم نارا و سيصلون سعيرا» [120] ، و قوله: «ان الذين

كفروا باياتنا سوف نصليهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب ان الله كان عزيزا حكيما» [121] . مع اى كثيرة فى هذا الفن ممن كذب وعيد الله، و يلزمه فى تكذيبه اية من كتاب الله الكفر، و هو ممن قال الله: «أفتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلک منكم الا خزى فى الحياة الدنيا و يوم القيامة يردون الى اشد العذاب و ما الله بغافل عما يعملون» [122] . بل نقول: ان الله جل و عز جازى العباد على اعمالهم و يعاقبهم على افعالهم بالاستطاعة التى ملكهم اياها. فامرهم و نهاهم بذلک، و نطق كتابه: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها و هم لا يظلمون» [123] ، و قال جل ذكره: «يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امدا بعيدا و يحذركم الله نفسه»، [124] و قال: «اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم» [125] ، فهذه ايات محكمات تنفى الجبر و من دان به، و مثلها فى القران كثير، اختصرنا ذلک لئلا يطول الكتاب، و بالله التوفيق. و اما التفويض الذى ابطله الصادق عليه‌السلام، و اخطأ من دان به و تقلده، فهو قول القائل: ان الله جل ذكره فوض الى العباد اختيار امره و نهيه و اهملهم، و فى هذا كلام دقيق لمن يذهب الى تحريره و دقته. و الى هذا ذهبت الائمة المهتدية من عترة الرسول صلى الله عليه و اله، فانهم قالوا: لو فوض اليهم على جهة الاهمال لكان لازما له رضا ما اختاروه، و استوجبوا منه الثواب، و لم يكن عليهم فيما جنوه العقاب اذا كان الاهمال واقعا. و تنصرف هذه المقالة على معنيين: اما ان يكون العباد تظاهروا عليه فالزموه قبول اختيارهم بارائهم ضرورة، كره ذلک ام احب، فقد لزمه الوهن، او يكون جل و عز عجز عن تعبدهم بالامر و النهى على ارادته، كرهوا او احبوا، ففوض امره و نهيه اليهم و اجراهما على محبتهم، اذ عجز عن تعبدهم بارادته، فجعل الاختيار اليهم فى الكفر و الايمان. و مثل ذلک مثل رجل ملک عبدا ابتاعه ليخدمه و يعرف له فضل ولايته و يقف عند امره و نهيه، و ادعى مالک العبد انه قاهر عزيز حكيم، فامر عبده و نهاه، و وعده على اتباع امره عظيم الثواب، و اوعده على معصيته اليم العقاب، فخالف العبد ارادة مالكه و لم يقف عند امره و نهيه. فاى امر امره او نهى نهاه عنه لم يأته على ارادة المولى، بل كان العبد يتبع ارادة نفسه و اتباع هواه، و لا يطيق المولى ان يرده الى اتباع امره و نهيه و الوقوف على ارادته، ففوض اختيار امره و نهيه اليه، و رضى منه بكل ما فعله على ارادة العبد لا على ارادة المالک، و بعثه فى بعض حوائجه و سمى له الحاجة، فخالف على مولاه، و قصد لارادة نفسه و اتبع هواه. فلما رجع الى مولاه نظر الى ما اتاه به، فاذا هو خلاف ما امره به، فقال له: لم اتيتنى بخلاف ما امرتک؟ فقال العبد: اتكلت على تفويضک الامر الى، فاتبعت هواى و ارادتى، لان المفوض اليه غير محظور عليه، فاستحال

التفویض. او لیس یجب علی هذا السبب اما ان یکون المالک للعبد قادرا یأمر عبده باتباع امره و نهیه علی ارادته لا علی ارادة العبد، و یملکه من الطاقة بقدر ما یأمره به و ینهاه عنه. فاذا امره بامر و نهاه عن نهی عرفه الثواب و العقاب علیهما، و حذره و رغبه بصفة ثوابه و عقابه لیعرف العبد قدرة مولاه بما ملکه من الطاقة لامره و نهیه، و ترغیبه و ترهیبه، فیکون عدله و انصافه شاملا له، و حجته واضحة علیه للاعذار و الانذار، فاذا اتبع العبد امر مولاه جازاه، و اذا لم یزدجر عن نهیه عاقبه او یکون عاجزا غیر قادر، ففوض امره الیه، احسن ام اساء، اطاع ام عصی، عاجز عن عقوبته و رده الی اتباع امره. و فی اثبات العجز نفی القدرة و التأله، و ابطال الامر و النهی و الثواب و العقاب، و مخالفة الکتاب، اذ یقول: «و لا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم» [126] ، و قوله عزوجل: «اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون» [127] ، و قوله: «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون - ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون» [128] ، و قوله: «اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا» [129] ، و قوله: «و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تولوا عنه و انتم تسمعون» [130] . فمن زعم ان الله تعالی فوض امره و نهیه الی عباده فقد اثبت علیه العجز و اوجب علیه قبول کل ما عملوا من خیر و شر، و ابطل امر الله و نهیه، و وعده و وعیده، لعلة ما زعم ان الله فوضها الیه، لان المفوض الیه یعمل بمشیئته، فان شاء الکفر او الایمان کان غیر مردود علیه و لا محظور. فمن دان بالتفویض علی هذا المعنی فقد ابطل جمیع ما ذکرنا من وعده و وعیده، و امره و نهیه، و هو من اهل هذه الایة: «افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیامة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون» [131] ، تعالی الله عما یدین به اهل التفویض علوا کبیرا. لکن نقول: ان الله جل و عز خلق الخلق بقدرته، و ملکهم استطاعة تعبدهم بها، فامرهم و نهاهم بما اراد، فقبل منهم اتباع امره و رضی بذلک لهم، و نهاهم عن معصیته، و ذم من عصاه و عاقبه علیها، و لله الخیرة فی الامر و النهی، یختار ما یرید و یأمر به، و ینهی عما یکره، و یعاقب علیه بالاستطاعة التی ملکها عباده، لاتباع امره و اجتناب معاصیه، لانه ظاهر العدل و النصفة و الحکمة البالغة، بالغ الحجة بالاعذار و الانذار، و الیه الصفوة، یصطفی من عباده من یشاء لتبلیغ رسالته و احتجاجه علی عباده، اصطفی محمدا صلی الله علیه و آله و بعثه برسالاته الی خلقه. فقال من قال من کفار قومه حسدا و استکبارا: «لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم» [132] ، یعنی بذلک امیة بن ابی‌الصلت و ابا مسعود الثقفی، فابطل الله اختیارهم و لم یجز لهم آراءهم، حیث یقول: «أهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر

مما يجمعون» [133] . و لذلک اختار من الامور ما احب و نهی عما کره، فمن اطاعه اثابه، و من عصاه عاقبه، و لو فوض اختیار امره الی عباده لاجاز لقریش اختیار امیة بن ابی‌الصلت و ابی‌مسعود الثقفی، اذ کانا عندهم افضل من محمد صلی الله علیه و آله. فلما ادب الله المؤمنین بقوله: «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم» [134] ، فلم یجز لهم الاختیار باهوائهم و لم یقبل منهم الا اتباع امره و اجتناب نهیه علی یدی من اصطفاه، فمن اطاعه رشد و من عصاه ضل و غوی، و لزمته الحجة بما ملکه من الاستطاعة لاتباع امره و اجتناب نهیه، فمن اجل ذلک حرمه ثوابه و انزل به عقابه. و هذا القول بین القولین، لیس بجبر و لا تفویض، و بذلک اخبر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عباية بن ربعی الاسدی، حین سأله عن الاستطاعة التی بها یقوم و یقعد و یفعل. فقال له امیرالمؤمنین علیه‌السلام: سألت عن الاستطاعة تملکها من دون الله او مع الله؟ فسکت عباية، فقال له امیرالمؤمنین علیه‌السلام: قل یا عباية، قال: و ما اقول؟ قال علیه‌السلام: ان قلت: انک تملکها مع الله قتلتک، و ان قلت تملکها دون الله قتلتک، قال عباية: فما اقول یا امیرالمؤمنین؟ قال علیه‌السلام: تقول انک تملکها بالله الذی یملکها من دونک، فان یملکها ایاک کان ذلک من عطائه، و ان یسلبکها کان ذلک من بلائه، هو المالک لما ملکک و القادر علی ما علیه اقدرک، اما سمعت الناس یسألون الحول و القوة حین یقولون: لا حول و لا قوة الا بالله. قال عباية: و ما تأویلها یا امیرالمؤمنین؟ قال علیه‌السلام: لا حول عن معاصی الله الا بعصمة الله، و لا قوة لنا علی طاعة الله الا بعون الله، قال: فوثب عباية فقبل یدیه و رجلیه. و روی عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام حین أتاه نجدة یسأله عن معرفة الله، قال: یا امیرالمؤمنین بماذا عرفت ربک؟ قال علیه‌السلام: بالتمییز الذی خولنی، و العقل الذی دلنی، قال: أفمجبول انت علیه؟ قال: لو کنت مجبولا ما کنت محمودا علی احسان و لا مذموما علی اساءة، و کان المحسن اولی باللائمة من المسیء، فعلمت ان الله قائم باق و ما دونه حدث حائل زائل، و لیس القدیم الباقی کالحدث الزائل، قال نجدة: أجدک اصبحت حکیما یا امیرالمؤمنین؟ قال: اصبحت مخیرا، فان اتیت السیئة بمکان الحسنة فانا المعاقب علیها. و روی عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام انه قال لرجل سأله بعد انصرافه من الشام، فقال: یا امیر المؤمنین اخبرنا عن خروجنا الی الشام بقضاء و قدر؟ قال علیه‌السلام: نعم یا شیخ، ما علوتم تلعة و لا هبطتم وادیا الا بقضاء و قدر من الله، فقال الشیخ: عند الله احتسب عنائی یا امیرالمؤمنین؟ فقال علیه‌السلام: مه یا شیخ، فان الله قد عظم اجرکم فی مسیرکم و انتم سائرون، و فی مقامکم و انتم مقیمون، و فی انصرافکم و انتم منصرفون، و لم تکونوا فی شیء من امورکم مکرهین، و لا الیه مضطرین، لعلک ظننت انه قضاء حتم و قدر

لازم، لو كان ذلک کذلک لبطل الثواب و العقاب، و لسقط الوعد و الوعيد، و لما الزمت الاشياء اهلها على الحقائق، ذلک مقالة عبدة الاوثان و اولياء الشيطان، ان الله جل و عز امر تخييرا و نهى تحذيرا، و لم يطع مكرها، و لم يعص مغلوبا، و لم يخلق السماوات و الارض و ما بينهما باطلا «ذلک ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار» [135] . فقال الشيخ فقبل رأس اميرالمؤمنين عليه‌السلام، و انشأ يقول: انت الامام الذى نرجو بطاعته يوم النجاة من الرحمان غفرانا اوضحت من ديننا ما كان ملتبسا جزاک ربک عنا فيه رضوانا فليس معذرة فى فعل فاحشة قد كنت راكبها ظلما و عصيانا فقد دل اميرالمؤمنين عليه‌السلام على موافقة الكتاب و نفى الجبر و التفويض اللذين يلزمان من دان بهما و تقلدهما الباطل و الكفر و تكذيب الكتاب، و نعوذ بالله من الضلالة و الكفر، و لسنا ندين بجبر و لا تفويض، لكنا نقول بمنزلة بين المنزلتين، و هو الامتحان و الاختبار بالاستطاعة التى ملكنا الله و تعبدنا بها، على ما شهد به الكتاب و دان به الائمة الابرار من آل الرسول صلوات الله عليهم. و مثل الاختبار بالاستطاعة، مثل رجل ملک عبدا و ملک مالا كثيرا، احب ان يختبر عبده على علم منه بما يؤول اليه، فملكه من ماله بعض ما احب و وقفه على امور عرفها العبد، فامره ان يصرف ذلک المال فيها، و نهاه عن اسباب لم يحبها، و تقدم اليه ان يجتنبها و لا ينفق من ماله فيها، و المال يتصرف فى اى الوجهين. فصرف المال احدهما فى اتباع امر المولى و رضاه، و الاخر صرفه فى اتباع نهيه و سخطه، و اسكنه دار اختبار اعلمه انه غير دائم له السكنى فى الدار، و ان له دارا غيرها، و هو مخرجه اليها، فيها ثواب و عقاب دائمان. فان انفذ العبد المال الذى ملكه مولاه فى الوجه الذى امره به جعل له ذلک الثواب الدائم فى تلک الدار التى اعلمه انه مخرجه اليها، و ان انفق المال فى الوجه الذى نهاه عن انفاقه فيه جعل له ذلک العقاب الدائم فى دار الخلود، و قد حد المولى فى ذلک حدا معروفا، و هو المسكن الذى اسكنه فى الدار الاولى. فاذا بلغ الحد استبدل المولى بالمال و بالعبد على انه لم يزل مالكا للمال و العبد فى الاوقات كلها، الا انه وعد ان لا يسلبه ذلک المال ما كان فى تلک الدار الاولى الى ان يستتم سكناه فيها، فوفى له، لان من صفات المولى العدل و الوفاء و النصفة و الحكمة. اوليس يجب ان كان ذلک العبد صرف ذلک المال فى الوجه المأمور به ان يفى له بما وعده من الثواب و تفضل عليه بان استعمله فى دار فانية، و اثابه على طاعته فيها نعيما دائما فى دار باقية دائمة، و ان صرف العبد المال الذى ملكه مولاه ايام سكناه تلک الدار الاولى فى الوجه المنهى عنه و خالف امر مولاه، كذلک تجب عليه العقوبة الدائمة التى حذره اياها، غير ظالم له لما تقدم اليه، و اعلمه و عرفه، و اوجب له الوفاء بوعده و وعيده، بذلک يوصف القادر القاهر. و أما المولى، فهو الله جل و عز، و أما العبد فهو ابن‌آدم المخلوق، و المال قدرة الله

الواسعة، و محنته اظهاره الحكمة و القدرة، و الدار الفانية هى الدنيا، و بعض المال الذى ملكه مولاه هو الاستطاعة التى ملک ابن‌آدم، و الامور التى امر الله بصرف المال اليها هو الاستطاعة لاتباع الانبياء و الاقرار بما اوردوه عن الله جل و عز، و اجتناب الاسباب التى نهى عنها هى طرق ابليس. و اما وعده فالنعيم الدائم و هى الجنة، و اما الدار الفانية فهى الدنيا، و اما الدار الاخرى فهى الدار الباقية و هى الاخرة، و القول بين الجبر و التفويض هو الاختبار و الامتحان و البلوى بالاستطاعة التى ملک العبد. و شرحها فى الخمسة الامثال التى ذكرها الصادق عليه‌السلام انها جمعت جوامع الفضل، و انا مفسرها بشواهد من القرآن و البيان ان‌شاءالله. اما قول الصادق عليه‌السلام: «صحة الخلقة»، فان معناه كمال الخلق للانسان و كمال الحواس، و ثبات العقل و التمييز، و اطلاق اللسان بالنطق، و ذلک قول الله: «و لقد كرمنا بنى آدم و حملناهم فى البر و البحر و رزقناهم من الطيبات و فضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا» [136] . فقد اخبر عز و جل عن تفضيله بنى‌آدم على سائر خلقه من البهائم و السباع و دواب البحر و الطير، و كل ذى حركة تدركه حواس بنى‌آدم بتمييز العقل و النطق، و ذلک قوله: «لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم» [137] ، و قوله: «يا ايها الانسان ما غرک بربک الكريم - الذى خلقک فسواک فعدلک - فى اى صورة ما شاء ركبک» [138] ، و فى آيات كثيرة. فأول نعمة الله على الانسان صحة عقله و تفضيله على كثير من خلقه بكمال العقل و تمييز البيان، و ذلک ان كل ذى حركة على بسيط الارض هو قائم بنفسه بحواسه، مستكمل فى ذاته، ففضل بنى‌آدم بالنطق الذى ليس فى غيره من الخلق المدرک بالحواس. فمن اجل النطق ملک الله ابن‌آدم غيره من الخلق حتى صار آمرا ناهيا و غيره مسخر له، كما قال الله: «كذلک سخرها لكم لتكبروا الله على ما هداكم» [139] ، و قال: «و هو الذى سخر البحر لتأكلوا منه لحما طريا و تستخرجوا منه حلية تلبسونها» [140] ، و قال: «و الانعام خلقها لكم فيها دفء و منافع و منها تأكلون - و لكم فيها جمال حين تريحون و حين تسرحون - و تحمل اثقالكم الى بلد لم تكونوا بالغيه الا بشق الانفس» [141] . فمن اجل ذلک دعا الله الانسان الى اتباع امره و الى طاعته بتفضيله اياه باستواء الخلق و كمال النطق والمعرفة، بعد ان ملكهم استطاعة ما كان تعبدهم به، بقوله: «فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطيعوا» [142] ، و قوله: «لا يكلف الله نفسا الا وسعها» [143] ، و قوله: «لا يكلف الله نفسا الا ما آتيها» [144] ، و فى آيات كثيرة. فاذا سلب من العبد حاسة من حواسه رفع العمل عنه بحاسته، كقوله: «ليس على الاعمى حرج و لا على الاعرج حرج - الاية» [145] ، فقد رفع عن كل من كان بهذه الصفة الجهاد و جميع الاعمال التى لا يقوم بها، و كذلک اوجب على ذى اليسار الحج و الزكاة لما ملكه من استطاعة ذلک، و لم يوجب على الفقير

الزكاة و الحج، قوله: «و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا» [146] ، و قوله فى الظهار: «و الذين يظاهرون من نسائهم قم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة - الى قوله: - فمن لم يستطع فاطعام ستين مسكينا» [147] . و كل ذلک دليل على ان الله تبارک و تعالى لم يكلف عباده الا ما ملكهم استطاعته بقوة العمل به و نهاهم عن مثل ذلک، فهذه صحة الخلقة. و اما قوله: «تخلية السرب»، فهو الذى ليس عليه رقيب يحظر عليه، و يمنعه العمل بما امره الله به، و ذلک قوله فيمن استضعف و حظر عليه العمل فلم يجد حيلة و لا يهتدى سبيلا، كما قال الله تعالى: «الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا» [148] ، فاخبر ان المستضعف لم يخل سربه، و ليس عليه من القول شىء اذا كان مطمئن القلب بالايمان. و اما: «المهلة فى الوقت»، فهو العمر الذى يمتع الانسان من حد ما تجب عليه المعرفة الى اجل الوقت، و ذلک من وقت تمييزه و بلوغ الحلم الى ان يأتيه اجله، فمن مات على طلب الحق و لم يدرک كماله فهو على خير، و ذلک قوله: «و من يخرج من بيته مهاجرا الى الله و رسوله - الاية» [149] . و ان كان لم يعمل بكمال شرايعه لعلة ما لم يمهله فى الوقت الى استتمام امره، و قد حظر على البالغ ما لم يحظر على الطفل اذا لم يبلغ الحلم فى قوله: «و قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن - الاية» [150] ، فلم يجعل عليهن حرجا فى ابداء الزينة للطفل، و كذلک لا تجرى عليه الاحكام. و اما قوله: «الزاد»، فمعناه الجدة و البلغة التى يستعين بها العبد على ما امره الله به، و ذلک قوله: «ما على المحسنين من سبيل - الاية» [151] . الا ترى انه قبل عذر من لم يجد ما ينفق، و الزم الحجة كل من امكنته البلغة و الراحلة للحج و الجهاد و اشباه ذلک، و كذلک قبل عذر الفقراء و اوجب لهم حقا فى مال الاغنياء بقوله: «للفقراء الذين احصروا فى سبيل الله - الاية « [152] ، فامر باعفائهم و لم يكلفهم الاعداد لما لا يستطيعون و لا يملكون. و اما قوله: «السبب المهيج»، فهو النية التى هى داعية الانسان الى جميع الافعال، و حاستها القلب، فمن فعل فعلا و كان بدين لم يعقد قلبه على ذلک لم يقبل الله منه عملا الا بصدق النية، و لذلک اخبر عن المنافقين بقوله: «يقولون بافواههم ما ليس فى قلوبهم و الله اعلم بما يكتمون» [153] ، ثم انزل على نبيه صلى الله عليه و آله توبيخا للمؤمنين: «يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون - الاية» [154] . فاذا قال الرجل قولا و اعتقد فى قوله، دعته النية الى تصديق القول باظهار الفعل، و اذا لم يعتقد القول لم تتبين حقيقته، و قد اجاز الله صدق النية و ان كان الفعل غير موافق لها لعلة مانع يمنع اظهار الفعل فى قوله: «الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان» [155] ، و قوله: «لا يؤاخذكم الله باللغو فى ايمانكم» [156] . فدل القران و اخبار الرسول صلى الله عليه و اله ان القلب مالک

لجميع الحواس يصحح افعالها، و لا يبطل ما يصحح القلب شىء. فهذا شرح جميع الخمسة الامثال التى ذكرها الصادق عليه‌السلام انها تجمع المنزلة بين المنزلتين، و هما الجبر و التفويض، فاذا اجتمع فى الانسان كمال هذه الخمسة الامثال وجب عليه العمل كملا لما امر الله عزوجل به و رسوله، و اذا نقص العبد منا خلة كان العمل عنها مطروحا بحسب ذلک. فاما شواهد القرآن على الاختبار و البلوى بالاستطاعة التى تجمع القول بين القولين فكثيرة، و من ذلک قوله: «و لنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين و نبلو اخباركم» [157] ، و قال: «سنستدرجهم من حيث لا يعلمون» [158] ، و قال: «الم - أحسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون» [159] . و قال فى الفتن التى معناها الاختبار: «و لقد فتنا سليمان - الاية» [160] ، و قال فى قصة موسى عليه‌السلام: «فانا قد فتنا قومک من بعدک و اضلهم السامرى» [161] ، و قول موسى: «ان هى الا فتنتک» [162] ، اى اختبارک، فهذه الايات يقاس بعضها ببعض و يشهد بعضها لبعض. و اما آيات البلوى بمعنى الاختبار، قوله: «ليبلونكم فيما آتاكم» [163] ، و قوله: «ثم صرفكم عنهم ليبتليكم» [164] ، و قوله: «انا بلوناهم كما بلونا اصحاب الجنة» [165] ، و قوله: «خلق الموت و الحيوة ليبلوكم ايكم احسن عملا» [166] ، و قوله: «و اذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات» [167] ، و قوله: «و لو يشاء الله لانتصر منهم و لكن ليبلو بعضكم ببعض! [168] . و كل ما فى القران من بلوى هذه الايات التى شرح اولها فهى اختبار، و امثالها فى القران كثيرة، فهى اثبات الاختبار و البلوى، ان الله جل و عز لم يخلق الخلق عبثا و لا اهملهم سدى، و لا اظهر حكمته لعبا، و بذلک اخبر فى قوله: «أفحسبتم انما خلقناكم عبثا» [169] . فان قال قائل: فلم يعلم الله ما يكون من العباد حتى اختبرهم؟ قلنا: بلى، قد علم ما يكون منهم قبل كونه، و ذلک قوله: «و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه» [170] ، و انما اختبرهم ليعلمهم عدله، و لا يعذبهم الا بحجة بعد الفعل. و قد اخبر بقوله: «و لو انا اهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولا» [171] ، و قوله: «و ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا» [172] ، و قوله: «رسلا مبشرين و منذرين» [173] ، فالاختبار من الله بالاستطاعة التى ملكها عبده، و هو القول بين الجبر و التفويض، و بهذا نطق القران و جرت الاخبار عن الائمة من ال الرسول صلى الله عليه و آله. فان قالوا: ما الحجة فى قول الله: «يهدى من يشاء و يضل من يشاء» [174] و ما اشبهها، قيل: مجاز هذه الايات كلها على معنيين: أما احدهما، فاخبار عن قدرته، اى انه قادر على هداية من يشاء و ضلال من يشاء، و اذا اجبرهم بقدرته على احدهما لم يجب لهم ثواب و لا عليهم عقاب، على نحو ما شرحنا فى الكتاب. و المعنى الاخر، ان الهداية منه تعريفه، كقوله: «و أما ثمود فهديناهم» اى عرفناهم «فاستحبوا العمى على الهدى» [175] ، فلو

اجبرهم على الهدى لم يقدروا ان يضلوا. و ليس كلما وردت اية مشتبهة كانت الاية حجة على محكم الايات اللواتى امرنا بالاخذ بها، من ذلک قوله: «منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله و ما يعلم - الاية» [176] ، و قال: «فبشر عباد - الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه» اى احكمه و اشرحه «اولئک الذين هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب» [177] . وفقنا الله و اياكم الى القول و العمل لما يحب و يرضى، و جنبنا و اياكم معاصيه بمنه و فضله، و الحمد لله كثيرا كما هو اهله، و صلى الله على محمد و اله الطيبين، و حسبنا الله و نعم الوكيل.

کلام آن حضرت به مردم اهواز در رد جبر و تفویض و اثبات عدل

از علی بن محمد، سلام و رحمت و برکات الهی بر شما و بر هر که راه هدایت را بپیماید، نامه‌ی شما به دست من رسید و آنچه بدان اشاره کرده بودید را دانستم، که در دینتان دچار اختلاف شده‌اید، و در مسأله‌ی قضاء و قدر الهی فرو رفته‌اید، و نیز گفتار گروهی از شما که قائل به جبر، و سخن عده‌ای از شما که به تفویض اعتقاد پیدا کرده‌اند، و به پراکندگی و دشمنی واقع شده در میانتان، آگاهی پیدا نمودم، آنگاه در مورد آن از من نظر خواسته‌اید که برای شما بیان نمایم، و تمامی این مطالب را دانستم. خداوند شما را رحمت کند، بدانید، ما در روایات و احادیث وارده نظر افکندیم، نزد تمامی آنان که نام مسلمان را بر خود گذارده‌اند و خدا را می‌شناسند، آن روایات از دو حالت خارج نیستند، یا حقند که باید پیروی شوند، و یا باطل است که باید از آنها دوری گزیده شود. و تمامی امت بر این معنی عقیده دارند و اختلافی در آن بین ایشان نیست که قرآن حق است، و نزد تمامی گروه‌ها و فرقه‌ها این معنا مسلم است، و در هنگام اتحادشان به تصدیق قرآن و حقیت آن اعتراف دارند، و در این عقیده راه صواب را پیموده و هدایت یافته‌اند، و آن همان گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله است که فرمود: «امتم در یک عقیده‌ی ناصواب با یکدیگر متفق نمی‌شوند، پس خبر داد که آنچه تمامی امت بر آن اتفاق دارند حق است. و این زمانی است که گروهی با گروه دیگر مخالفت نکنند، و قرآن حق است، و در نازل شدن و صدق بودن آن اختلافی بین مردم نیست، هر گاه قرآن به درستی خبر و حقیت آن خبر داد و گروهی از امت آن را منکر شدند بدون شک باید بدان اقرار و اعتراف نمایند، چرا که در اصل اولیه که همان درستی قرآن است اتفاق دارند، و اگر منکر شدند لازمه‌ی آن خروج از اسلام است. اولین خبر و روایتی که درستی و صدق آن از قرآن فهمیده می‌شود و قرآن برای آن گواه است، خبری است که از پیامبر روایت شده و موافق کتاب الهی یافته شده، به گونه‌ای که سائر احادیث با آن مخالفت نمی‌کند، آنجا که می‌فرماید: «من در میان شما دو چیز گرانبها به جای می‌گذارم، کتاب خدا و خاندانم، تا آنگاه که به این دو تمسک جسته‌اید گمراه نمی‌شوید، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند». هنگامی که شواهد صدق آن را در قرآن به طور صریح یافتیم، آنجا که می‌فرماید: «به درستی که ولی و سرپرست شما تنها خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده و نماز بپای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند - و هر که دوستی خدا و پیامبر او و ایمان آورندگان را برگزیند به درستی که گروه خدا پیروزند»، و اهل سنت در این زمینه روایاتی را در

مورد حضرت علی علیه‌السلام ذکر کرده‌اند که ایشان در حال رکوع انگشترش را صدقه داد، و خداوند این امر را از او سپاس گزارد، و در رابطه با این موضوع این آیه را نازل کرد. و پیامبر را یافتیم که این فرموده را بیان داشت: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست»، و فرمود: «تو نسبت به من همانند هارون به موسی هستی جز آن که بعد از من پیامبری نیست»، و یافتیم که فرمود: «علی قرضهایم را ادا کرده و وعده‌هایم را متحقق می‌سازد، و او بعد از من جانشینم در میان شماست». پس خبر اولی که این اخبار از آنها استنباط شده خبر صحیحی می‌شود که بدون اختلاف همه آن را پذیرفته‌اند، و آن موافق قرآن نیز هست. هر گاه قرآن به درستی خبری گواهی داد و اخبار دیگر نیز بر درستی آن تصریح کردند، باید مسلمانان بدون شک بدان اقرار نمایند، آنگاه که این اخبار شواهد قرآنی دارد، و قرآن با آنها موافق و آنها با قرآن موافقت دارد. سپس اخبار درستی از پیامبر صلی الله علیه و اله از زبان امام صادق علیهم‌السلام وارد شده و گروه موثق شناخته شده آنها را نقل کرده‌اند، از این رو پیروی از این اخبار بر هر زن و مرد مؤمن واجب و ضروری است، و جز کینه ورزان با آن مخالفت نمی‌نمایند. زیرا گفتارهای خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله به سخن الهی اتصال دارد، و این همانند سخن خدای بزرگ در قرآن محکمش است که فرموده: «به درستی که آنان که خدا و رسولش را آزار می‌دهند خداوند در دنیا و آخرت ایشان را لعنت کرده و عذاب خوارکننده‌ای را برایشان آماده و مهیا نموده است». و نظیر این آیه را در سخن پیامبر یافته‌ایم که فرمود: «هر که علی را آزار دهد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خداوند را آزرده، و هر که خدا را آزار دهد به زودی از او انتقام گرفته می‌شود»، و همچنین این گفتار پیامبر: «هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد خداوند را دوست داشته است»، و همانند سخن آن حضرت در مورد قبیله‌ی بنی ولیعه: «به زودی مردی را به سوی آنان گسیل می‌دارم که همانند خود من است، خداوند و پیامبرش را دوست دارد، و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست دارند، ای علی برخیز و به سوی آنان برو». و سخن آن حضرت در روز جنگ خیبر: «فردا مردی را به سوی آنان می‌فرستم که خداوند و پیامبرش را دوست دارد، و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند، حمله کننده بوده و فرار نمی‌نماید، بازنمی‌گردد تا این که خداوند امر را بر او بگشاید»، و پیامبر قبل از فرستادنش پیروزیش را خبر داد، بر اثر کلام آن حضرت همه‌ی اصحاب او انتظار داشتند آنان را انتخاب کند، فردای آن روز حضرت علی علیه‌السلام را فراخواند و او را به سوی دشمن گسیل داشت، و او را به این ویژگی برگزید، و او را شخصی حمله کننده و فرار نکننده نامید، و خداوند او را دوستدار خود و پیامبرش نامید، و خبر داد که خدا و

رسولش او را دوست دارند. و ما این شرح و بیان را مقدم داشتیم تا دلیل و برهانی باشد بر آنچه قصد بیان آن را داریم، و کمک و نیرویی باشد بر آنچه تبیین کننده‌ی آن هستیم، از موضوع جبر و تفویض و مکانی بین این دو، و به یاری و توان الهی آغاز کرده و در تمامی کارهایمان بر او توکل می‌نمائیم. این بحث را با گفتار امام صادق علیه‌السلام آغاز می‌کنیم که فرمود: «نه جبر صحیح است و نه تفویض و لکن امری میان این دو درست می‌باشد، و آن صحت خلقت، و باز نمودن راه، و مهلت دادن در زمان عمل، و توشه برداشتن، و سببی که فاعل را برای عملش تحریک می‌کند». [178] . و این پنج چیز است که امام صادق علیه‌السلام با آنها کلیات فضل را گرد آورد، هر گاه بنده از یکی از آنها خالی باشد بحسب آن عملش ناقص و ناتمام است. و امام صادق علیه‌السلام به اصلی خبر داد که بر مردم شناخت آن واجب بوده و الزامی است، و قرآن به درستی آن سخن گفته، محکمات گفتارهای پیامبرش بر آن گواهی می‌دهد، چرا که گفتارهای پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندانش علیهم‌السلام از حدود قرآن تجاوز نمی‌نماید، و بر اساس آن است. پس هر گاه اخبار درستی وارد شد و گواهانی از قرآن بر آن بدست آمد و موافقت‌هائی پیدا کرد، و دلائلی بر صحتش یافت شد، پیروی از آن واجب شده و جز کینه‌ورزان با آن مخالفت نمی‌کنند، همچنان که در اول نامه بیان کردیم. و هنگامی که در جستجوی صحت گفتار امام صادق علیه‌السلام برآمدیم که جبر و تفویض را انکار کرد و امری بین این دو را اثبات نمود، دیدیم قرآن بر آن گواهی داده و گفتارش را تأیید می‌کند. و روایت دیگری از آن حضرت وارد شده که با آن موافق است، که از آن حضرت سؤال شد: آیا خداوند بندگان را بر گناه اجبار و الزام نموده است؟ امام فرمود: خداوند عادلتر از این معناست، گفته شد: آیا کارها را به ایشان واگذار نموده است؟ فرمود: خداوند گرامیتر و قدرتمندتر از این امر است. و از آن حضرت روایت شده که فرمود: مردم در مسأله‌ی قضا و قدر بر سه عقیده‌اند: کسی که گمان می‌کند کارها به او واگذار شده است، که خداوند را در فرمانروائیش خوار شمرده، و این شخص هلاک می‌گردد، و شخصی که گمان می‌کند خداوند بزرگ، مردم را بر انجام گناهان اجبار و الزام نموده و آنچه قدرت بر آن را ندارند را بر ایشان الزامی کرده، که این شخص خداوند را در کارهایش ظالم جلوه‌گر ساخته، و او نیز هلاک می‌گردد، و شخصی که گمان می‌کند خداوند مردم را تکلیف کرده به آنچه توان آن را دارند، و بر آنچه قدرتش را ندارند الزام ننموده، هر گاه کار نیک کند خداوند را سپاس گزارده، و هر گاه کار زشتی مرتکب شود از خدا طلب آمرزش نماید، این مسلمانی است که به حقیقت دست یافته است، و امام با این سخن خبر داد که هر که جبر و تفویض را بپذیرد و به آنها معتقد شود عقیده‌اش بر خلاف حق می‌باشد. با این بیان

شرح دادم هر که عقیده‌ی جبر را بپذیرد راه خطا را پیموده، و هر که به تفویض معتقد گردد به باطل معتقد گردیده، پس راه صواب امری میان این دو عقیده است. سپس فرمود: و برای هر یک از این مسائل مثالی را می‌زنم تا معنی برای خواهنده نزدیکتر جلوه‌گر شود، و بحث را برای او از شرحش راحت‌تر گرداند، و به آن محکمات آیات الهی گواهی داده، و تصدیق آن نزد خردمندان یقینی گردد، و توفیق و نگهداری از خطا به دست خداست. اما جبر که اعتقاد به آن خطا می‌باشد، آن گفتار کسی است که گمان کرده خداوند بزرگ مردم را بر انجام گناهان اجبار نموده و بر ارتکاب آن ایشان را عقاب می‌نماید، و هر که این سخن را بگوید خداوند را در حکمش ظالم و ستمگر جلوه‌گر ساخته و او را تکذیب نموده، و این سخن خداوند در قرآن را رد کرده که می‌فرماید: «و پروردگارت به کسی ظلم نمی‌کند»، و فرموده‌ی او: «این عقاب به سبب کارهایی است که انجام داده‌ای و خداوند به بندگانش ظلم روا نمی‌دارد»، و فرموده‌ی او: «به درستی که خداوند به مردم اندک ظلمی روا نمی‌دارد و لکن مردم نسبت به خودشان ستم می‌نمایند»، و آیات بسیاری که در این زمینه وارد شده است. پس هر که گمان کند خداوند او را مجبور به انجام گناهان نموده گناه خود را به خدا نسبت داده و در عقاب کردن خدا او را ظالم قلمداد نموده است، و هر که نسبت ظلم به خدا دهد قرآن او را تکذیب کرده و هر که قرآن را تکذیب کند به اعتقاد تمامی مسلمانان کافر است. و مثال آن مردی است که مالک بنده‌ای شد که از خود اختیاری ندارد و چیزی از اموال دنیا را مالک نیست، و مولایش نیز این مطلب را در مورد او می‌داند، با این همه به او دستور داد که برای خرید چیزی به بازار رود و در این مورد به او پولی نیز نداد، و مالک می‌داند که آنچه او می‌خواهد در اختیار شخصی است که تا پول آن را ندهند در اختیار خریدار قرار نمی‌دهد. و مالک این بنده، خود را با عدالت و دادگری و حکیم بودن و عدم ظلم کردن توصیف کرده است، و بنده‌اش را تهدید نموده اگر آنچه او خواسته است را نیاورد او را مؤاخذه نماید، با این که می‌داند صاحب آن متاع آن را به او نمی‌دهد، و می‌داند بنده پولی در اختیار ندارد و او نیز به او پولی را نداده است. هنگامی که بنده به بازار رفت تا متاعی که مولا خواسته بود را برای او بخرد، مشاهده کرد صاحب آن بدون پول آن را در اختیارش قرار نمی‌دهد، و بنده نیز پول آن را ندارد، از این رو ناامیدانه و بدون تحقق بخشیدن به امر مولا به سوی او بازگشت، مولا بر او غضب کرد و او را به سبب این عمل مؤاخذه نمود. آیا در عدالت و حکم مولا آن نیست که بنده را مؤاخذه نکند، با توجه به این که می‌داند بنده‌اش پولی در اختیار ندارد و او نیز پولی در اختیار او قرار نداده است، پس اگر بنده را مؤاخذه کند مؤاخذه‌اش ظلم و ستم و تجاوز بر اوست، و خط بطلانی است بر آنچه خود را بدان نامیده،

از عادل بودن و حکیم بودن، و اگر بنده را مؤاخذه نکند و تهدیدش را عملی نسازد خود را در این مورد تکذیب کرده با دروغ و ستمی که منافی با عدالت و حکمت می‌باشند، و خداوند از آنچه اینان در مورد او می‌گویند بسیار برتر و والاتر است. پس هر که عقیده به جبر پیدا کرد یا به آنچه به جبر منتهی می‌گردد، نسبت ظلم به خداوند داده و او را به زورگوئی و تجاوزگری منسوب ساخته است، چرا که بر شخصی که مجبور نموده مؤاخذه را قرار داده است، و هر که گمان کند خداوند مردم را مجبور ساخته این معنا در حق او نیز صادق است، همانند کسی که می‌گوید: خداوند عقوبت را از آنان دفع می‌کند. و هر که گمان کند خداوند عذاب را از گناهکاران دور می‌سازد، تهدیدهای الهی را تکذیب نموده، آنجا که می‌فرماید: «آری هر که کار زشتی را مرتکب شد و گناه او را احاطه نمود آنان اصحاب آتشند و در آن جاودانه باقی می‌مانند»، و فرموده‌ی او: «به درستی که آنان که در اموال بچه‌های یتیم بدون جهت شرعی تصرف می‌کنند آتش در جانهایشان می‌افروزند و در آتش شعله‌ور انداخته می‌شوند»، و فرموده‌ی او: «به درستی که آنان که به آیات ما کافر شدند به زودی ایشان را در آتش می‌اندازیم هر گاه پوستهایشان پخت پوست دیگری بر آنان قرار می‌دهیم تا عذاب را بچشند به درستی که خداوند عزیز و حکیم است». با آیات بسیار دیگری در این زمینه، از کسانی که تهدیدهای الهی را تکذیب کرده و لازمه‌ی تکذیب آیات الهی کفر است، و او از جمله‌ی کسانی است که خداوند فرموده: «آیا به قسمتی از قرآن ایمان آورده و قسمتی دیگر را منکر می‌گردید، سزای کسی که چنین می‌کند چیزی نیست جز خواری در زندگی دنیا و در روز قیامت دچار بدترین عذاب می‌گردند، و خداوند از آنچه انجام می‌دهند غافل نمی‌باشد». بلکه می‌گوئیم: خداوند بزرگ بندگان را بر اساس کارهایشان جزا و پاداش می‌دهد و آنان را به سبب کارهایشان مؤاخذه می‌کند با نیرویی که در اختیارشان قرار داده است. با توجه به این مسأله ایشان را امر و نهی نمود، و در کتابش نیز بدان اشاره کرد و فرمود: «هر که کار نیک انجام دهد ده برابر آن به او عطا کنیم و هر که کار زشتی را مرتکب گردد به همانند آن مؤاخذه می‌گردد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند»، و خدای بزرگ فرمود: «روزی که هر کس اعمال نیکی که انجام داده را در حضورش می‌یابد، و اعمال بدی را که مرتکب شده را یافته و آرزو می‌کند که بین او و آنها فاصله‌ی بسیاری بیفتد و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد»، و فرمود: «امروز هر کس نسبت به آنچه انجام داده جزا داده شده و امروز ستم و ظلمی نیست»، پس این آیات محکمی است که جبر را نفی کرده و اعتقاد به آن را رد می‌کند و همانند آنها در قرآن بسیار است ما آنها را خلاصه کردیم تا نامه طولانی نشود، و توفیق از جانب خداست. و اما تفویضی که

امام صادق علیه‌السلام آن را ابطال کرد و به هر که بدان معتقد گردیده و آن را پذیرفته نسبت خطا نمودن را داد، آن گفتار کسی است که می‌گوید: خداوند بزرگ اختیار امر و نهی را به مردم واگذار کرده و آنان را مهمل قرار داده است، و در این زمینه کلام مهمی وجود دارد برای کسی که به دنبال بررسی و تفحص در آن باشد. و پیشوایان هدایتگر از خاندان پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - بدان عقیده‌مند شده‌اند، آنان می‌گویند: اگر خداوند این تفویض را به خاطر اهمال نمودن انجام داده باید به آنچه آنان برمی‌گزینند خشنود بوده و مستحق ثواب الهی نیز باشند، و در مقابل آنچه مرتکب شده‌اند عقابی بر آنان نباشد، اگر واقعا اهمال در کار باشد. و این گفتار به دو معنی بازگشت می‌کند: یا بندگان بر او غالب گردیده و پیروز شده‌اند و او را مجبور ساخته‌اند که عقیده‌ی ایشان را بپذیرد، چه بخواهد و چه نخواهد، که در این صورت خداوند را خوار شمرده‌اند، یا این که خدای بزرگ توان امر و نهی نمودن به آنان، بر اساس خواستش را نداشته است، چه بخواهند و چه نخواهند، و از این رو امر و نهیش را به ایشان واگذار کرده، و طبق خواست آنان امر و نهیش را جاری ساخته است، و چون از متعبد ساختن آنان بر اساس اراده‌اش ناتوان گردیده و در کفر و ایمان اختیار را به ایشان واگذار نموده است. و مثال آن مثال کسی است که بنده‌ای را خریده تا به او خدمت کند، و بنده ولایت مولا را درک کرده و در مقابل امر و نهی او مطیع می‌باشد، و مالک بنده ادعا می‌کند که قدرتمند و بزرگ و حکیم است و بنده‌اش را امر کرده و نهی نموده و بر پیروی از امرش ثواب بسیار به او وعده داده، و او را در صورت نافرمانی به عذابی دردناک تهدید نموده است، اما بنده با اراده‌ی مولایش مخالفت کرده و از امر و نهی او فرمان نمی‌برد. و در هیچ امر و نهیی بموجب خواست مولا کاری صورت نداد بلکه بنده پیرو اراده‌ی خودش بوده و از هوای نفسش تبعیت می‌کند و مولا قدرت ندارد که او را به سوی پیروی از امر و نهیش بازگرداند، و بر انجام اراده‌ی او فرابخواند از این رو اختیار امر و نهیش را به بنده واگذار کرده و به هر چه بر طبق اراده‌ی بنده انجام گرفته و به موجب اراده‌ی مالک نباشد خشنود گردید و او را برای انجام برخی خواسته‌هایش فرستاد، و خواست خود را نیز به او بیان نمود، اما بنده با خواست مولا مخالفت نموده و قصد انجام اراده‌ی خود را داشته و از هوای نفسش پیروی نمود. هنگامی که به سوی مولایش بازگشت مولا به آنچه آورده نظر افکنده و می‌بیند بر خلاف خواست او انجام گرفته است، به او می‌گوید: چرا بر خلاف خواسته‌ام چیز دیگری را آوردی؟ بنده می‌گوید: بر این که کارم را به خودم واگذار کردی تکیه کردم، و از خواست و اراده‌ام پیروی نمودم، زیرا هر که کاری به او واگذار شد دیگر برای انجام کار او را مؤاخذه نمی‌کنند، پس تفویض محال است. آیا بر آنچه گفته شد

این کار از دو حالت خارج است: یا مالک بنده قادر است که او را وادارد از امر و نهی او پیروی نماید، و طبق خواست خودش عمل نکند و همچنین به اندازه‌ی امر و نهیی که نسبت به او اعمال می‌دارد او را توانا کرده و نیرو دهد. پس هر گاه او را به امری دستور داد و از چیزی نهی نمود ثواب و عقاب بر انجام و ترک آن را نیز به او بشناساند و او را از نافرمانی برحذر و به کسب ثواب ترغیب نماید، تا بنده قدرت مولایش را بشناسد نسبت به نیرویی که برای انجام امر و نهیش و ترغیب و برحذر داشتن به او داده است، پس عدالت و انصاف مولا شامل حال بنده شد و دلیل و برهانش برای رفع عذر و ترساندن روشن است، پس هرگاه بنده امر مولایش را پیروی کرد او را پاداش داده، و هر گاه از نهیش کناره نگرفت او را عقاب نمود، یا مولا ناتوان بوده و قادر بر این کارها نباشد، و امرش را به او واگذار کرد، کار نیک انجام دهد یا کار زشت مرتکب شود، اطاعت نماید یا نافرمانی کند، و او از عقوبتش عاجز بوده و از بازگرداندن او به پیروی امرش ناتوان می‌باشد. و هر گاه ناتوانی برای کسی ثابت شد لازمه‌ی آن نفی قدرت و معبود بودن و ابطال امر و نهی و ثواب و عقاب اوست، و این معنی نیز مخالف قرآن است، آنجا که می‌فرماید: «و خداوند برای بندگانش راضی به کفر نیست و اگر شکرگزارید از شما خشنود می‌باشد»، و فرموده‌ی دیگر خدای بزرگ: «تقوای الهی پیشه سازید آن گونه که شایسته‌ی اوست و جز در حالی که مسلمانید از دنیا نروید»، و فرموده‌ی دیگر خداوند: «و جن و انسان را جز برای عبادت و بندگی خلق نکردم و از آنان روزی نخواسته و نمی‌خواهم که به من روزی دهند»، و فرموده‌ی دیگر او: «بندگی خداوند را نموده و چیزی را نسبت به او شریک ندهید»، و فرموده‌ی او: «و از خدا و رسولش پیروی کنید و از او روی مگردانید در حالی که می‌شنوید». پس هر که گمان کرد خداوند امر و نهیش را به بندگانش واگذار کرده عجز و ناتوانی را برای او ثابت گردانده، و بر او واجب ساخته که هر چه از بد و خوب که انجام می‌دهند را از آنان بپذیرد، و امر و نهی و وعده و وعید و تهدیدات الهی را ابطال کرده است، این سبب توهم این مطلب است که خداوند کارها را به او واگذار کرده، چرا که هر که کاری به او واگذار شود به خواست خود عمل می‌نماید، اگر خواست کافر شده یا مؤمن می‌گردد، و این‌ها بر او بازگردانده نشده و از او بازخواست نمی‌گردد. هر که قائل به تفویض به این معنی گردد پس تمامی آنچه ما ذکر کرده‌ایم از وعده و تهدیدات الهی و امر و نهی او را باطل ساخته است، و او شامل این آیه می‌گردد: «آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی از آن کافر می‌گردید پس سزای کسی که چنین می‌کند چیست جز خواری در زندگی دنیا و در روز قیامت به بدترین عذاب معذب شده و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست»، خداوند از آنچه

اهل تفویض قائلند بسیار برتر و والاتر است. لکن می‌گوئیم: خداوند بزرگ خلق را با نیرویش آفرید، و قدرت پیروی از او را به ایشان ارزانی داشت، و آنان را به آنچه خواست امر و نهی نمود، و پیروی امرش را از آنان پذیرفته و به این کار از آنان خشنود شد، و از نافرمانیش ایشان را بازداشت، و نافرمانان درگاهش را مذمت کرد و آنان را مؤاخذه نمود، و در امر و نهی خواست خدا مطرح می‌باشد، آنچه خواهد را اختیار کرده و بدان امر نموده، و از آنچه ناپسند می‌شمارد نهی نموده و بر آن عقاب می‌نماید، با نیرویی که به بندگانش داده برای پیروی امرش و دوری از نافرمانیش، چرا که آن امر از عدالت و دادگری و حکمت بالغه سرچشمه می‌گیرد، و حجت را با رفع عذر و ترساندن رسانید، و برانگیختن به سوی اوست، هر که را بخواهد برای تبلیغ، رسالتش و حجت آوردن بر بندگانش برمی‌گزیند، محمد صلی الله علیه و اله را برگزید و با رسالتهایش به سوی مخلوقاتش فرستاد. و گروهی از کافران قومش از جهت حسادت و کبر نمودن گفتند: «چرا قرآن را بر مردی بزرگ از دو قریه نازل نکرد»، مرادشان امیة بن ابی‌صلت و ابومسعود ثقفی بود [179] ، پس خداوند اختیارشان را باطل ساخت و عقایدشان را جائز ندانست، آنجا که می‌فرماید: «آیا آنان رحمت پروردگارشان را تقسیم می‌کنند ما وسائل زندگیشان را در زندگی دنیا تقسیم می‌کنیم و گروهی را بر گروه دیگر برتر گرداندیم تا گروهی گروه دیگر را مسخر خود نمایند و رحمت پروردگارت از آنچه گرد می‌آورند بهتر است». و از این رو آنچه را خواست اختیار کرده و از آنچه ناپسند دانست نهی فرمود، و هر کس فرمانبریش را کرد پاداش داد، و هر که نافرمانیش را نمود مؤاخذه کرد، و اگر اختیار کارش را به بندگانش واگذار می‌کرد برای قریش جائز بود که امیة بن ابی‌صلت و ابومسعود ثقفی را برگزینند، چرا که این دو نفر نزد آنان از پیامبر برتر بودند. هنگامی که خداوند مؤمنان را با این آیه ادب کرد: «و برای زن و مرد مؤمن جائز نیست که هرگاه خدا و رسولش به امری حکم کردند در مقابل امر آنان از خودشان اختیاری داشته باشند»، پس برای آنان برگزیدن با خواستشان نبوده و جز پیروی از امرش و دوری از نهیش که به وسیله‌ی برگزیده‌اش آمده را نمی‌پذیرد، پس هرکه او را فرمانبرداری کند هدایت شده، و هرکه نافرمانیش را نماید گمراه شده و منحرف گردیده، و حجت و برهان بر علیه اوست به موجب قدرتی که خداوند برای پیروی از امرش و دوری از نهیش به او داده است، و از این رو از ثوابش محروم مانده و عقابش را بر او فرود می‌آورد. و این قول بین دو قول است، نه جبر است و نه تفویض، و به این معنا امیرالمؤمنین علیه‌السلام عباية بن ربعی اسدی را خبر داد، هنگامی که از او در مورد قدرتی که بدان برخاسته و می‌نشیند، و کار انجام می‌دهد سؤال کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: از قدرتی سؤال کردی که با

خدا داری یا از غیر خدا به تو داده شده است؟ عباية ساکت شد، امام فرمود: ای عباية بگو، گفت: چه بگویم؟ فرمود: اگر بگویی آن را همراه خدا در اختیار داری تو را می‌کشم، و اگر بگویی از غیر خدا بدست آورده‌ای تو را می‌کشم، عباية گفت: ای امیرالمؤمنین پس چه بگویم؟ فرمود: می‌گویی آن را از خدایی داری که به غیر تو نیز آن را داده است، اگر آن را به تو بدهد آن از عطای الهی است، و اگر از تو بگیرد از آزمایش اوست، او مالک چیزهایی است که به تو ارزانی داشته، و برآنچه تو را به آنها توانا ساخته تواناست، آیا نشنیده‌ای مردم نیرو و توان را از او می‌خواهند، آنجا که می‌گویند: نیرو و توانی جز به خدا نیست. عباية گفت: ای امیرالمؤمنین تأویل این معنا چیست؟ فرمود: نیرویی برای بازگشت از گناهان خدا نیست جز به نگاهداشتن او، و نیرویی برای انجام فرامین الهی برای ما نیست جز به یاری او، راوی گوید: عباية برخاست و دست و پای او را بوسه زد. و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای ما روایت شده: هنگامی که نجده نزد او آمده و از معرفت و شناخت خدا سؤال کرد و گفت: ای امیرمؤمنان چگونه پروردگارت را شناختی؟ فرمود: به تشخیصی که به من عطا کرد، و عقلی که مرا بدان راهنمائی نمود، گفت: آیا تو بر آن مجبور شده‌ای؟ فرمود: اگر مجبور بودم بر انجام کار نیک ستایش نشده، و بر ارتکاب گناه مذمت نمی‌شدم، و اگر چنین بود نیکوکار به ملامت شدن از گناهکار سزاوارتر بود، و از این جهت دانستم خداوند پابرجا و جاودانه است، و غیر خدا حادث، دگرگون شونده و نابود شونده‌اند، و امر دیرینه و جاودانه همانند امر حادث زوال پذیر نمی‌باشد، نجده گفت: ای امیرمؤمنان تو را حکیمی می‌یابم، فرمود: تو را اختیاردار می‌یابم، اگر در جای انجام کار نیک کار بد انجام دهی من بر ارتکاب آن تو را عقاب می‌کنم. و از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده: مردی بعد از بازگشت ایشان از شام گفت: ای امیرمؤمنان به ما خبر ده که بازگشتمان از شام به قضا و قدر الهی بود؟ فرمود: آری ای پیرمرد، بر بالای بلندی نرفته و در دشتی وارد نشدید جز به قضا و قدر الهی، پیرمرد گفت: ای امیرمؤمنان رنجهایی که کشیده‌ایم را به حساب خدا می‌گذاریم. فرمود: وای بر تو ای پیرمرد، خداوند پاداش شما را بزرگ داشت در راهی که حرکت می‌کردید، و در محلی که توقف نمودید، و در حال بازگشت شما، و در هیچ یک از این امور مجبور نبوده و الزامی بر شما نمی‌باشد، شاید گمان کرده‌ای که آنها بر اساس قضا و قدر الهی صورت گرفته است، اگر این چنین بود ثواب و عقاب باطل گردیده، و وعده و تهدیدهای الهی ساقط می‌شود، و حقایق بر کسی الزام آور نمی‌گردید، این گفتار بت پرستان و شیطان صفتان است، خداوند بزرگ امر کرد با این که شما مخیرید، و نهی فرمود در حالی که شما را بر حذر داشت، و خداوند با اجبار اطاعت و فرمانبرداری نشده، و به علت شکست و خواری نافرمانی

نگردیده است، و آسمان‌ها و زمین و آنچه بین این دو است را باطل نیافرید، این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کافران از آتش دوزخ. پیرمرد برخاست و سر آن حضرت را بوسید و این اشعار را خواند: تو امامی هستی که با فرمانبرداریش از خدای مهربان در روز قیامت امید بخشش داریم. از دینمان آنچه مورد شبهه بود را توضیح دادی که خداوند در مقابل آن خشنودیش را شامل حالت نماید. در ارتکاب کار بد عذر و بهانه‌ای نیست و من بر اساس ظلم و عصیان آن را انجام می‌دادم. حضرت علی علیه‌السلام بر اساس موافقت قرآن سخن گفت، و بر نفی جبر و تفویضی که هر که به این دو عقیده معتقد گردد و آنها را بپذیرد لازمه‌اش بطلان و کفر و تکذیب قرآن می‌باشد، و به خدا پناه می‌بریم از گمراهی و کفر، و به جبر و تفویض اعتقاد نداریم بلکه به امری میان این دو قائلیم و آن امتحان و آزمایش است، قدرتی که خداوند به ما داده و به آنها ما را متعبد ساخته و بر اساس آنچه قرآن بدان گواهی دهد و پیشوایان پاک از خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله بدان اعتقاد دارند. و مثال اختیار به قدرت، مثال مردی است که مالک بنده‌ای شده و ثروت زیادی را به دست آورده است، و دوست دارد که بنده‌اش را آزمایش نماید با این که می‌داند سرانجام او به کجا منتهی می‌گردد، از این رو قسمتی از اموالش را که دوست دارد به او می‌دهد و او را به اموری آگاه می‌گرداند و بنده آنها را می‌شناسد و به او امر می‌کند که آن مال را در راهی مصرف نماید و از اموری که دوست ندارد او را برحذر می‌دارد و قبلا این امور را به او گوشزد می‌کند تا از این امور دوری کرده و اموالش را در این راه‌ها مصرف نکند و مال در کدام جهت مصرف شود. در این حال بنده‌ای مال را در راه امر مولا و کسب خشنودیش مصرف می‌کند، و بنده‌ای آن را در راه نافرمانی و کسب غضب او مصرف می‌نماید، و بنده را در محلی قرار داد و به او گفت که جاودانه در آن خانه باقی نخواهد ماند و باید به جای دیگری منتقل گردد، و او بنده را به سوی آنجا می‌برد، و در آنجا ثواب و عقاب جاودانه می‌باشد. پس اگر بنده مالی را که مولا به او داده در راهی که بدان امر کرده خرج کرد آن ثواب جاودانه در خانه‌ی دیگر، که او را از آن آگاه ساخته و بدان جا خواهد رفت، برای اوست، و اگر مال را در راهی که او را از مصرف نمودن در آن راه نهی فرموده خرج کرد عقاب جاودانه در روز قیامت برای اوست، و مولا در این زمینه حد معینی را قرار داده، و آن مسکنی است که او را در خانه‌ی دنیا ساکن گرداند. و هر گاه بنده به حد معین شده رسید مال را بر مولا ترجیح می‌دهد به این توهم که او همواره مالک مال می‌باشد، در حالی که او همواره و در تمامی حالات مالک مال و بنده است، جز آن که به او وعده داده که آن مال را از او نگیرد، تا آنگاه که در این خانه سکنا گزیده است، تا این که مدت سکونتش پایان پذیرد و

عمرش به پایان رسد، چرا که از صفات مولا عدالت و وفا و دادگری و حکمت می‌باشد. آیا این گونه نباید باشد که اگر بنده آن مال را در راهی که مأمور بود صرف کرد مولا به وعده‌اش در دادن ثواب به او عمل نماید و بر او تفضل کند به این که در این دنیای فانی او را به کار گرفته و به خاطر فرمانبرداریش نعمت‌های جاودانه در سرای دیگر به او عطا کند، و اگر بنده در زمان زندگیش در این دنیا اموالی که مولا به او داده بود را در راهی که از آنها نهی شده بود مصرف کرد و مخالفت امر مولایش را نمود، همین گونه واجب است او را به عذاب جاودانه‌ای که او را از آن برحذر داشته بود، عذاب نماید، در حالی که در این کار نسبت به او ظالم نمی‌باشد، چرا که در آغاز امر او را آگاه ساخته و مسائل را برایش روشن نموده بود، و بر مولا واجب است که به وعده و وعیدش عمل نماید، و به این امور مولای توانای پیروز توصیف می‌شود. و اما مولا پس او خدای بزرگ است، و اما بنده او انسان مخلوق در این دنیاست، و مال قدرت گسترده‌ی الهی است، و آزمایش او اظهار حکمت و قدرتش می‌باشد، و سرای فانی این دنیاست، و قسمتی از مالی که مولا در اختیارش گذارده آن قدرتی است که به انسان‌ها تملیک کرده است، و اموری که خداوند دستور داده بود که اموال در آن راه‌ها مصرف شود آن قدرت برای پیروی پیامبران و اقرار و اعتراف به آنچه از جانب خداوند آورده‌اند می‌باشد، و دوری از راه‌هائی که نهی کرده همان راه‌های شیطان است. و اما وعده‌ی او همان نعمت‌های جاودان و بهشت است، و اما سرای فانی همان دنیا و سرای دیگر همان سرای جاودانه و آخرت است، و عقیده‌ی بین جبر و تفویض آن امتحان و آزمایش و مبتلا ساختن به قدرتی است که به بنده داده است. و شرح این مطالب در پنج امری است که امام صادق علیه‌السلام آنها را گرد آورد، و من با شواهد قرآن آنها را تشریح می‌کنم، اگر خدا بخواهد. اما قول امام صادق علیه‌السلام: «صحت خلقت» معنا و مراد آن کمال خلقت و آفرینش برای انسان و کمال حواس و ثبات عقل و تشخیص، و آزاد ساختن زبان به سخن گفتن است، و آن مفهوم این کلام الهی است: «و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در دریا و خشکی قرار دادیم و به آنها از پاکی‌ها روزی داده و بر بسیاری از مخلوقات برتریشان دادیم». خدای بزرگ با این کلام از برتری دادن انسان بر سائر مخلوقات خبر داد، از چهارپایان و درندگان، و حیوانات دریایی و پرندگان، و هر حیوان جاندار که حواس انسان‌ها با تشخیص عقل و سخن آنها را درک می‌کند، و آن مراد این آیه است: «به تحقیق انسان را در بهترین شکل آفریدیم»، و فرموده: «ای انسان چه چیز تو را نسبت به خدای بزرگوارت مغرور ساخت - آن که تو را آفرید پس تو را متعادل و بی کم و کاست خلق کرد - در هر صورتی که خواست تو را قرار داد»، و در آیات بسیار دیگر نیز به آن اشاره شده

است. پس اولین نعمت الهی برای انسان سالم بودن عقلش و برتری او بر بسیاری از مخلوقات می‌باشد، به کامل بودن عقلش و تشخیص کلام، و این بدلیل آن است که هر متحرکی بر روی زمین با حواس خود زندگی می‌کند و ذاتا موجود کاملی است، و انسان را با سخن گفتن که در دیگر حیواناتی، که با حواس خود زندگی می‌کنند، وجود ندارد برتری داد. و به خاطر همین سخن گفتن خداوند سائر مخلوقات را مملوک انسان قرار داد، تا آنجا که به آنان امر و فرمان می‌دهد، و دیگر موجودات مسخر اویند، همچنان که خداوند می‌فرماید: «این گونه موجودات را مسخر شما گرداندیم تا خداوند را نسبت به هدایتی که شما را نموده بزرگ شمارید»، و فرمود: «و او کسی است که دریا را مسخر گرداند تا از گوشت تازه بخورید و از آن لباس‌هایی را خارج ساخته و بپوشید»، و فرمود: «و چهارپایان را برای شما خلق کرد که در آن برای شما سودهایی است و از آن می‌خورید - و برای شما در هنگام غروب و هنگام چرا کردن زیبا است - و بارهای شما را به محل‌هایی می‌برند که قادر به بردن آنها به آن جاها نیستید، جز با تحمل مشکلات بسیار». و از این رو خداوند انسان را به پیروی امرش و به فرمانبرداریش فراخواند، با برتری دادن او با متعادل ساختن خلقتش و برتری گفتار و شناختش، بعد از آن که به مردم قدرت پیروی و عبادت را تملیک نمود، با این فرموده‌اش: «تا قدرت دارید تقوای الهی پیشه ساخته و بشنوید و فرمانبرید»، و فرمود: «خداوند کسی را جز به اندازه‌ی توانش مکلف نمی‌کند»، و فرمود: «خداوند کسی را جز به آنچه به او داده مکلف نمی‌سازد»، و در آیات بسیاری این معنا آمده است. پس هر گاه یکی از حواس بنده را از او گرفت وظائف مربوط به آن را از او بر می‌دارد، مانند این فرموده‌ی خدا: «بر کور و بر شل حرج و محذوری نیست - تا آخر آیه»، و از هر کس که این صفات را داشته باشد جهاد و تمامی کارهایی که قادر به انجام دادنش نیست را برداشت، و همچنین بر ثروتمندان حج و زکات را واجب ساخت به خاطر قدرتی که به آنان در این زمینه داده است، و به فقیر و نیازمند زکات و حج را واجب نساخت، و فرموده‌ی خداوند: «و برای خداست در حق مردم انجام حج خانه‌ی خدا برای هر کس که قدرت رفتن به آن را داشته باشد»، و فرموده‌ی خدا در ظهار: «و آنان که زنانشان را ظهار می‌کنند سپس از گفتارشان بازمی‌گردند باید بنده‌ای را آزاد کنند - تا آنجا که فرمود: - پس هر کس که قادر به آن نباشد غذا دادن به شصت مسکین بر او واجب است». و همه‌ی این مطالب دلیل است بر آن که خدای بزرگ بندگانش را موظف نساخته جز به آنچه قدرت و توان انجامش را به آنان داده است، و از آنچه نهی کرده هم این گفتار صدق می‌کند، و این معنای صحت خلقت است. و اما «عدم تنگ گرفتن» پس آن کسی است که مراقبی ندارد تا برای او ممانعتی بعمل آورد، و او را از عمل به

آنچه خداوند فرمانش داده بازدارد، و این گفتار آن حضرت است در مورد کسانی که مستضعف و ناتوان گردیده‌اند و تکلیفی بر آنان واجب شده است، و چاره‌ای نداشته و راهی به جایی ندارند، همچنان که خداوند می‌فرماید: «جز زنان و مردان و کودکان ناتوان که چاره‌ای نداشته و راه به جائی ندارند»، پس خبر داد که بر ناتوان تنگ گرفته نشده و موظف به انجام کاری نیست، هر گاه قلبش به ایمان اطمینان یافته باشد. و اما «مهلت دادن در وقت»، آن عمری است که انسان بهره‌مند از آن می‌گردد، از زمانی که شناخت خدا بر او واجب شده تا زمانی که مرگش فرامی‌رسد، و آن از وقت تشخیص و رسیدن زمان بلوغ اوست تا زمانی که عمرش به پایان برسد، پس هر که طالب حق باشد و در جستجوی آن باشد، اما به نهایت آن نرسد در راه خیر می‌باشد، و این همان آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید: «و هر که به عنوان هجرت به سوی خدا و پیامبرش از خانه‌اش خارج شود - تا آخر آیه». و اگر چه به تمام احکامش عمل ننموده بخاطر آن که عمرش به تمام ساختن احکام الهی در حقش به او وفا نکرده است، و چیزهائی که بر کودک قبل از بلوغ واجب نساخته را بر انسان بالغ واجب ساخت، و فرموده: «به زنان مؤمن بگو که چشمانشان را فروهشته سازند - تا آخر آیه»، و بر زنان در آشکار ساختن زینت بر کودکان ممانعتی قرار نداد، و همچنان که احکام بر کودک جاری نمی‌گردد. و اما فرموده‌ی امام: «توشه» معنای آن قدرت و توانی است که بنده در راه به انجام رساندن اوامر الهی از آنها کمک می‌گیرد، و آن فرموده‌ی خداوند است: «و بر نیکوکاران مؤاخذه‌ای نمی‌باشد - تا آخر آیه». آیا نمی‌بینی خداوند عذر کسی که چیزی برای انفاق کردن ندارد را پذیرفت، و حجت و دلیل را بر کسانی قرار داد که قدرت و توان و توشه‌ی رفتن به حج و جهاد و امثال این امور را داشته باشند، و همچنین عذر و بهانه‌ی نیازمندان را پذیرفته و در اموال ثروتمندان برای آنان حقوقی را واجب ساخت، با این فرموده‌اش: «برای نیازمندانی که در راه خداوند در تنگنا قرار گرفته‌اند - تا آخر آیه»، و دستور به عفو نمودنشان داده و آنان را مجبور نساخت تا آنچه قدرتی بدان نداشته و مالک آن نیستند را آماده سازند. و اما سخن آن حضرت: «سبب تهییج کننده» آن نیتی است که انسان را به انجام کارها دعوت می‌کند و محل آن قلب آدمی است، پس هر که کاری را انجام داد و ظاهرا دارای اعتقادی بود که قلبش آن را قبول نداشت خداوند عملی را از او نمی‌پذیرد جز با نیتی درست، و از این رو از منافقین اینگونه خبر می‌دهد: «با زبان‌هایشان کلماتی را می‌گویند که در قلبهایشان نیست، و خدا به آنچه پوشیده می‌دارند داناتر است»، سپس بر پیامبرش به عنوان توبیخ مؤمنان این آیه را نازل کرد: «ای ایمان آورندگان چرا می‌گوئید آنچه را که عمل نمی‌نمائید - تا آخر آیه». پس هر گاه انسان سخنی گفت و در قلبش بدان

اعتقاد پیدا کرد، نیت او را به تصدیق سخن با ظاهر ساختن کار می‌خواند، و هر گاه سخن را معتقد نشد حقیقت آن برایش روشن نمی‌گردد، و خداوند نیت پاک را پاداش داد، و اگرچه کار موافق نیت نباشد، به خاطر مانعی که از اظهار عملش ممانعت می‌کند، در این فرموده‌ی خدا: «جز آن که مجبور شود در حالی که قلبش مطمئن به ایمان است» و فرموده‌ی: «خداوند شما را به قسمهای لغو مؤاخذه نمی‌کند». پس قرآن و اخبار پیامبر صلی الله علیه و اله دلالت کردند که قلب مالک تمامی حواس آدمی است و اعمال او را تصحیح می‌کند و آنچه قلب آن را تصحیح می‌کند چیزی آن را باطل نمی‌سازد. و این شرح تمامی پنج امری است که امام صادق علیه‌السلام آنها را ذکر کرد و فرمود آنها جایگاه بین جبر و تفویض را روشن می‌کنند، پس هر گاه در آدمی این پنج امر تحقق یافت واجب است به طور کامل فرامین خدا و رسولش را انجام دهد، و هرگاه بنده‌ای از یکی از آنها کاستی داشت به همانگونه اعمال مربوط بدان از او ساقط می‌شود. و اما شواهد قرآنی بر آزمایش و آزمودن با قدرتی که قول بین دو قول را تأیید می‌کند بسیار می‌باشد، و از این قبیل است: «ما قطعا شما را می‌آزمائیم تا تلاشگران و صبرکنندگان شما را بیابیم، و گفتار شما را بیازمائیم» و فرمود: «به زودی آنان را از جایگاهی که نمی‌دانند مورد آزمایش قرار می‌دهیم»، و فرمود: «الم - آیا مردم گمان می‌کنند اگر بگویند ایمان آوردیم رها شده و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند». و در آیات دیگر که به لفظ فتنه آمده و معنایش آزمایش است، فرمود: «و ما سلیمان را آزمودیم - تا آخر آیه»، و در داستان موسی علیه‌السلام فرمود: «پس ما بعد از تو قومت را آزمودیم و سامری آنان را گمراه ساخت»، و سخن موسی: «این محققا آزمایش توست»، یعنی آزمودن تو، این آیات هر یک با دیگری سنجیده شده و برخی به درستی برخی دیگر گواهی می‌دهد. و اما آیاتی که در آنها لفظ: «بلوی» به معنی آزمایش آمده، فرموده‌ی خدا: «تا در آنچه به شما داده شما را بیازماید»، و فرموده‌ی او: «سپس شما را از آن امور دور ساخت تا شما را بیازماید»، و فرموده‌ی خدا: «ما شما را می‌آزمائیم همچنان که باغ داران را آزمودیم»، و فرموده‌ی خدا: «مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوتر کار انجام می‌دهید»، و فرموده‌ی خدا: «و هنگامی که پروردگار ابراهیم او را با کلماتی آزمود»، و فرموده‌ی خدا: «و اگر خدا بخواهد از آنان انتقام می‌گیرد و لیکن گروههائی از شما را به دیگر گروه‌ها آزمایش می‌کند». و هر چه در آیات قرآن کلمه «بلوی» آمده است و شرح آنها داده شد مراد همان آزمایش می‌باشد، و مثال‌های آن در قرآن بسیار است، و آن برای اثبات آزمایش و آزمون است، خداوند بزرگ مخلوقات را بیهوده نیافرید و آنان را بیهوده رها نساخت و حکمتش را برای بازیچه ظاهر ننمود، و به این مطلب در این آیه خبر می‌دهد: «آیا گمان

کردید ما شما را بیهوده آفریدیم». پس اگر گوینده‌ای بگوید: آیا خداوند از مردم آگاهی ندارد که آنان را می‌آزماید می‌گوئیم: آری خداوند به آنان قبل از خلقتشان آگاه بوده، و این موضوع را در این آیه بیابید: «و اگر بازگردانده شوند انجام آنچه نهی شده بود را مرتکب می‌شوند»، و خداوند آنان را آزمود تا عدالتش را به آنان بنماید و بفهماند که جز با دلیل آنان را عذاب نمی‌کند. و با این گفتار خبر داد: «و اگر آنان را در گذشته با عذابی هلاک می‌ساختیم می‌گفتند پروردگارا چرا نزد ما پیامبری را نفرستادی»، و فرموده‌ی او: «ما قبل از فرستادن پیامبر آنان را عذاب نمی‌کنیم»، و فرموده‌ی او: «پیامبری بشارت دهنده و ترساننده»، پس آزمایش الهی با توجه به قدرتی است که خداوند به بندگانش داده است و آن قول بین جبر و تفویض است، و به همین معنا سخن گفته و اخبار و روایات وارده از خاندان پیامبر نیز همین معنا را بیان می‌دارد. پس اگر بگویند دلیل این آیه چیست: «هر که را بخواهد هدایت کرده و هر که را بخواهد گمراه می‌کند»، و نیز آیات مشابه با این آیه، گفته شده: این آیات را می‌توان بر دو وجه حمل نمود: اولین توجیه آن که آن خبر دادن از قدرت الهی بوده است، یعنی او قادر به هدایت هر که را که بخواهد و گمراه ساختن هرکه را که بخواهد می‌باشد، و هرگاه آنان را به یکی از این دو امر اجبار نمود دیگر ثواب و عقابی بر آنان متصور نمی‌باشد، همانگونه که در این نامه سخن از آن گفتیم. و معنای دیگر هدایت الهی همان شناساندن خداست، همانند این آیه: «و اما قوم ثمود پس ما آنان را هدایت کردیم»، یعنی به ایشان شناساندیم، «پس کوری را بر هدایت ترجیح و برتری دادند»، پس اگر آنان را بر هدایت اجبار می‌نمود قدرت گمراه شدن نداشتند. و هر آیه‌ای که متشابه بود را نمی‌توان دلیلی علیه آیات محکم الهی که موظف به پیروی از آنها هستیم قلمداد کرد، در این رابطه این آیه را می‌توان ذکر کرد: «بعضی از آیات قرآن محکمند آنها اساس قرآنند و بعضی دیگر متشابه هستند، و اما کسانی که قلبهایشان منحرف می‌باشد از آیات متشابه پیروی می‌کنند چرا که در جستجوی فتنه و آشوبند و دنبال تأویل نمودن آن هستند در حالی که آنها را نمی‌دانند - تا آخر آیه»، و فرمود: «بشارت ده بر بندگانم - کسانی که سخن را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند»، یعنی سخن محکم و روشن «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و صاحبان عقل و اندیشه‌اند». خداوند ما و شما را به سخن گفتن و عمل نمودن به آنچه او دوست دارد و از آن خشنود است موفق دارد، و ما و شما را از گناهانش دور نماید، به منت و فضل الهی، و سپاس بسیار خدای را سزاست همچنان که او شایسته‌ی آن است، و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش باد، و خداوند ما را کافی بوده و او بهترین نگاهبان است.

كلامه فى التوحيد و نفى التشبيه

اشاره

عن الفتح بن يزيد الجرجانى قال: لقيته عليه‌السلام على الطريق عند منصرفى من مكة الى خراسان، و هو سائر الى العراق، فسمعته يقول: من اتقى الله يتقى، و من اطاع الله يطاع. فتلطفت فى الوصول اليه، فوصلت فسلمت، فرد على السلام، ثم قال: يا فتح! من ارضى الخالق لم يبال بسخط المخلوق، و من اسخط الخالق فقمن ان يسلط عليه سخط المخلوق، و ان الخالق لا يوصف الا بما وصف به نفسه، و انى يوصف الذى تعجز الحواس ان تدركه، و الاوهام ان تناله، و الخطرات ان تحده، و الابصار عن الاحاطة به، جل عما وصفه الواصفون، و تعالى عما ينعته الناعتون، نأى فى قربه، و قرب فى نأيه، فهو فى بعده قريب، و فى قربه بعيد، كيف الكيف فلا يقال له: كيف، و اين الاين فلا يقال له: اين، اذ هو مبدع الكيفوفية و الا ينونية. يا فتح! كل جسم مغذى بغذاء الا الخالق الرزاق، فانه جسم الاجسام، و هو ليس بجسم و لا صورة، لم يتجزأ، و لم يتناه، و لم يتزايد، و لم يتناقص، مبرء من ذات ما ركب من جسمه، و هو اللطيف الخبير، السميع البصير، الواحد الاحد، الصمد لم يلد و لم يولد، و لم يكن له كفوا احد. منشىء الاشياء، و مجسم الاجسام، و مصور الصور، لو كان كما يقول المشبهة لم يعرف الخالق من المخلوق، و لا الرازق من المرزوق، و لا المنشىء من المنشأ، لكنه المنشىء، فرق بين من جسمه و صوره و شيئه و بينه، اذ كان لا يشبهه شىء. قلت: فالله واحد و الانسان واحد، فليس قد تشابهت الوحدانية؟ فقال: احلت ثبتك الله، انما التشبيه فى المعانى، فاما فى الاسماء فهى واحدة، و هى دلالة على المسمى، و ذلک ان الانسان و ان قيل واحد، فانه يخبر انه جثة واحدة و ليس باثنين، و الانسان نفسه ليس بواحد، لان اعضاءه مختلفة، و الوانه مختلفة غير واحدة، و هو اجزاء مجزأة ليس سواء، دمه غير لحمه، و لحمه غير دمه، و عصبه غير عروقه، و شعره غير بشره، و سواده غير بياضه، و كذلک سائر جميع الخلق. فالانسان واحد فى الاسم، لا واحد فى المعنى، و الله جل جلاله واحد لا واحد غيره، و لا اختلاف فيه، و لا تفاوت، و لا زيادة، و لا نقصان، فاما الانسان المخلوق المصنوع المؤلف فمن اجزاء مختلفة و جواهر شتى، غير انه بالاجتماع شىء واحد. قلت: فقولک اللطيف، فسره لى، فانى اعلم ان لطفه خلاف لطف غيره للفصل، غير انى احب ان تشرح لى. فقال: يا فتح! انما قلت: اللطيف للخلق و لعلمه بالشىء اللطيف، الا ترى الى اثر صنعه فى النبات اللطيف و غير اللطيف، و فى الخلق اللطيف من اجسام الحيوان من الجرجس و البعوض، و ما هو اصغر منهما مما لا يكاد تستبينه العيون، بل لا يكاد يستبان لصغره الذكر من الانثى، و المولود من القديم، فلما رأينا صغر ذلک فى

لطفه و اهتدائه للسفاد، و الهرب من الموت، و الجمع لما يصلحه بما فى لجج البحار، و ما فى لحاء الاشجار و المفاوز و القفار، و افهام بعضها عن بعض منطقها، و ما تفهم به اولادها عنها، و نقلها الغذاء اليها، ثم تأليف الوانها حمرة مع صفرة، و بياض مع حمرة، علمنا ان خالق هذا لطيف، و ان كل صانع شىء فمن شىء صنع، و الله الخالق اللطيف الجليل خلق و صنع لا من شىء. قلت: جعلت فداک، و غير الخالق الجليل خالق؟ قال: ان الله تبارک و تعالى يقول: «تبارک الله احسن الخالقين» [180] ، فقد اخبر ان فى عباده خالقين، منهم عيسى بن مريم خلق من الطين كهيئة الطير باذن الله، فنفخ فيه فصار طائرا باذن الله، و السامرى خلق لهم عجلا جسدا له خوار. قلت: ان عيسى خلق من الطين طيرا دليلا على نبوته، و السامرى خلق عجلا جسدا لنقض نبوة موسى عليه‌السلام و شاء الله ان يكون ذلک كذلک، ان هذا لهو العجب. فقال: و يحک يا فتح ان لله ارادتين و مشيتين: ارادة حتم و ارادة عزم، ينهى و هو يشاء و يأمر و هو لا يشاء، او ما رأيت انه نهى آدم و زوجته عن ان يأكلا من الشجرة و هو شاء ذلک، و لو لم يشأ لم يأكلا و لو اكلا لغلبت مشيتهما مشية الله، و امر ابراهيم بذبح ابنه اسماعيل عليهماالسلام و شاء ان لا يذبحه، و لو لم يشأ ان لا يذبحه لغلبت مشية ابراهيم مشية الله عزوجل. قلت: فرجت عنى فرج الله عنک، غير انک قلت: السميع البصير، سميع بالاذن و بصير بالعين؟ فقال: انه يسمع بما يبصر، و يرى بما يسمع، بصير لا بعين مثل عين المخلوقين، و سميع لا بمثل سمع السامعين، لكن لما لم يخف عليه خافية من اثر الذرة السوداء على الصخرة الصماء فى الليلة الظلماء تحت الثرى و البحار، قلنا بصير لا بمثل عين المخلوقين، و لما لم يشتبه عليه ضروب اللغات و لم يشغله سمع عن سمع قلنا سميع لا بمثل سمع السامعين. قلت: جعلت فداک قد بقيت مسألة؟ قال: هات، لله ابوک. قلت: يعلم القديم الشىء الذى لم يكن ان لو كان كيف كان يكون؟ قال: ويحک، ان مسائلک لصعبة، اما سمعت الله يقول: «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا» [181] ، و قوله: «و لعلا بعضهم على بعض» [182] ، و قال يحكى قول اهل النار: «اخرجنا نعمل صالحا غير الذى نعمل» [183] ، و قال: «و لو ردوه لعادوا لما نهوا عنه» [184] ، فقد علم الشىء الذى لم يكن ان لو كان كيف كان يكون. فقمت لاقبل يده و رجله، فادنى رأسه فقبلت وجهه و رأسه، و خرجت و بى من السرور و الفرح ما اعجز عن وصفه، لما تبينت من الخير و الحظ.

کلام آن حضرت در توحید و نفی تشبیه

فتح بن یزید جرجانی گوید: هنگامی که از مکه به خراسان بازمی‌گشتم آن حضرت را دیدم که به سوی عراق می‌رفت، شنیدم که می‌فرمود: «هر که جانب خدای را رعایت کند و تقوا پیشه سازد محافظت کرده شده و جانبش رعایت می‌شود، و هر که فرمانبری خداوند را نماید از او اطاعت کرده می‌شود. آرام حرکت کردم تا به آن حضرت برسم، هنگامی که به ایشان رسیدم بر آن حضرت سلام کردم و امام پاسخ گفت، سپس فرمود: ای فتح! هر که خداوند را خشنود سازد به غضب و خشم مخلوقات اعتنا نمی‌کند، و هر که خداوند را خشمگین نماید شایسته است که خشم مخلوقات بر او مسلط گردد، و خداوند جز به آنچه خود را بدان توصیف نموده وصف نمی‌گردد، و چگونه توصیف شود کسی که حواس از درکش عاجز، و اوهام از رسیدن به آن ناتوان، و خطورات ذهنی از محدود ساختنش حیران، و دیدگان یارای دیدارش نیستند، از آنچه توصیف گران او را توصیف کنند برتر، و از آنچه ستایشگران او را بستایند والاتر است، در نزدیکیش دور، و در دوریش نزدیک است، پس او در دوریش نزدیک بوده و در نزدیکیش دور است، کیفیت‌ها را به وجود آورد از این رو کیفیتی برای او نیست، و مکان را خلق کرد از این رو مکانی برایش متصور نمی‌باشد، چرا که او ایجاد کننده‌ی کیفیت و چگونگی، و بوجود آورنده‌ی مکانها است. ای فتح! هر موجودی غذائی دارد که او را تقویت می‌کند جز خدای آفریدگار روزی دهنده، به درستی که او به اجسام جسمیت داد و او جسم نبوده و صورتی ندارد جزئی نداشته و نهایتی برای او نیست، و افزایش نیافته و کاستی در او صورت نگیرد، از آنچه در موجودات قرار داده مرکب نمی‌باشد، و او مهربان، آگاه، شنوا و بینا، یگانه، یکتا و مقصود نیازمندان است، نزاده و زائیده نشده، و همتائی برای او نیست. ایجاد کننده‌ی موجودات، و جسم دهنده به اجسام است، و تصویرگر صورت‌هاست، اگر او همانگونه باشد که گروه مشبهه، که خدا را به موجودات تشبیه می‌کنند، می‌گویند: آفریدگار از آفریده، و روزی دهنده از روزی خورنده، و ایجاد کننده از ایجاد شونده شناخته نشود، لیکن خداوند ایجاد کننده است، فرق است بین آن که موجودات را جسمیت داد، و تصویرگری نمود، و آنها را تحقق بخشید، و بین کسی که چیزی همانند او نیست. گفتم: پس خدای یکتا بوده و انسان نیز یکی است، پس یگانگی این دو یکسان است؟ فرمود: امر محالی را بیان کردی، خداوند تو را ثابت قدم بدارد، تشبیهی که از خداوند منع می‌نمائیم در حقائق است اما در الفاظ تشبیه وجود دارد، و الفاظ دلالت بر مفاهیم می‌کند زیرا انسان اگر چه گفته شده است یکی

می‌باشد با این کلام خبر داده می‌شود که جسم او یکی است و دو گونه نمی‌باشد، در حالی که جان آدمی یگانه نیست، چرا که اعضای بدنش گوناگون است و رنگ‌های او یکسان نمی‌باشد، و انسان از اجزائی مجزا از یکدیگر ساخته شده است، خونش غیر از گوشتش، و گوشتش غیر از خونش است، و اعصابش غیر از رگهایش، و مویش غیر از پوستش، و بدنش غیر از افکارش می‌باشد، و همین گونه است دیگر موجوداتی که خدا خلق کرده است. پس انسان در لفظ یکی است نه این که حقیقتا یگانه باشد، و خدای بزرگ یگانه است و جز او یگانه‌ای وجود ندارد، و اختلاف و تفاوت و زیاده و نقصانی در او راه ندارد، اما انسان از اجزای مختلف و عناصر گوناگون آفریده شده و ایجاد شده و گردآوری شده است، جز آن که با قرار گرفتن اعضا کنار یکدیگر یک چیز به حساب می‌آیند. گفتم: خدای را لطیف معرفی کردی معنایش چیست، می‌دانم الطاف الهی غیر از لطف دیگران است، جز آن که می‌خواهم که آن را برایم شرح بدهی. فرمود: ای فتح! خدای را لطیف نامیدم به خاطر لطفش به مخلوقات و به خاطر دانائیش به اشیای کوچک، آیا اثر خلقت او را در گیاهان کوچک و بزرگ نمی‌بینی، و در اجسام حیوانات کوچک از جرجیس و پشه و حشرات کوچکتر از این‌ها که چشم‌ها قادر به دیدنش نیستند بلکه به خاطر کوچکیش مؤنث از مذکرش قابل تشخیص نیست، و نیز فرزند از والدین قابل تمیز دادن نمی‌باشد، هنگامی که کوچکی آنها را در خلقت الهی دیدیم، و راهنمائی آنها به نزدیکی کردن با یکدیگر، و فرار از مرگ، و گردآوری آنچه نیازمند آنند، از امواج دریاها و بین درختان و بیابان‌ها و دشت‌ها، و نیز سخن گفتن آنها با یکدیگر، و فهماندن مطالب به فرزندانشان، و آوردن غذا برای آنان، و گوناگون بودن رنگهایشان قرمزی با زردی، و سفیدی با قرمزی، با این امور می‌یابیم که خالق و آفریدگار این مخلوق به امور ریز آگاه است، و ایجاد کننده‌ی هر چیز او را از موادی ایجاد می‌کند، و خدای آفریدگار آگاه بزرگ خلق کرد و آفرید بدون آن که مواد اولیه داشته باشد. گفتم: فدایت شوم آیا غیر خدای بزرگ، خالق و آفریدگاری داریم؟ فرمود: خدای بزرگ می‌فرماید: «بزرگ است خداوند که بهترین آفریدگاران است»، که با این گفتار خبر داد که در میان بندگانش آفریدگارانی است، از گروه ایشان عیسی بن مریم است، که از گل به اذن خدا همانند جسم پرنده‌ای را آفرید و در آن دمید و به اذن الهی پرنده‌ای شد، و سامری برای یهودیان گوساله‌ای آفرید که صدا می‌کرد. گفتم: عیسی از گل پرنده‌ای را خلق کرد تا دلیلی برای نبوت او باشد، و سامری گوساله‌ای را آفرید تا نبوت موسی را درهم بشکند، و خداوند خواست که اینگونه تحقق یابد، و بسیار عجیب است. فرمود: وای بر تو ای فتح، خداوند دوگونه اراده و خواست دارد، اراده‌ی قطعی و تحقق یابنده و اراده‌ای که با آن امر و نهی می‌نماید، نهی

می‌کند در حالی که اراده‌ی قطعی‌اش انجام دادن بوده، و امر می‌کند در حالی که اراده‌ی قعطی‌اش تحقق نیافتن است، آیا ندیده‌ای که حضرت آدم و زنش را از خوردن درخت منع کرد در حالی که اراده‌ی قطعی‌اش خوردن آن بود، و اگر اراده‌ی قطعی‌اش نخوردن بود نمی‌خوردند، و اگر با این حال می‌خوردند خواستشان بر خواست خدا غالب می‌گردید، و حضرت ابراهیم را به سر بریدن پسرش اسماعیل امر نمود ولی اراده‌اش تحقق نیافتن این عمل بود، و اگر اراده نمی‌کرد که سر اسماعیل بریده نشود خواست ابراهیم بر خواست خدای بزرگ غالب می‌گردید. گفتم: بر من گشایش وارد ساختی خداوند بر تو گشایش وارد سازد، جز آن که خدا را شنوا و بینا نامیدی آیا منظور شنوا با گوش و بینا بودن با چشم است؟ فرمود: خداوند می‌شنود با آنچه می‌بیند، و می‌بیند با آنچه می‌شنود، بیناست نه با چشمی همانند چشم مخلوقات، و شنواست نه با گوش شنوندگان، لکن چون چیزی از دید او مخفی نمی‌باشد، حتی جای پای مورچه‌ی سیاه بر سنگ سیاه در شب بسیار تاریک در زیر خاک و دریا از دیدش پنهان نیست، از این رو او را بینا نامیدیم، نه آن که چشمی همانند مخلوقات دارد، و چون الفاظ گوناگون بر او مشتبه نمی‌گردد، و سخنی او را از شنیدن سخن دیگری بازنمی‌دارد او را شنوا نامیدیم، نه این که گوشی همانند گوش شنوندگان داشته باشد. گفتم: فدایت شوم مسأله‌ای باقی مانده است؟ فرمود: خداوند پدرت را بیامرزد مسأله‌ات را بگو. گفتم: آیا خداوند در گذشته می‌دانسته چیزی که نبوده بعد از تحقق یافتن چگونه می‌باشد؟ فرمود: وای بر تو مسأله‌هایت سنگین است، آیا نشنیده‌ای خداوند می‌فرماید: «اگر در دو جهان معبودهائی جز خدا وجود داشت فساد در جهان تحقق می‌یافت»، و فرمود: «و گروهی بر گروه دیگر برتری می‌جستند»، و از قول جهنمیان فرموده: «ما را خارج ساز تا کار نیک انجام دهیم بر خلاف آنچه در گذشته انجام می‌دادیم»، و فرمود: «و اگر بازگردانده شوند به آنچه از آن منع شدند بازگشته و آن امور را انجام می‌دهند»، پس خداوند آگاه است به چیزهائی که نبوده است که پس از تحقق یافتن چگونه می‌باشند. برخاستم تا دست و پای امام را ببوسم، سرشان را پیش آوردند و چهره و دست آن حضرت را بوسیده و از نزد ایشان خارج شدم، در حالی که بر اثر خیر و برکتی که به من رسیده بود خرسندی و خوشحالی بسیاری بر من عارض شده بود که قادر به بیان آن نیستم.

كلامه فى التوحيد

اشاره

سئل علیه‌السلام عن التوحید، فقیل له: لم یزل الله وحده، لا شیء معه ثم خلق الاشیاء بدیعا، و اختار لنفسه احسن الاسماء، اولم تزل الاسماء و الحروف معه قدیمة؟ فکتب: لم یزل الله موجودا، ثم کون ما اراد، لا راد لقضائه، و لا معقب لحکمه، تاهت اوهام المتوهمین، و قصرت طرف الطارفین، و تلاشت اوصاف الواصفین، و اضمحلت اقاویل المبطلین عن الدرک لعجیب شأنه، و الوقوع بالبلوغ علی علو مکانه، فهو بالموضع الذی لا یتناهی، و بالمکان الذی لم تقع علیه الناعتون باشارة و لا عبارة، هیهات هیهات.

کلام آن حضرت در توحید

آن حضرت از توحید مورد سؤال قرار گرفت و به ایشان گفته شد: خداوند از ازل بوده و چیزی با او نبوده است، سپس اشیا را ایجاد کرد و برای خود بهترین نام‌ها را برگزید، پس از ازل نام‌ها و حروف با خداوند همراه بوده‌اند؟ امام در پاسخ مرقوم فرمود: خداوند از ازل بود سپس آنچه خواست را خلق کرد، برای تقدیرات الهی بازگرداننده و برای احکامش رد کننده‌ای نیست، اوهام توهم کنندگان در تو حیران گردیده، و دیده‌ی بینندگان از دیدار تو کوتاه شده، و اوصاف توصیف‌گران در توصیفت درهم ریخته، و گفتارهای خطاروندگان از درک منزلت والایت و رسیدن به جایگاه برترت به نابودی گرائیده است. پس او در جایگاهی است که نهایتی برای آن نبوده، و در مکانی است که دیده یارای دیدار او به اشاره و عبارتی نیست، و دور باد دور باد.

كلامه فى عدم رؤية الله سبحانه

اشاره

عن أحمد بن اسحاق قال: کتبت الی ابیالحسن الثالث علیهالسلام اسأله عن الرؤیة و ما فیه الناس، فکتب: لا تجوز الرؤیة ما لم یکن بین الرائی و المرئی هواء ینفذه البصر، فاذا انقطع الهواء و عدم الضیاء عن الرائی و المرئی لم تصح الرؤیة، و کان فی ذلک الاشتباه، لان الرائی متی ساوی المرئی فی السبب الموجب بینهما فی الرؤیة وجب الاشتباه، و کان فی ذلک التشبیه، لان الاسباب لابد من اتصالها بالمسببات.

کلام آن حضرت در عدم امکان رؤیت خدای بزرگ

احمد بن اسحاق گوید: به آن حضرت نامه نوشته و از مسأله‌ی رؤیت خدا سؤال کردم، مرقوم فرمود: رؤیت ممکن نیست مگر آن که بین بیننده و چیزی که دیده می‌شود هوایی قرار داشته باشد، تا چشم از آن بگذرد، و هر گاه هوائی نبوده و پرتوی وجود نداشته باشد رویت و دیدار ممکن نیست، و لازمه‌ی بودن هوا بین این دو شباهت داشتن آنها به یکدیگر است، چرا که هر گاه بیننده با دیده شده در سبب موجب دیدارشان مساوی و برابر گردید پس آنان مشابه یکدیگرند، و لازمه‌ی آن شباهت داشتن آنها به یکدیگر است، چرا که اسباب می‌بایست به مسببات خود متصل گردند.

كلامه فى التوحيد و عدم جسمية الله سبحانه

اشاره

سئل علیه‌السلام عن التوحید و عن الله انه جسم او لا جسم، فقال علیه‌السلام: ان للناس فی التوحید ثلاثة مذاهب: مذهب اثبات بتشبیه، و مذهب النفی، و مذهب اثبات بلا تشبیه، فمذهب الاثبات بتشبیه لا یجوز، و مذهب النفی لا یجوز، و الطریق فی المذهب الثالث اثبات بلا تشبیه.

کلام آن حضرت در توحید و جسم نداشتن خدای بزرگ

آن حضرت از توحید سؤال شد و این که آیا خدا جسم است یا جسم نمی‌باشد؟ فرمود: مردم در مورد توحید خداوند سه گونه تفکر می‌کنند: تفکر اثباتی با تشبیه نمودن خداوند به مخلوقات، و تفکری که خدا را به کلی نفی می‌کند، و تفکر اثباتی که بر پایه‌ی شبیه ساختن خداوند به مخلوقات استوار نیست، عقیده‌ی اثبات خدا با تشبیه نمودن جائز نیست، و روشی که خدا را نفی می‌کند نیز باطل است، و روش صحیح سومین نظر است، یعنی اثبات خدا بدون شبیه نمودن او به مخلوقات.

كلامه فى علم الله تعالى

اشاره

عن أيوب بن نوح أنه كتب الى ابىالحسن عليه‌السلام يسأله عن الله عزوجل، أكان يعلم الاشياء قبل أن يخلق الاشياء و كونها، أو لم يعلم ذلک حتى خلقها و أراد خلقها و تكوينها، فعلم ما خلق عند ماخلق، و ما كون عند ما كون؟ فوقع عليه‌السلام بخطه: لم يزل الله عالما بالاشياء قبل أن يخلق الاشياء كعلمه بالاشياء بعد ما خلق الاشياء.

کلام آن حضرت در علم خدای بزرگ

ایوب بن نوح گوید: به آن حضرت نامه نوشتم و در مورد خداوند پرسیدم: آیا قبل از خلقت موجودات و ایجادشان به آنها آگاهی داشته است یا هنگامی که قصد خلقت و آفرینش آنها را نمود و خلقشان کرد به مخلوقاتش آگاه شد و به موجوداتش واقف گردید؟ آن حضرت به خط خود نوشت: خداوند از آغاز به موجودات آگاه بود، قبل از آن که آنها را بیافریند، همانند دانائی و علم به موجودات بعد از خلقت آنها.

کلامه فی حدوث القرآن و قدمه

اشاره

عن محمد بن عیسی الیقطینی قال: کتب علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام الی بعض شیعته ببغداد: بسم الله الرحمن الرحیم، عصمنا الله و ایاک من الفتنة، فان یفعل فقد اعظم بها نعمة، و ان لا یفعل فهی الهلکة، نحن نری ان الجدال فی القرآن بدعة، اشترک فیها السائل و المجیب، فیتعاطی السائل ما لیس له، و یتکلف المجیب ما لیس علیه، و لیس الخالق الا الله عزوجل، و ما سواه مخلوق، و القران کلام الله، لا تجعل له اسما من عندک فتکون من الضالین، جعلنا الله و ایاک من الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مشفقون.

کلام آن حضرت در حدوث و قدم قرآن

محمد بن عیسی یقطینی گوید: آن حضرت به یکی از شیعیانش در بغداد نوشت: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، خداوند ما و شما را از فتنه و آشوب در امان دارد، که اگر چنین کند نعمت بزرگی را نسبت به ما مبذول داشته، و اگر چنین ننماید هلاکتبار خواهد بود، عقیده‌ی ما این است که جدال در مورد قرآن بدعت است، که سوال کننده و جواب دهنده در آن گناه شریکند، و سؤال کننده می‌پرسد آنچه ربطی به او ندارد، و پاسخ دهنده چیزی را پاسخ می‌دهد که در ارتباط با او نیست، و آفریدگار تنها خدای بزرگ است و جز خدا همه چیز مخلوقند، و قرآن کلام الهی است، برای خداوند نامی را از طرف خودت قرار مده که گمراه می‌شوی، خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که در پنهانی از خدا ترسیده و از قیامت در هراسند.

گزیده‌ای از گفتار آن حضرت

قوله فى فضل العلماء

اشاره

لولا من يبقى بعد غيبة قائمنا عليه‌السلام من العلماء الداعين اليه، و الدالين عليه، و الذابين عن دينه بحجج الله، و المنقذين لضعفاء عباد الله من شباک ابليس و مردته، و من فخاخ النواصب، لما بقى احد الا ارتد عن دين الله، و لكنهم الذين يمسكون ازمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسک صاحب السفينة سكانها، اولئک هم الافضلون عند الله عزوجل.

سخن آن حضرت در فضیلت علما و دانشمندان

اگر این گونه نبود که پس از غیبت حضرت قائم - که بر او درود و سلام باد - دانشمندانی به سوی او دعوت می‌کنند، و روش او را برای خواهندگان بیان، و با برهان و دلیل از دین او دفاع می‌کنند، و بندگان ضعیف و ساده دل را از چنگ ابلیسان، و دام دشمنان و از درگاه حق رانده شدگان نجات می‌دهند، تمام مردم از حق روی گردان می‌شدند، و حقیقت ایمان برایشان مشتبه می‌گشت، لیکن علما مهار دل شیعیان را در دست دارند، همانگونه که کشتیبان سکان کشتی را بدست دارد، آنان نزد خداوند متعال برتر و گرامیترین هستند.

قوله فى فضل التقوى

اشاره

من اتقى الله يتقى، و من اطاع الله يطاع، و من اطاع الخالق لم يبال سخط المخلوقين، و من اسخط الخالق فلييقن ان يحل به سخط المخلوقين.

سخن آن حضرت در فضیلت تقوی

هر که تقوای الهی پیشه سازد از او می‌ترسند، و هر که فرمانبردار خدا باشد از او فرمان برند، و هر که آفریدگار خود را اطاعت کند از غضب مخلوقات واهمه‌ای ندارد، و هر که آفریدگار را خشمگین کند یقین کند که خشم مخلوقات دامنگیرش می‌گردد.

قوله فى فضل الحلم

اشاره

ان الظالم الحالم يكاد ان يعفى على ظلمه بحلمه، و ان المحق السفيه يكاد ان يطفئ نور حقه بسفهه.

سخن آن حضرت در فضیلت بردباری

ستمگر بردبار امکان دارد به خاطر بردباریش از ستمش صرف نظر شود، و شخص محق نادان نزدیک است که نور حقیقتش به خاطر نادانی‌اش خاموش گردد.

قوله فى فضل الحلم

اشاره

الحلم هو ان تملک نفسک و تکظم غیظک، و لا یکون ذلک الا مع القدرة.

سخن آن حضرت در فضیلت بردباری

بردباری آن است که بر خود مسلط باشی و خشمت را فروبری، و این امر جز با قدرت داشتن محقق نمی‌شود.

قوله فی شکر نعم الله تعالی

اشاره

القوا النعم بحسن مجاورتها، و التمسوا الزيادة فيه بالشكر عليها، و اعلموا ان النفس اقبل شیء لما اعطيت، و امنع شیء لما منعت، فاحملوها على مطية لا تبطئ اذا ركبت، و لا تسبق اذا تقدمت.

سخن آن حضرت در شکر نعمت‌های الهی

با نعمت‌ها با نیکوئی ملاقات کنید، و با شکرگزاری نسبت به آنها به دنبال افزایش آنها باشید، بدانید جان آدمی نسبت به آنچه به او داده شود روی‌آور بوده، و با آنچه از او منع گردد به سختی برخورد می‌نماید، او را بر مرکبی سوار کنید که اگر سوار آن شدید تعلل نکرده، و هر گاه پیشی گرفت سبقت نجوید.

قوله فی ظن الخیر و ظن السوء

اشاره

اذا کان زمان العدل فیه اغلب من الجور فحرام ان یظن باحد سوءا حتی یعلم ذلک منه، و اذا کان زمان الجور اغلب فیه من العدل فلیس لاحد ان یظن باحد خیرا ما لم یعلم ذلک منه.

سخن آن حضرت در گمان بد و گمان نیک

در هر زمان که عدل و دادگری بیشتر از ستم نمودن در جامعه ظاهر باشد حرام است که انسان گمان بد به کسی داشته باشد مگر این که این امر در آن شخص نمایان باشد، و در هر زمان که ستم‌ورزی از دادگری در آن بیشتر باشد کسی نباید گمان نیکی به کسی داشته باشد مگر این امر را در او دیده باشد.

قوله فى علة كراهة الموت

اشاره

قيل له عليه‌السلام: ما بال هؤلاء المسلمين يكرهون الموت؟ قال: لانهم جهلوه فكرهوه، و لو عرفوه و كانوا من اولياء الله عزوجل لاحبوه، و لعلموا ان الاخرة خير لهم من الدنيا - الى ان قال: - اما انهم لو عرفوا ما يؤدى اليه الموت من النعيم لاستدعوه و احبوه اشد ما يستدعى العاقل الحازم الدواء لدفع الافات و اجتلاب السلامات.

سخن آن حضرت در علت ناخوش داشتن مرگ

به آن حضرت گفته شد: چرا برخی از مسلمانان مرگ را ناخوش دارند، فرمود: زیرا آنان از حقیقت مرگ بی‌خبرند از این رو آن را ناخوش دارند، و اگر آن را می‌شناختند و از اولیا و دوستان خدا بودند مرگ را دوست می‌داشتند و می‌فهمیدند آخرت از دنیا بهتر است - تا آنجا که فرمود: - اگر این جاهلان می‌دانستند مرگ آنان را به چه سرانجام نیکوئی می‌رساند خواستار آن می‌شدند، به همان شدتی که عاقل دوراندیش خواهان دارو برای دفع آفات و حفظ بهبود می‌گردد.

قوله فى الخير من الخير و الشر من الشر

اشاره

خیر من الخیر فاعله، و اجمل من الجمیل قائله، و ارجح من العلم حامله، و شر من الشر جالبه، و اهول من الهول راکبه.

سخن آن حضرت در بهتر از خوب و بدتر از بد

بهتر از کار نیک عمل کننده‌ی به آن، و زیباتر از زیبا گوینده‌ی آن، و برتر از دانش دانشمند اوست، و شرتر از هر شری کسی است که بدنبال شر است و ترسناک‌تر از ترس آن است که در امور ترسناک زندگی می‌کند.

قوله فی ان قلب غیرک لک کقلبک له

اشاره

لا تطلب الصفاء ممن کدرت علیه، و لا الوفاء ممن غدرت به، و لا النصح ممن صرفت سوء ظنک الیه، فانما قلب غیرک لک کقلبک له.

سخن آن حضرت در این که دل غیر تو نسبت به تو همانند دل تو به اوست

از کسی که با او بدی نموده‌ای انتظار دوستی خالصانه نداشته باش، و انتظار وفا از کسی که به او نیرنگ کرده‌ای، و نصیحت از کسی که به او سوء ظن داری نداشته باش، به درستی که قلب غیر تو نسبت به تو همانند قلب تو به اوست.

قوله فى الترغيب فى الاخرة

اشاره

ان الله جعل الدنیا دار بلوی و الاخرة دار عقبی، و جعل بلوی الدنیا لثواب الاخرة سببا و ثواب الاخرة من بلوی الدنیا عوضا.

سخن آن حضرت در ترغیب به آخرت

خداوند دنیا را سرای آزمایش و آخرت را سرای پایانی قرار داد، و بلاهای دنیایی را سبب ثواب آخرت قرار داد، و ثواب آخرت را پاداش بلاهای دنیا مقرر داشت.

قوله فی فضل کسب الحلال

اشاره

عن محمد بن هارون الجلاب قال: قلت له: روينا عن ابائک انه يأتى على الناس زمان لا يكون شىء اعز من اخ انيس او كسب درهم من حلال؟ فقال لى: يا ابامحمد ان العزيز موجود و لكنک فى زمان ليس فيه شىء اعسر من درهم حلال او اخ فى الله عزوجل.

سخن آن حضرت در فضیلت کسب حلال

محمد بن هارون جلاب گوید: به آن حضرت عرض کردم: از پدران شما شنیده‌ایم که روزگاری فرامی‌رسد که در آن چیزی کمیاب‌تر از برادری همدم و بدست آوردن پول حلال نیست؟ حضرت فرمود: ای ابامحمد چیز کمیاب موجود است، اما تو در زمانی زندگی می‌کنی که دشوارتر از بدست آوردن پول حلال و برادر دینی چیزی نمی‌باشد.

قوله فى التحذير عن مخالفة الاوامر الالهية

اشاره

قال علیه‌السلام یوما: ان اکل البطیخ یورث الجذام، فقیل له: الیس قد امن المؤمن اذا اتی علیه اربعون سنة من الجنون و الجذام و البرص؟ قال علیه‌السلام: نعم، و لکن اذا خالف المؤمن ما امر به ممن امنه لم یأمن ان تصیبه عقوبة الخلاف.

سخن آن حضرت در برحذر بودن از مخالفت اوامر الهی

روزی آن حضرت فرمود: خوردن خربزه جذام می‌آورد، به ایشان گفته شد: آیا مؤمن که به چهل سال رسید از جنون و جذام و برص در امان نیست؟ فرمود: آری، اما هر گاه مؤمن با آنچه موجب امنیت بودنش است مخالفت می‌کند از وارد آمدن عقوبت آن در امان نیست.

قوله فی فضل ارض کربلاء

اشاره

ان لله بقاعا يحب ان يدعى فيها فيستجيب لمن دعاه، و الحير منها.

سخن آن حضرت در فضیلت زمین کربلا

برای خداوند جایگاه‌هائی است که دوست دارد در آن محل‌ها خوانده شود و دعای شخص را مستجاب کند، و کربلا از آن محل‌ها است.

قوله فى التوبة النصوح

اشاره

ان یکون الباطن کالظاهر و افضل من ذلک.

سخن آن حضرت در توبه‌ی نصوح

حقیقت توبه آن است که باطن با ظاهر مطابقت داشته باشد و حتی بهتر از آن باشد.

قوله فيمن رضى عن نفسه

اشاره

من رضی عن نفسه کثر الساخطون علیه.

سخن آن حضرت در مورد کسی که از خود خشنود است

هر که از خود خشنود باشد ملامت‌کنندگانش زیاد می‌گردند.

قوله فيمن جمع لک وده و طاعته

اشاره

من جمع لک وده و رأیه فاجمع له طاعتک.

سخن آن حضرت در مورد کسی که دوستی و عقیده‌اش را برای تو گردانده است

هر که دوستی و عقیده‌اش را برای تو گرد آورد فرمانبرداریت را برای او گرد آور.

قوله فی الحث علی قیام اللیل و صیام النهار

اشاره

السهر الذ للمنام، و الجوع یزید فی طیب الطعام.

سخن آن حضرت در ترغیب به نماز شب و روزه‌ی روز

شب بیداری خواب را شیرینتر، و گرسنگی غذا را گواراتر می‌سازد.

قوله فى الترغيب الى العمل

اشاره

اذکر مصرعک بین یدی اهلک، لا طبیب یمنعک، و لا حبیب ینفعک.

سخن آن حضرت در ترغیب به عمل

بستر مرگت را در میان خانواده‌ات به یاد آور، که نه پزشکی مانع مرگ تو خواهد بود، و نه دوستی به تو سودی تواند رساند.

قوله فى الترغيب الى العمل

اشاره

الناس فی الدنیا بالاموال، و فی الاخرة بالاعمال.

سخن آن حضرت در ترغیب به عمل

مردم در دنیا با اموال و دارائی‌شان شناخته می‌شوند، و در آخرت با اعمال و کردارشان.

قوله فى فضل الحزم

اشاره

الحزم ان تنتظر فرصتک، و تعاجل ما امکنک.

سخن آن حضرت در فضیلت دوراندیشی

دوراندیشی در انتظار فرصت بودن، و تسریع در انجام در زمان قدرت داشتن است.

گزیده‌ای از گفتار آن حضرت

قوله فى التحذير من الامن من مكر الله

اشاره

من امن مکر الله و الیم اخذه تکبر حتی یحل به قضاؤه و نافذ امره، و من کان علی بینة من ربه هانت علیه مصائب الدنیا و لو قرض و نشر.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از احساس امنیت از مکر الهی

هر که از مکر الهی و عذاب دردناکش احساس ایمنی نماید مبتلا به تکبر شود تا آنجا که حکم الهی و امر قطعی او در مورد او اجرا شود، و هر که نشانه‌ای از خداوند در اختیار داشته باشد مصائب دنیا بر او آسان جلوه نماید، اگر چه با قیچی بریده شده و پراکنده گردد.

قوله فى التحذير من العجب

اشاره

العجب صارف عن طلب العلم داع الى التخبط فى الجهل.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از خودپسندی

خودبینی انسان را از دانش آموختن بازمی‌دارد، و آدمی را در جهل و نادانی غوطه‌ور می‌نماید.

قوله فى التحذير من المراء

اشاره

المراء يفسد الصداقة القديمة، و يحل العقدة الوثيقة، و اقل ما فيه ان تكون المغالبة، و المغالبة امتن اسباب القطيعة.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از جدل کردن

جدل کردن دوستی دیرینه را زائل می‌سازد، و ارتباط محکم را از بین می‌برد، و کمترین چیزی که در آن است خود را برترگرداندن است، و این امر مهمترین راه‌های قطع ارتباط می‌باشد.

قوله فى التحذير من الحسد

اشاره

ایاک و الحسد، فانه یبین فیک و لا یعمل فی عدوک.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از حسد

از حسد برحذر باش، چرا که آن در خودت ظاهر شده و در دشمنت بی‌اثر است.

قوله فى التحذير من الحسد

اشاره

الحسد ماحق الحسنات، و الزهو جالب المقت.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از حسد

حسد نیکی‌ها را نابود می‌نماید، و تکبر ورزیدن موجب سرزنش است.

قوله فى التحذير من الغضب

اشاره

الغضب على من لا تملک عجز، و على من تملک لؤم.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از خشم

خشم بر آن که قدرتی بر او نداری ناتوانی، و بر هرکه در اختیار توست موجب ملامت است.

قوله فى التحذير من العتاب

اشاره

العتاب مفتاح التقالی، و العتاب خیر من الحقد.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از سرزنش کردن

سرزنش کردن کلید دشمنی است، و سرزنش کردن بهتر از کینه ورزیدن می‌باشد.

قوله فى التحذير من البخل و الطمع

اشاره

البخل اذم الاخلاق، و الطمع سجية سيئة.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از بخل و طمع

بخل مذموم‌ترین اخلاق بوده، و طمع از اخلاق‌های زشت است.

قوله فى التحذير من التفريط

اشاره

اذکر حسرات التفریط تلذ بقدیم الحزم

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از سستی کردن

افسوس تفریط کردن را به یادآور تا از دوراندیشی بهره‌مند گردی.

قوله فى ذم بعض الصفات

اشاره

مخالطة الاشرار تدل على شرار من يخالطهم، و الكفر للنعم امارة البطر و سبب للغير، و اللجاجة مسلبة للسلامة و مؤدية الى الندامة، و الهزوؤة فكاهة السفهاء و صناعة الجهال، و التسوف مغضبة للاخوان و مورث الشنأن، و العقوق يعقب القلة و يؤدى الى الذلة.

سخن آن حضرت در مذمت بعضی از صفات

همنشینی با بدان نشانه‌ی بدی و شرارت فرد همنشین با آنان است، و کفران نعمت‌ها نشانه‌ی سرمستی و باعث تغییر و زوال نعمت است، و لجاجت سلامتی را از آدمی می‌گیرد و عاقبت او را پشیمان می‌کند، و مسخره کردن تفریح نادانان و کار جاهلان است، و به تأخیر انداختن کارها موجب خشم دوستان و ایجاد کننده‌ی دشمنی است، و عقوق و زیر پا گذاشتن حقوق والدین کاستی بدنبال دارد و موجب خواری و سرافکندگی می‌گردد.

قوله فى التحذير من الملق

اشاره

قال علیه‌السلام لبعض الثقات عنده و قد أکثر من تقریظه: اوک علی ما فی شفتک، فان کثرة الملق تهجم علی الظنة، و اذا حللت من اخیک فی محل الثقة فاعدل عن الملق الی حسن النیة.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از چاپلوسی

آن حضرت به یکی از دوستانش که بسیار تعریف و ستایش می‌کرد فرمود: بر دهانت مهر قرار ده، بسیار چاپلوسی نمودن گمان آدمی را نسبت به امور تغییر می‌دهد، و اگر در موضع اعتماد به برادرت قرار داشتی از چاپلوسی دست برداشته و به سوی گمان نیک حرکت کن.

قوله فى التحذير من الجزع فى المصيبة

اشاره

المصيبة للصابر واحدة، و للجازع اثنتان.

سخن آن حضرت در برحذر داشتن از بیتابی در مصیبت

احساس مصیبت نسبت به صبور و بردبار یکی است، و برای بیتابی کننده دو تاست.

قوله فی الغنی و الفقر

اشاره

الغنی قلة تمنیک، و الرضا بما یکفیک، و الفقر شره النفس و شدة القنوط، و المذلة اتباع الیسیر و النظر فی الحقیر.

سخن آن حضرت در بی‌نیازی و فقر

بی‌نیازی کمی آرزو و خشنودی به آنچه تو را کفایت می‌کند می‌باشد، و فقر حرص جان آدمی و ناامیدی بسیار می‌باشد، و ذلت و درماندگی کوتاه نگری و چشم‌داشت به اشیای کوچک است.

قوله فيمن هانت عليه نفسه

اشاره

من هانت عليه نفسه فلا تأمن شره.

سخن آن حضرت در مورد کسی که جانش برایش اعتبار ندارد

هر که جانش برای خودش اعتبار ندارد از شر او احساس ایمنی منما.

قوله فى عدم الركون الى الدنيا

اشاره

الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون.

سخن آن حضرت در عدم میل به دنیا

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود کرده و گروهی زیان نمودند.

قوله فى ذم الحرص

اشاره

ما استراح ذو الحرص.

سخن آن حضرت در مذمت حرص

حریص آرامش به خود نمی‌بیند.

قوله فى فضل قبول العتاب

اشاره

ان الله اذا اراد بعبد خيرا اذا عوتب قبل.

سخن آن حضرت در فضیلت قبول سرزنش

خداوند هرگاه برای بنده‌ای خیری تدارک ببیند حالت سرزنش پذیری و نرنجیدن را در او به وجود می‌آورد.

قوله فى فضل الحكمة

اشاره

الحکمة لا تنجع فی الطباع الفاسدة.

سخن آن حضرت در فضیلت حکمت

حکمت در ذات‌های فاسد سود نمی‌بخشد.

قوله فيمن اقبل مع امر

اشاره

من اقبل مع امر ولی مع انقضائه.

سخن آن حضرت در مورد کسی که به قصد انجام کاری حرکت کرد

هر که برای انجام کاری پیش رفت با انجام آن بازگشت می‌کند.

قوله فى ان الجاهل اسير لسانه

اشاره

راکب الحرون اسیر نفسه، و الجاهل اسیر لسانه.

سخن آن حضرت در این که جاهل اسیر زبانش است

کسی که بر اسب چموش سوار است اسیر خود بوده، و نادان اسیر زبانش است.

اشعاری در مدح آن حضرت

ملاذ حاضر و بادی علی الهادی

فتاده مرغ دلم ز آشیان در این وادی که هر کجا رود افتد بدام صیادی به دانه ای در یکدانه می‌دهد برباد نه گوش هوش و نه چشم بصیر نقادی چنان اسیر هوا و هوس شدم که نپرس نه حال نغمه سرائی نه طبع وقادی نه شمع انجمنی تا که روشنی بخشد نه شاهدی که غم از دل برد بشیادی دلا دل از همه برگیر و خلوتی به پذیر مدار از همه عالم امید امدادی مگر ز قبله‌ی حاجات و کعبه‌ی مقصود ملاذ حاضر و بادی علی الهادی محیط کون و مکان نقطه‌ی بصیر وجود مدار عالم امکان مجرد و مادی شها تو شاهد میقات لی مع اللهی تو شمع جمع شبستان ملک ایجادی صحیفه‌ی ملکوتی و نسخه‌ی لاهوت ولی عرصه‌ی ناسوت بهر ارشادی نه ممکنی و نه واجب چه واحدی بمثل که هم برون ز عدد هم قوام اعدادی مقام باطن ذات تو قاب قوسین است بظاهر ار چه در این خاکدان اجسادی کشیدی از متوکل شدائدی که به دهر ندیده دیده‌ی گردون ز هیچ شدادی گهی به برکه‌ی درندگان گهی زندان گهی به بزم می و ساغر باغی عادی تو شاه یکه سواران دشت توحیدی اگر پیاده روان در رکاب الحادی ز سوز زهر و بلاهای دهر جان تو سوخت که بر طریقه‌ی آباء و رسم اجدادی «کمپانی»

علی النقی سرو باغ تجرد، علی النقی ماه مهرآفرین را

بهار آمد آراست باغ زمین را به نظاره آورد چرخ برین را گل و سنبل و ارغوان و شقائق خجل کرد نقش نگاران چین را برآمد بنفشه چو گیسوی خوبان که بوسد رخ لاله و یاسمین را طرب بر دل بلبل آورد و قمری شکنج از رخ لاله بگشود و چین را زسوسن پدید آمد آن گل که حسنش بیاد آرد از لطف خلد برین را پدید آید آن ماه ز آفاق عصمت که روشن کند دیده حور عین را مشام جهان شد ز عطرش معطر دهد رشک مشگ غزالان چین را فلک بهر نظاره آورد بیرون ز جیب افق زهره مه جبین را عیان ساخت گنجینه سر سبحان دهم گوهر پاک و در ثمین را زحسنش سرایند مرغان عرشی ثنای خداوند حسن آفرین را ملائک پس از حمد و تسبیح ایزد ستایند آن ماهروی مهین را سلام و تحیات خاصان ایزد مر آن دوحه‌ی خاتم المرسلین را سلامی ز سرو و گل باغ رضوان هم آن مشکبر طره عنبرین را سلامی ز دلهای پاکان عالم مهین خسرو کشور ماء و طین را سلامی باخلاص خاص محبان علی النقی آن شه بی‌قرین را همایون شه عالم جسم و جان را فروزان مه شیعه پاک دین را علی النقی حجت خاص ایزد علی النقی رهبر متقین را علی النقی بحر علم و کرامت علی النقی آیت مستبین را علی النقی ماه چرخ امامت علی النقی شاه مسند نشین را علی الوجود است و سلطان خوبان سفیر است حق را امیر است دین را توان دید زآئینه وی خدا را گشا بر رخش دیده پاک بین را جهان شد زگفتار او کام شیرین چو بگشود لعل لب شکرین را همی ریخت گنج گهرهای عرفان سلیمان از او یافت نقش نگین را ستایش از او در زیارات جامع مقامات و اسرار اهل یقین را در آن ذکر و تسبیح و تقدیس جامع شناسند ارباب علم الیقین را از آن بحر مواج علم لدنی بیابند انهار ماء معین را در آن باغ و گلزار اسرار سبحان توان یافت نزهتگه عارفین را از آن خوشترین نغمه‌ی آسمانی همی بشنوی وحی روح الامین را بدان منطق عشق و مفتاح ایمان گشودند درهای خلد برین را در آن جمع گردیده اوصاف پاکان بسی راز نگشوده عقل زرین را ز گنجینه سر حکمت بیانش ز لعل لب انگیخت در ثمین را ده و چار معصوم پاکند و ز آنان علی چار رکن و عمادند دین را نخستین همی دان امیر نکویان شه لافتی ماه حبل المتین را دوم شاه سجاد و داود جنت علی النسب سیدالساجدین را سوم شه علی بن موسی الرضا دان امام الهدی قبله‌ی هفتمین را چهارم علی النقی هادی دین فروزنده‌ی شمع هدی مهتدین را علی النقی سرو باغ تجرد علی النقی ماه مهرآفرین را «الهی» توسل بدان پاک دین جو که جوئی ره وصل آن نازنین را «الهی قمشه‌ای»

[1] مآثر الکبراء در تاریخ سامراء 3: 95.
[2] خرائج 2: 676، بحارالأنوار 50: 137.
[3] بحارالانوار 50: 144، خرائج 1: 369.
[4] روضات الجنات 3: 134.
[5] ارشاد: 375.
[6] تاریخ یعقوبی 3: 209.
[7] مروج الذهب 4: 114.
[8] تاریخ بغداد 12: 57.
[9] توبه: 25. [
[10] تذکرة الخواص: 360.
[11] کافی 4: 567.
[12] جاثیه / 21.
[13] شعراء: 227.
[14] خرائج 1: 417.
[15] هود:65.
[16] خرائج 1: 402.
[17] تاریخ ابن‌کثیر 10: 349.
[18] تاریخ ابن اثیر 5: 311.
[19] تاریخ خلفاء سیوطی: 357.
[20] مقاتل الطالبیین: 628.
[21] اخبار الدول: 359، مقاتل الطالبیین: 598.
[22] مروج الذهب 4: 159.
[23] العصر العباسی الثانی: 55.
[24] رجال کشی: 520، رقم: 999.
[25] توحید: 224.
[26] مستدرک الوسائل 10: 417.
[27] من لا یحضره الفقیه 2: 609.
[28] عیون الاخبار 2: 272.
[29] بحارالانوار 102: 144.
[30] بلدالامین: 297، مستدرک الوسائل 10: 417.
[31] الذریعة 13: 306.
[32] الانتصار (خ ل).
[33] المفترین (خ ل).

[34] الانبياء: 89.
[35] اتيت الى احد (خ ل).
[36] البقرة: 186.
[37] الزمر: 53.
[38] الصافات: 75.
[39] الاسراء: 110.
[40] زيادة: الحسنى كلها ما علمت منها و ما لم اعلم، أسألک باسمائک (خ ل).
[41] زيادة: و تعفيرى (خ ل).
[42] زيادة: يا ماجد (خ ل).
[43] ذكرک (خ ل).
[44] هود: 65.
[45] الحج: 60.
[46] الغافر: 60.
[47] فل عنه جنوده (خ ل).
[48] جذ (خ ل).
[49] ارنا انصاره و جنده (خ ل).
[50] زيادة: و احبائه و ارحامه (خ ل).
[51] نعمته (خ ل)، نغص الله عليه عيشه: كدر عيشه.
[52] عاقبة امره الى شر حال (خ ل).
[53] الى اذية (خ ل).
[54] يا ايها الذين امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلكم تفلحون - آل عمران: 200.
[55] الانبياء: 30.
[56] فانک (خ ل).
[57] الانبياء: 28.
[58] الفتح: 10.
[59] التوبة: 112 - 111.
[60] الانعام: 153.
[61] الحطام: ما تكسر به اليبس، شبه به اموال الدنيا و زخارفها.
[62] طه: 82.
[63] الزمر: 9.
[64] النساء: 95.
[65] التوبة: 22 - 19.
[66] المائدة: 67.
[67] المائدة: 54.

[68] المائدة: 55.
[69] آل عمران: 53.
[70] آل عمران: 8.
[71] الحشر: 9.
[72] السجدة 19 - 18.
[73] الاحزاب: 13 - 10.
[74] الاحزاب: 22.
[75] الاحزاب: 25.
[76] آل عمران: 153.
[77] در نسخه‌ها این گونه آمده، و شاید باء برای بدلیت آمده، یعنی در عوض آنان، شاید به معنی از باشد، و ممکن است «بهم» جمع بهیم باشد، و آن کسی است که نمی‌شناسد، و اظهر آن است که تصحیف: «الدهم» باشد، به معنای تعداد زیاد، یا مصدر دهمه به معنای فراگرفتن - بحار.
[78] التوبة: 26 - 25.
[79] التوبة: 27.
[80] الاحزاب: 15.
[81] در نسخه‌ها این گونه است، و ممکن است: «جریحة» باشد، یعنی امری از امور را مضر در دینش نمی‌داند، یا معنای آن تنگی باشد، و ظاهرا صواب آن است که در نهج‌البلاغة آمده: «ینتهز فرصتها من لا حریجة له فی الدین»، و حریجه به معنای تقواست.
[82] التوبة: 119.
[83] المعارج: 21 - 19.
[84] الصافات: 102.
[85] البقرة: 207.
[86] طه: 91 - 90.
[87] الاحزاب: 23.
[88] ادمنتم (خ ل)، و الادمان الادامة.
[89] فی حبه (خ ل).
[90] مفعول ثان لجعل، او یکون عطفا علی «من علینا»، و هو الاظهر.
[91] مسمین (خ ل)، و هو الاوفق بالباء.
[92] لامع عدوکم (خ ل).
[93] عاقبتکم (خ ل).
[94] آل عمران / 53.
[95] آل عمران / 8.
[96] اسراء / 108.
[97] اعراف / 157.

[98] قمر / 55.
[99] مسومین، معروفین، مشکورین (خ ل). [
[100] ال عمران / 53.
[101] ال عمران / 8.
[102] اسراء / 108.
[103] یعنی مراتب سه گانه‌ی آن، از محبت ذات خدای بزرگ، و صفات حسنای خداوند، و افعال کامل او - مرآت العقول.
[104] ولاة جمع والی است، آنان علیهم‌السلام سالکین بسوی خداوند را راهبری می‌نمایند، و نسبت به مردم از خودشان در تصرف شایسته‌ترند، همچنان که در این آیه آمده،: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، و آیه‌ی: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا»، و سخن پیامبر صلی الله علیه و اله: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست.
[105] دافع (خ ل).
[106] المنتخب (خ ل).
[107] مغیبها (خ ل).
[108] خواص ملائکتک (خ ل).
[109] طاعتک (خ ل).
[110] کذا، و لعله تصحیف المقهور.
[111] بما (خ ل).
[112] الرضی (خ ل).
[113] وعدک (خ ل).
[114] المائدة: 61 - 60.
[115] الاحزاب: 57.
[116] الکهف: 47.
[117] الحج: 10.
[118] یونس: 45.
[119] البقرة: 76.
[120] النساء: 11.
[121] النساء: 59.
[122] البقرة: 79.
[123] الانفال: 161.
[124] آل عمران: 30.
[125] الغافر: 17.
[126] الزمر: 6.
[127] آل عمران: 97.
[128] الذاریات: 57 - 56.

[129] النساء: 40.
[130] مضمونه مأخوذ من الاية الواردة فى الانفال: 20، لا لفظها.
[131] البقرة: 79.
[132] الزخرف: 31.
[133] الزخرف: 32.
[134] الاحزاب: 36.
[135] ص / 27.
[136] الاسراء: 72.
[137] التين: 4.
[138] الانفطار: 8 - 6.
[139] الحج: 38.
[140] النحل: 14.
[141] النحل: 7 - 6 - 5.
[142] التغابن: 16.
[143] البقرة: 286.
[144] الطلاق: 7.
[145] النور: 61، الفتح: 17.
[146] آل عمران: 97.
[147] المجادلة: 4 - 3.
[148] النساء: 98.
[149] النساء: 100.
[150] النور: 31.
[151] التوبة: 91.
[152] البقرة: 273.
[153] آل عمران: 167.
[154] الصف: 2.
[155] النحل: 106.
[156] البقرة: 225.
[157] محمد صلى الله عليه و اله: 31.
[158] الاعراف: 181، القلم: 44.
[159] العنكبوت: 1.
[160] ص: 33.
[161] طه: 87.
[162] الاعراف: 154.
[163] المائدة: 48، الانعام: 165.
[164] آل عمران: 152.

[165] القلم: 17.
[166] الملک: 2.
[167] البقرة: 123.
[168] محمد صلی الله علیه و اله: 4.
[169] المؤمنون: 110.
[170] الانعام: 28.
[171] طه: 134.
[172] الاسراء: 16.
[173] النساء: 163.
[174] النحل: 93، فاطر: 8، و فیهما: «یضل من یشاء و یهدی من یشاء».
[175] فصلت: 17.
[176] آل عمران: 7.
[177] الزمر: 18 - 17.
[178] توضیح این امور پنجگانه در بیان امام خواهد آمد.
[179] ظاهرا مراد از مرد بزرگ کسی است که در یکی از دو قریه بوده، مانند ولید بن مغیره از مکه و ابومسعود ثقفی از طائف، همچنان که در تفاسیر آمده، دو نفری که در متن آمده از دو قریه نبوده‌اند، هر دوی آنان اهل طائف هستند، پس آن دو مثالی هستند برای مردی که در یکی از دو قریه مهم بوده یعنی طائف، نه دو قریه یعنی مکه و طائف، به هر صورت این دو فرد نزد قوم خودشان بسیار بزرگ بودند.
[180] المؤمنون: 14.
[181] الانبیاء: 22.
[182] المؤمنون: 91.
[183] فاطر: 37.
[184] الانعام: 28.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹